



دوماهنامه
اجتماعی - فرهنگی

صفر حیات

سال سوم / شماره شانزدهم و هفدهم
مهر و آبان - آذر و دی ماه ۱۳۹۶

۱۱۲ صفحه / ۵۰۰۰ تومان

Safir-e-Hayat 16 & 17

صاحب امتیاز: فخرالدین صناعی
مدیر مسئول: علی اکبر بیگی
زیر نظر شورای سردبیری

مدیر اجرایی: ربیع الله کمری / مدیر هنری و گرافیک: مرتضی فتح اللهی
اجرا: محمد شفیعی / لیتوگرافی و چاپ: فاضل / توزیع: شرکت نامه امروز

۲	قلمرو اجرای شریعت در حکومت دینی	در گفت و گوی صفر حیات با آیت الله ایازی (استاد حوزه و دانشگاه)
۱۸	اجبار ناپذیری دین	علی اله بداشتی (دانشیار دانشگاه قم)
۲۴	مروری بر اجبار و اختیار مندی انسانها در جامعه (ملاحظات جامعه دینی)	سهراب مظاهری (محقق و نویسنده)
۳۴	نصوص دینی و توسعه: مساله جبر و اختیار	محمد منصور نژاد (محقق و نویسنده)
۴۲	خشونت و اجبار، نقض دیانت و ایمان	رضا بابایی (پژوهشگر دینی)
۴۶	ممنوعیت خروج زن از خانه	حسنعلی بنکدار (محقق و نویسنده)
۵۶	گزارشی از یک تحقیق: شیوه‌های تبلیغ غیر مستقیم دین	حسن ملک زاده (ایدز م) (محقق و نویسنده)
۶۴	محدوده الزام و اختیار مردم در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران	حسین علیزاده (محقق و نویسنده)
۷۰	نفی جبر در احکام	حسن آقارانی (محقق و نویسنده)
۷۶	رفتارها و گفتارها	م. امیدوار
۸۴	تحلیل شریعت و تجربه‌های تاریخی	رضا احمدی (پژوهشگر)
۹۴	گلچینی از سخنان استاد شهید مطهری پیرامون «اجبار در حوزه ایمان و رشد اجتماعی»	
۹۶	گلچینی از مصاحبه رسانه‌های خارجی با حضرت آیت الله العظمی صناعی در دهه هشتاد	شبکه تلویزیونی اسپانیا
۱۰۰	چشم انداز	

نشانی:

قم / خیابان شهداء / کوچه ۳۷ / کوچه پنجم / پلاک ۱۶۲
کدپستی: ۳۷۱۳۷-۴۷۶۶۴ / صندوق پستی: ۳۷۱۸۵-۹۶۷
تلفن: ۳۷۸۱۳۵۱۰۰ / ۳۷۷۴۱۰۶۵ / ۳۷۸۱۳۵۱۰۹ (نمبر: ۰۲۵)
سامانه پیامکی: ۵۰۰۰ ۱۷۱۷۳۳۳
پست الکترونیکی: safir.hayat@yahoo.com

خوانندگان محترم نشریه می‌توانند صفر حیات را در تلگرام دنبال کنند:
https://t.me/safire_hayat



قلمرو اجرای شریعت

در گفت و گوی صغیر حیات با
آیت الله سید محمدعلی ایازی

دینی
کار حکم و است

امام علی علیه السلام: «ولست اری ان اجبر احداً علی عمل یکرهه»؛ روا نمی بینم کسی را مجبور بر کاری کنم که خوش ندارد.

بحشی که در این گفتگو عرضه می شود، از سر نیاز و یک ضرورت اجتماعی است. ما در دوران گذشته نیز با چنین برخوردها و تجربه هایی از اعمال تکالیف دینی توسط حکومت ها به عنوان اجرای تعالیم دین در جامعه ایرانی روبرو بوده ایم. این مسأله دارای دو بُعد است:

اول: جهت درون دینی؛ منظور از بحث درون دینی، یعنی اولاً روشن شود که تحقق اهداف و غایات دین به چه قیمتی باید باشد. این که معارف دینی در باب چگونگی اجرای شریعت چه می گوید، و آیا الزامات برای اجرای شریعت از نظر خود دین مقبول و تأیید شده است یا هدف دین راهنمایی و نشان دادن راه سعادت و روش های رسیدن به مطلوب است؟

دوم: جهت بیرون دینی؛ ارزش ها و تعالیم دینی را چگونه می توان در جامعه تحقق بخشید و ساختن جامعه ای دین باورتر و دین دارتر چگونه ممکن است؟ آیا روش های زور، اجبار، رعب و ترس به لحاظ تحقیقات میدانی مؤثر و مفید بوده و می تواند سودمند باشد؟

تحقیقات اجتماعی به ما کمک می کند تا درمی یابیم: اولاً فهم درست از آموزه های دین نشان می دهد که اجبار کردن مفید و مطلوب نیست و امری غیرعقلایی است؛ وانگهی آیا این روش ها برفرض که دین خواستار بر الزام باشد، می تواند به اجرای درست احکام و تکالیف دینی و دین دار شدن مردم مدد برساند یا نه؟ در پی پاسخ به این پرسش ها و فهم بهتر، مصاحبه ای با آیت الله ایازی - استاد حوزه و دانشگاه - انجام دادیم که در پی می آید.

مهم ترین ادله تعزیر ناظر به مسائل اخلاقی و فواحش و مسائل اجتماعی است.

به عنوان نمونه، تعزیر درباره مردی آمده که در رختخواب مرد دیگری یافت شده و شبهه لواط در حق او می رود. یا درباره مردی که میوه ای را از درختی دزدیده، یا مردی را دشنام داده بدون آن که دشنام او در زمینه مسائل جنسی باشد.

قلمرو دخالت حکومت و جامعه در اجرای احکام دینی تا به کجا است؟

نگاه درون دینی، کمک می کند که از درون دستگاه دینی در یابیم که موضع دین برای دینی کردن جامعه چیست؟ از این منظر برای کسی که به ارزش های دینی معتقد و نگران تحقق بخشیدن بدانها است، این پرسش همواره مطرح می شود که منابع دینی چه می گویند؟ و ارزش ها از چه راهی باید تحقق پذیرند؟ همچنانکه، قلمرو دخالت حکومت و جامعه در اجرای احکام دینی محدوده سخنان را مشخص می سازد، که این تکالیف تا چه حد است و باید به چه قیمتی شریعت را اجرا کرد. به تعبیر دیگر درک عقلانی کمک می کند، تا روشن شود دینی شدن جامعه به چیست و از چه راه هایی تحقق پذیر است؟ این ها سوالات اساسی جامعه ما است، به ویژه با تجربه گذشت چند دهه از انقلاب اسلامی و اصرار گروهی بر اجرای شریعت و اهتمام به شعائر مذهبی که در روزگار ما دغدغه آفریده و مشکلات و ناهنجاری ها افزایش یافته و اصرار بر اجرای شریعت نتیجه نداده است، به همین دلیل ضرورت آن مورد مناقشه قرار گرفته است.

این نکته نباید فراموش شود که هر کس دارای اعتقاد دینی یا هر عقیده دیگری باشد، دوست دارد عقیده اش در جامعه رواج یابد و بر اساس آن زندگی اجتماعی سامان گیرد و دیگران با او هم عقیده شوند؛ اما روشن است که هر آرزویی قابل عملی شدن نیست یا اگر عملی شود مطلوب نیست. این مسئله از یک جهت به لحاظ فردی در شکل ساده آن مطرح است.

اما نسبت به جامعه و صاحبان قدرت، این دوست داشتن، دارای حساسیت بیشتری است، زیرا قدرت آثار و لوازم خاص خود را دارد. من فکر می کنم حکومت های دینی که از موضع دین اداره جامعه را بر عهده می گیرند و با ابزارهای سیاسی و نظامی در پی اجرای شریعت هستند، به دو شیوه اعمال حاکمیت دینی می کنند:

یکم: تفسیر خاص از دین؛ از جهت تفسیر متون، نوعی دین داری خاص را اعمال می کنند، و تفسیرهای دیگر را برنمی تابند. مثلاً اگر این صاحب قدرت شیعه یا از اهل سنت باشد و یا از فکر خاصی تبعیت کند، به مناسبت عقیده به متون و منابع خاص دینی ارجاع می دهد و تفسیر معینی از شریعت و اجرای آن را اعمال می کند.

دوم: اجرای شریعت؛ افزون بر تفسیر، این اقتدار در پی حاکمیت بخشیدن به شریعت از روش قهر و زور است. نکته تفاوت در این است، که هر چند، آنان هم مانند دینداران به صورت فردی خواهان افزودن به دینداران و اجرای دستورات دینی هستند، و در پی آن هستند تا مردم را واقعاً به بهشت ببرند و سعادت مند کنند. ولی مشکل این است که چون اقتدار و بازوی نظامی و امنیتی دارند و از قدرت خود برای تفسیر و

اعمال دین استفاده می‌برند، نوعی تحمیل تفسیر خاص و اجرا را به دنبال می‌آورند و رقبای احتمالی را تحمل نمی‌کنند و ممکن است آنان را تکفیر هم بکنند. ظاهرگرایی دینی ترویج می‌شود و حقیقت بر شریعت غلبه می‌کند. این حکومت‌ها می‌گویند اگر مردم خود به بهشت رفتند بهتر، اما اگر نرفتند، ما باید کاری کنیم و از قدرتمان استفاده کنیم تا مردم به بهشت بروند.

نکته مهم در این بحث، آسیب شناسی دینی در اجرای شریعت است، که آیا این حرکت مطلوب شارع است و آیا مفید و مؤثر برای دینی کردن جامعه است؟ اگر نتیجه بخش نیست، چه آفتی در وجهه دین ایجاد می‌کند و آیا استبداد دینی را رقم نمی‌زند؟

عالم و فقیه بزرگ دوران اخیر، علامه نائینی^۱ در کتاب «تبییه الامة و تنزیه الملة» وقتی سخن از استبداد و خطرات آن می‌کند، در تقسیم‌بندی استبداد می‌گوید: خطرناک‌ترین استبدادها، استبداد دینی است، زیرا افزون بر قدرت نظامی و اجتماعی، دارای نوعی قدرت توجیه‌گری دینی نیز هست. شاید مرحوم نائینی این نگرانی را داشته که مبادا به نام دین و از موضع قدرت و توجیه دینی کارهای خشونت‌آمیز انجام گیرد.

مفروضات ملاک‌های دین داری چیست؟

این پرسش مهمی است. به راستی اگر بخواهیم بگوییم که فلان کس دین دار است یا نه؛ ملاک ما در این زمینه چیست؟ در نگاه عامیانه معمولاً ظاهر الصلاح بودن، به مسجد رفتن و نماز خواندن، روزه گرفتن، ذکر و تسبیح گفتن، سفرهای زیارتی رفتن و... از شاخص‌های دین داری محسوب می‌شود. اما واقعاً از منظر درون دینی در تعالیم اسلامی، اگر کسی این ویژگی‌ها را داشت می‌توان گفت که آن فرد دین دار است؟ و واقعاً این فرد مؤمن است.

بر اساس منابع و متون دینی، که یکی دو تا هم نیست و به اصطلاح به صورت متواتر، اخبار آن رسیده، چیزهایی ماورای این امور علامت دین داری معرفی شده و نماز، روزه و سایر عبادات همه برای رسیدن به دین داری آمده است. یعنی گفته‌اند نماز بخوانید تا علامت دین داری پیدا کنید. خود قرآن هم می‌گوید:

﴿أَقِمِ الصَّلَاةَ إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ﴾؛ یعنی

نماز برای بازدارندگی از فحشا و منکرات است.

خود نماز علامت نیست. بازدارندگی نماز علامت دین داری است. در آیات بسیاری مؤمنین را تشویق به کارهای نیک می‌کند و خطاب به آنان می‌گوید: ای اهل ایمان از کارهای زشت دست بردارید؛ کارهای زشت مانند: خوردن مال دیگران،^۲ خیانت به اموال مردم، هر کسی که می‌خواهد باشد،^۳ دیگران را مسخره کردن^۴ و بدگویی، غیبت و افشای اسرار دیگران.^۵

در روایتی امام صادق (ع) می‌گوید:

لا تنظروا الی کثرة صلاتهم و صومهم و کثرة الحج والمعروف

حکومت و جامعه دینی

وظیفه ندارد مردم را نسبت به انجام

واجبات و محرمات فردی و شخصی،

الزام و اجبار کند

و اگر تخلف کردند عقوبت کند؛

مگر آن‌که از اموری باشند که به

حقوق اجتماعی مردم برمی‌گردند،

یعنی حق الناس یا از امور جنسی و

اخلاقی باشند که انجام علنی آن

در اشاعه فساد و فحشا

و اخلاق اجتماعی

تأثیر جدی بگذارد.

وطننتم باللیل ولكن انظروا الی صدق الحدیث و اداء

الامانة؛ به زیاد نماز خواندن و روزه گرفتن و حج بسیار

رفتن و سحرخیزی مردم نگاه نکنید، بلکه نگاه کنید به

راستگویی و امانت داری آنان.

کسان بسیاری دین داری را در ظاهر افراد و انجام دادن کارهایی

از قبیل نذر کردن، اطعام دادن، سفرهای زیارتی و انجام مناسک

می‌دانند و اگر کسی پایبندی به این امور داشت او را دین دار

می‌دانند یا اگر در جامعه محافل برگزاری دعا و شعائر و جشن و

اعیاد دینی و عزاداری رونق گرفت اینها را دلیل دین داری جامعه

می‌دانند. برای آنها مهم نیست که در جامعه جهل، فقر، فساد،

نامنی و اختلاف طبقاتی رواج داشته باشد. تنها چیزی که برای

آنها اهمیت دارد رواج شعائر و مناسک دینی و اجرای ظاهری

شریعت است.

اما گروهی دیگر در این که برخی از کارهای فوق احیاناً می‌توانند

نمایانگر دین داری فرد و جامعه باشد تردیدی ندارند. اما تنها

آن‌ها را علامت دین داری نمی‌دانند و معتقدند که علامت

دین داری شاخص‌هایی چون؛ راستگویی، امانت داری، احترام به

حقوق افراد، احترام به آبروی مردم، دخالت نکردن در زندگی

خصوصی دیگران، حُسن همجواری، نرمی و عطف و دعا و

نیایش به دور از تظاهر و خودنمایی است. در سطح جامعه هم،

الامانة الي البرّ والفاجر؛ خداوند پیامبری را مبعوث نکرده مگر این که دعوت به راستگویی و ادای امانت به افراد خوب و بد کرده است.»

دین داری و اجرا پذیر کردن دین رابطه ای وجود دارد؟

سخن من در این زمینه با کسانی است که می گویند برای دین دار شدن جامعه، به سخن عامیانه، با زبان خوش و اگر نشد باید با زور عمل کرد؛ این مسأله در فرهنگ و تاریخ اسلام از منظر دینی به کلی مطرود است. همان گونه که دین تأکید می کند که زور و اجبار تأثیری در پذیرش یک اعتقاد ندارد، در عمل نیز همین گونه است. آیه «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ»^۷ یا آیه «أَفَأَنْتَ تُكْرِهُ النَّاسَ حَتَّىٰ يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ»^۸ به پیامبر می گوید: پیامبر تو می خواهی مردم را مجبور کنی که مؤمن شوند. حتی به این اندازه هم اکتفا نمی کند و در آیات دیگر می گوید: تو چیره گر نیستی پیامبر، ما اگر بخواهیم می توانیم آیات خود را بفرستیم تا مردم خاضع و خاشع و تسلیم شوند.

این آیات صراحت دارد که زور و جبر در کار دین و معنویت جایی ندارد. زیرا خداوند انسان را به خلاف دیگر موجودات، با اراده و اختیار قرار داده و ثواب و عقاب آنها را هم بر اساس اراده اش نهاده است. یعنی انسان بهشت و جهنم را با اراده خودش انتخاب می کند. حال ببینیم در باب عمل می گوید اگر کسی مسلمان شد باید کاری کنیم تا نماز بخواند، اگر نخواند شلاقش بزنیم. اگر روزه نگرفت چنین کنیم؟

به عنوان نمونه یکی از این ایده ها و ارزش ها اجتماعی که در فرهنگ ما آمده و دو آیه صریح هم درباره آن هست، بحث حجاب است. قریب چهل سال از انقلاب می گذرد. تمام تهמידات نیز برای تحقق حجاب انجام شده آیا روش هایی که به کار گرفته شده، روش مطلوبی بوده است؟ من در سفرهای تحقیقاتی به کشورهای اسلامی دیده ام که در دو شهر با دو روش عمل شده و دقیقاً هم نتیجه متفاوت و معکوسی را در پی داشته است.

بنابراین، دین داری علائمی دارد که با آنها می توان افراد دین دار و جامعه دین دار را شناخت و فزونی و رشد و کمال ایمان را ارزیابی کرد. آری، ظاهرسازی ها گرچه دل خوش کن و فریبنده است، اما سوگمندان علامت خوبی برای دین و دین داری نیست. اکنون به بحث قلمرو اجرای شریعت در حکومت دینی بپردازیم، زیرا چگونه دین دار کردن مردم پرسش دوم است. این که دین داری جامعه چگونه انجام می گیرد و به چه قیمتی باید آن را انجام داد، این بحث از جنجال برانگیزترین مباحث فقه و فلسفه فقه است.

به گمان ما یکی از این مقوله ها که گستره ای عام دارد و مشرف بر بسیاری از برنامه ریزی های فرهنگی نیز می باشد چگونه دین دار کردن افراد جامعه اسلامی است.

گروهی بر این باورند که می بایست در اجرای احکام دینی، در

دین داری و دین دار شدن دارای علایم و نشانه هایی جز آن است که ما در ظاهر برداشت می کنیم. نماز، روزه، حج و... همه برای ایجاد آن علایم اند. همه برای آن است که نماز (تَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ) شود. اگر ما کاری کردیم که این حالت ظاهری انجام شد، اما آن علامت اصلی پدید نیامد، در امر تحقق نماز و دین داری موفق نبوده ایم.

جامعه ای را دین دار می خوانند که با ستم مبارزه کند، در جهت نفی فقر، فساد، تبعیض و برقراری عدالت کوشش کند. در میان آن ها تعاون و همکاری و روح مودت و محبت و گذشت وجود داشته باشد. از نظر این گروه، تحقق دین داری در جامعه به وجود آرامش، امنیت، صلح، دوستی، نبودن خشونت و نزاع، انسجام خانوادها و عدم گسستگی و گسیختگی افراد خانواده، کاهش طلاق، عدم فساد و فحشاء و فاصله طبقاتی است. در بُعد سلبی برای این که دریا بیم جامعه ای در دین دار شدن خود موفق بوده یا خیر، باید دید که آیا در این جامعه، جرم، دزدی، خیانت، طلاق، دعوا و نزاع کاهش پیدا کرده یا خیر؟ اگر جامعه ای از این ردایل و مفاسد کمتر داشت می توان گفت که این جامعه دین دار شده است. اما اگر این گونه نبود، اما جلوه های ظاهری دین فراوان بود، چنین جامعه ای دین دار نیست. پس دین داری و دین دار شدن دارای علایم و نشانه هایی جز آن است که ما در ظاهر برداشت می کنیم. نماز، روزه، حج و... همه برای ایجاد آن علایم اند. همه برای آن است که نماز (تَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ) شود. اگر ما کاری کردیم که این حالت ظاهری انجام شد، اما آن علامت اصلی پدید نیامد، در امر تحقق نماز و دین داری موفق نبوده ایم.

از همین روی، امام صادق می فرماید:

«ان الله عز وجل لم يبعث نبياً الا بصدق الحديث واداء

است و ایمان از مقوله پذیرفتن و جذب شدن و دوست داشتن است، لذا بیشترین سعی حکومت باید آن باشد که راه‌های شناخت و معرفت مردم را فراهم و موانع را برطرف سازد. وقتی خداوند فلسفه خلقت انسان را آزمایش و امتحان می‌داند و می‌فرماید: «الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا»؛^{۱۱} خدایی که مرگ و حیات را آفرید تا ببازماید چه کسی عمل بهتر انجام می‌دهد، بدین سان، آزمایش و امتحان در جایی تحقق می‌پذیرد که اختیار و اراده باشد. در جایی که ترس و اجبار است، جایی برای اختیار و حق انتخاب باقی نمی‌ماند و عمل از روی اجبار ارزشی ندارد. بنابراین، شایسته نیست که عده‌ای به نام دین و به نمایندگی از طرف خدا بر خلاف اراده و فرمان و تکوین الهی قدم بردارند. ایمان از جنس باور کردن و پذیرفتن است و از شیوه‌ی جلوگیری و اجبار نمی‌توان عقیده را به زور به کسی باوراند، در مرحله فکر و اندیشه اجبار را جایز نمی‌دانند، اما وقتی به مقوله اجرا و تکلیف اعمال شرعی می‌رسد، حکومت را مکلف به اجرای آن می‌دانند و حکومت دینی را پاسدار، حافظ و مجری احکام در جامعه می‌دانند. با توضیحاتی که ارائه شد دریافته‌ایم که این اندیشه به شدت مورد تردید است؛ زیرا درست است که حکومت دینی پاسدار اخلاق و مروج ارزش‌ها است و حمایت از اخلاق و توجه و مراقبت از ارزش‌های دینی جامعه از وظایف دولت شمرده می‌شود، اما چنین اهدافی و تعقیب چنین وظایفی موجب آن نمی‌شود که در زمینه اعمال فردی از روش‌های مستقیم و آمرانه استفاده کند. بهتر آن است که از روش‌های غیر مستقیم - یعنی ارشاد و هدایت و ایجاد تمهیدات تشویقی آمیز استفاده شود.

مفیر حیات هر یک از برداشتهای موفق و مخالف اجبار و الزام حکومت ادله‌ای دارند، لازم است برای بهتر تبیین شدن ادله‌های دو نگاه به مسئله را تبیین فرمایید؟

اینجانب بر اساس مطالعات خود به این نتیجه رسیده‌ام که در فرهنگ اسلامی، همان‌گونه که اعتقادات اجبارناپذیر است، تکالیف دینی هم اجبارناپذیر هستند. یعنی اگر کسی بخواهد جامعه‌ای را متدین و مقید به تکالیف دینی کند حداکثر می‌تواند مردم را راهنمایی و ارشاد کند و مهم‌تر از طریق روش‌های غیر مستقیم مردم را تشویق به دستورات عملی دینی کند و نمی‌تواند مردم را به زور و ترس متدین کند. پس، باید از روش‌های ارعاب و اجبار و ترس اجتناب کند. زیرا که با ترس نمی‌توان مثلاً کودکی را نماز خوان کرد تا چه رسد به بزرگسال و به ویژه جوانان.

آیه مهم و نخست، در توصیف مؤمنان است: این که قرآن می‌گوید: «الَّذِينَ إِذَا مَكَاتُهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ»^{۱۲} اگر فرصت پیدا کنند، نماز را برپا می‌دارند، یعنی نماز، خصوصیتی ندارد. زکات، امر به معروف و... را برپای دارند. نمی‌گویند اجبار کند. اصلاً از این آیه هیچ اجباری فهمیده نمی‌شود.

تمامی حوزه‌های فردی و اجتماعی از قدرت و زور استفاده کرد، حتی اگر به خشونت و کشتن افراد بینجامد. آن‌ها می‌گویند حکومت وظیفه دارد همه مردم را به بهشت ببرد، اگر چه آن‌ها نخواهند و مردم را از جهنم رفتن بازدارد، گر چه هنوز به آن معتقد نباشند. صرف نظر از این که از نظر تئوری، این اندیشه درست است یا غلط، این سؤال به طور جدی مطرح است که: بر فرض که این عقیده درست باشد، آیا تاکنون این روش‌ها به خوبی جواب داده و آیا مسؤولان با این روش‌ها توانسته‌اند جامعه را دینی و دیندار کنند؟ چنان که قبلاً در مسئله حجاب و پیشگیری از مفاسد اجتماعی مثال زدم و گفتم از روزهای نخست پیروزی انقلاب اسلامی این مسئله در دستور کار قرار گرفت و هر تشکیلاتی برای خود روشی برای انجام و تحقق این وظیفه دینی به کار گرفت. اما سؤال این است که آیا در این راه موفقیت حاصل شد و روز به روز تقید زنان به حجابشان بیشتر شده یا کمتر؟ اگر گرایش به حجاب بیشتر شده خوشا به حالشان و اگر کمتر شده باید نسبت به روش‌های گذشته تجدید نظر کرد. پس از چهل سال، به نظر می‌رسد هم در بُعد نظری و هم در بُعد اجرایی و عملی باید ارزیابی جدی در باب روش‌های دین‌دار کردن جامعه صورت گیرد.

باز تأکید می‌کنم که این بحث نگاهی است کوتاه به بخشی از این مسئله، یعنی «اجبار پذیر کردن تکالیف دینی» و نه همه مباحث مربوط به آسیب شناسی دینی و شناخت آفت حکومت دینی و یا بررسی عوامل دین‌گریزی. این سؤال اساسی طرح می‌شود که آیا حکومت و جامعه دینی وظیفه دارد با مردم نسبت به انجام واجبات و ترک محرمات به اجبار رفتار کند؟ به این معنی که افزون بر تکلیف شرعی که بر آحاد و افراد جامعه فرض است، بر حکومت دینی لازم است مردم را با ارعاب، ارهاب و الزام عملی به تکالیف دینی سوق دهد و اگر کسانی تکالیف دینی را انجام ندادند بر طبق مقررات معینی آن‌ها را تنبیه و مجازات کند؟

مفیر حیات پس وظایف حکومت دینی در این رابطه چیست؟ بی‌شک، نخستین وظیفه حکومت دینی پیش از آن که بخواهد به ظواهر دینی اهتمام ورزد و شعائر و ظواهر را درست کند این است که در شکل کلان، جامعه را در روند درست و سالمی قرار دهد و زمینه‌های هدایت‌پذیری و سازماندهی وظیفه دارد. بیشترین تلاش خود را به رفع موانع هدایت و برداشتن عوامل فساد و انحراف - مانند فقر و تبعیض و بی‌عدالتی و حفظ کرامت انسانی و تأمین آزادی معطوف دارد و شرایط گرایش مردم به طرف حق، نیکی و درستی را فراهم نماید.

حکومت دینی علاوه بر تکفل امور مادی و برقراری عدالت و ایجاد توازن و برداشتن فاصله‌ها و اتکای به مردم، نسبت به معنویت و هدایت مردم خود نیز مسئول است. اما لازمه این امور الزام و اجبار نیست؛ زیرا حکومت دینی متکی به ایمان مردم

مجوزین اجبار در اجرای تکالیف در استدلال خود به آیات ذیل استشهد می‌کنند:

اما آیه دیگری که استدلال کرده اند که باید بر اساس آن اجبار کرد، مربوط به ادله امر به معروف و نهی از منکر است: ﴿وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾^{۱۱}

تردید نیست که امر به معروف و نهی از منکر کردن، یکی از واجبات مسلم قرآنی است. در روایات هم آمده است: «و... بها تقام الفرائض». به این فریضه سایر تعالیم دین سرپای خود می‌ایستد و فرایض دینی اقامه و محقق می‌شوند.

اما اصل مسئله امر به معروف و نهی از منکر هم هیچ ارتباطی با اجبارناپذیری یا اجبارکردن مردم ندارد. چرا؟ زیرا آن چه از این آیات مستفاد می‌شود، چنان که فقهای بزرگ مانند شیخ مرتضی انصاری و صاحب جواهر محمد حسن نجفی گفته‌اند امر به معروف و نهی از منکر در مقام بیان لفظ است. یعنی امر کردن و بیان کردن است، نه مربوط به عمل کردن، زدن، ترساندن و ایجاد وحشت کردن. به عبارت دیگر هیچ یک از آیات فوق دلالت بر این ندارد که کسانی که امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند، برای تحقق تکالیف دینی باید از قدرت و زور در امر نماز و روزه استفاده کنند.

متأسفانه ما امر به معروف را مانند سایر مسائل به درستی درک نکرده‌ایم. حتی در قانون اساسی ما، امر به معروف در اصل هشتم به عنوان حق نظارت عمومی مطرح شده، یعنی امر به معروف در خصوص مسائل اجتماعی و در بحث حقوق اجتماعی آمده است. یعنی این که جامعه و دولت نسبت به حقوق جامعه بی تفاوت نباشد، که نمونه‌های آن را در فرازهایی چون انتخابات، آزادی، مطبوعات، نهادهای مدنی، آزادی احزاب و آزادی بیان را نشان می‌دهد.

امام حسین در جمله‌ای درباره قیام خویش می‌فرماید: «وانما خرجت لطلب الاصلاح فی امة جدی وان امر بالمعروف و انهی عن المنکر». ایستادگی در برابر یزید را امر به معروف و نهی از منکر می‌داند. اصولاً، مسایلی که حتی به دخالت حکومت در حوزه اشخاص منجر می‌گردد و دولت وارد می‌شود، دقیقاً در ارتباط با مسایل اجتماعی است، مانند مشروب خواری. مشروب خواری یک فرض بیرونی علنی دارد، با این که کسی که در خانه‌اش مشروب می‌خورد تفاوت دارد. آن‌جا که مربوط به حقوق اجتماعی و مستی و بدمستی است برای آن حد هم تعیین شده است. اما کسی که در خانه‌اش مشروب می‌خورد مسئله‌اش متفاوت است. یا مثلاً در برابر مسایلی چون سرقت، تجاوز به حقوق دیگران، آبروی دیگران را بردن، ظلم و ستم کردن. همه این مسایل حقوقی است و در همه موارد اسلام در برابر آن می‌ایستد. حداکثر کاری که ما می‌توانیم انجام دهیم آن است که بکوشیم و تبلیغ و هدایت کنیم تا مردم معتقد و آگاه شوند و خوب و بد را از یکدیگر بازشناسند. ما در این حوزه می‌توانیم عمل کنیم، اگر چنین شد چه بهتر، وگرنه وظیفه‌ای نداریم.

■ منظور از حجاب

یعنی حدی از پوشیدن که موجب رواج فحشا نگردد و برهنگی و رواج مسائل جنسی را دام نزند؛

زیرا اگر به حدی رسید که موجب رواج فحشا و برهنگی و فساد اجتماعی شد، از بحث فردی خارج و در ضمن مسائل اجتماعی مطرح می‌گردد؛

احکام اجتماعی مانند زنا و لواط،

گرانفروشی، غش، اذیت و آزار،

آبروریزی، ایجاد ناامنی، بغی، محاربه

و دهها عنوان آسیب اجتماعی

در روایات و آیات مطرح است. ■



۱. «الَّذِينَ إِذَا مَكَتَاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَأَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ»^{۱۲} کسانی که چون در روی زمین به آنان توانایی و قدرت انجام دادیم، نماز را برپا می‌دارند، زکات می‌دهند، مردم را به کارهای پسندیده و می‌دارند و از کارهای ناپسند باز می‌دارند. گروهی درباره این آیه شریفه که به مناسبت تأسیس جامعه مدینه و قدرت یافتن مسلمانان نازل شده و ناظر به پیدایش امکانات اجتماعی و سیاسی مسلمانان صدر اسلام می‌باشد، نظر داده‌اند که افراد جامعه اسلامی و حکومت دینی چون به قدرت می‌رسیدند و دارای امکانات گردیدند، نماز را به پا می‌دارند و زکات را می‌دهند و چون لازمه برپاداشتن و پرداخت زکات الزام و اجبار است، پس این آیه اجبارپذیری احکام را ثابت می‌کند. اما اشکالی که به دلالت آیه وارد می‌شود این است که چنین معنایی از آیه استفاده نمی‌شود و اجبار از آیه فهمیده نمی‌شود، چنان که علامه طباطبایی می‌گوید: «نماز را برپا می‌دارند، یعنی چون چنین توانایی برای آن‌ها فراهم شده و مانعی برای تحقق این دستورات دیگر ندارند؛ در تحقق آن می‌کوشند». پس آنچه ممکن است از ارشاد و هدایت و برقرار کردن امکانات - مانند تأسیس مساجد و مهیا کردن امکانات - برای اقامه جماعات است که با آن اقامه نماز حاصل می‌گردد و این معنای کوشش و تلاش برای برگزاری نماز است، نه این که بخواهند با زور و تهدید اقامه نماز کنند، زیرا الزام و اجبار در این حکم تأثیری ندارد. حداقل عده‌ای در خانه‌هایشان می‌توانند نماز بخوانند و به کسی هم نگویند نخوانده‌اند. همین طور در باب زکات و امر به معروف، همین روش که در باب نماز جاری است مستفاد می‌شود و از آیه استفاده ترغیب و تشویق می‌شود، اما استفاده الزام و اجبار نمی‌شود.

۲. «وَكَانَ يَأْمُرُ أَهْلَهُ بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَكَانَ عِنْدَ رَبِّهِ مَرْضِيًّا»^{۱۳} و اسماعیل خاندان خود را به نماز و زکات فرمان می‌داد و همواره نزد پروردگارش پسندیده رفتار بود.

البته به همین معنی است آیه شریفه:

«وَأْمُرْ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ وَاصْطَبِرْ عَلَيْهَا»^{۱۴} ای پیامبر! کسان

خود را به نماز فرمان ده و خود بر آن شکیبا باش.

حال، درست است که بگوییم چون خداوند از اسماعیل تمجید می‌کند که به خاندان خود نماز و زکات را فرمان می‌داد، یا چون به پیامبر اسلام دستور می‌دهد که به اهل و خانواده خود نماز را فرمان بدهد، پس استفاده شود که این دستورات کلاً جنبه اقتدار جویانه و اجبارگرایانه دارد و می‌تواند احیاناً همراه با خشونت باشد. این که نماز و سایر تکالیف واجب شرعی است و پیامبر ﷺ از سوی خدا مأموریت دارد این تکالیف را به مردم ابلاغ و حتی تشویق و ترغیب کند و دستورات الزامی خدا را ابلاغ کند، بحثی نیست، بحث ما این است که این آیات تا چه

حد بر اجبار کردن تکالیف بر مردم دلالت دارد.

هیچ یک از آیاتی که به تکالیف فردی و اجتماعی انسان می‌پردازد، تا جایی که به حقوق اجتماعی آسیب نرساند - که آن خود عنوان مستقلی دارد - اجبارناپذیر نیست و اگر کسی انجام نداد، عقوبت دنیایی و تنبیه و مجازات ندارد.

۳. «خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا وَصَلِّ عَلَيْهِمْ»^{۱۵} از اموال آنان صدقه بگیر تا به وسیله آن پاک

و پاکیزه‌شان سازی و بر ایشان دعا کن.

گروهی گفته‌اند: در این آیه شریفه تنها صدقه که همان زکات باشد واجب نشده، بلکه به پیامبر اسلام دستور داده شده که این صدقه را از مردم بگیر و چون از مفهوم گرفتن، الزام و اجبار فهمیده می‌شود، پس می‌توان گفت تکلیفی مانند زکات؛ اجرا شدنش به حکومت واگذار شده همان‌طور که در روایات آمده است:

فيجب على الامام ان يقضى عنهم ويكفهم من مال الصدقات؛ پس بر امام مسلمین واجب است دینونی را که مردم توانایی پرداخت آن را ندارند بپردازد و اموال صدقات را نیز از آن‌ها بگیرد.

به نظر می‌رسد مسئله زکات و صدقه هم از بُعد فردی و هم از جنبه عبادی قابل امعان نظر است. زیرا زکات هم از اعمال عبادی است و قصد قربت در آن شرط است. زکات نوعی مالیات اسلامی است که برای پاسخ گویی به نیازهای جامعه وضع شده است؛ به قرینه ذکر «العاملین علیها». لذا حکومت بدون مالیات و پشتوانه اقتصادی، حکومت نیست. به همین جهت گرفتن زکات در مقوله تکالیف فردی قرار نمی‌گیرد و در بحث الزام و اجباری کردن تکالیف شرعی محسوب نمی‌شود. لازمه داشتن حکومت از هر سنجی که باشد - الزام مردم به پرداخت مالیات‌ها است. البته این الزام همیشه همراه با تهدید و ارباب نیست، بلکه برنامه‌ریزی می‌خواهد و مکانیسمی می‌طلبد که افراد خود را موظف به انجام آن بدانند.

صفر حیات ادله امر به معروف و نهی از منکر جزو مهم‌ترین دلیل‌های مجوزین به اجبار می‌باشد، جنابعالی برای تحلیل آن چه توضیحاتی دارید؟

مهم‌ترین دلیل بر لزوم اجبار در تکالیف، آیات و روایاتی است که وجوب امر به معروف و نهی از منکر را به اثبات می‌رساند و نکته مهم آن در مراتب داشتن این فریضه است که در میان کلمات فقها مورد توجه قرار گرفته و از اظهار قلبی و زبانی به مرحله الزام بدی و اجباری تسری داده شده است. خصوصاً که یکی از ویژگی‌های بارز آن، دعوت به خیر و امر به معروف و نهی از منکر دانسته شده است:

«وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ»؛

«و باید از شما گروهی باشند که به نیکی بخوانند و به کارهای پسندیده فرمان دهند.»

و در جای دیگر آمده کسانی که متابعت از پیامبر خدا می کنند، آنان نیز امر به معروف و نهی از منکر می کنند:

«الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَدْعُوهُمْ إِلَى مَحْتَبَاتٍ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ»؛^{۱۶} آنان که از فرستاده پیامبر اُمّی پیروی

می کنند که نام و نشانه های او را نزد خویش در تورات و انجیل نوشته می یابند؛ آنان را به نیکی فرمان می دهد و از بدی باز می دارد.

قهرآ خود پیامبر نیز این فریضه را دنبال کرده و به تحقق آن اهمیت می داده است این آیات و روایات به چند دلیل اجبارپذیر کردن احکام را توسط حکومت دینی ثابت نمی کند. بی شک، این دلیل هم شامل مراحل الزام در عبادات نمی شود؛ زیرا در عبادات قصد قربت شرط است و زور و اجبار قصد تقرب ایجاد نمی کند. می توان با ارشاد و هدایت افراد را به انجام عبادات تشویق کرد، اما نمی توان آنها را به ارهاب، ارباب و الزام و اجبار به عبادت واداشت. عبادت اجباری هم ارزشی ندارد. اما در باره غیر عبادات هم، این آیات دلالت بر الزام عملی ندارد، بلکه حداکثر دعوت به خیر و امر به معروف به صورت ارشاد و هدایت است. صد البته لزوم این تکلیف هم متوقف بر اموری است.

پس آیاتی که دلالت داشت عقیده و دین اکراه و اجبارپذیر نیست، شامل احکام و اعمال دینی هم می شود و به همان ملاکی که عقیده تحمیلی بی فایده و غیر کارساز است، عمل دینی از روی ترس و اجبار نیز بی خاصیت است.

مجموعین اجبار، روایاتی را هم ذکر می کنند، دلالت روایات بر موضوع چگونه است؟

واقع این است که این روایات، دلالت بر مرتبه عملی و یدی در مورد کارهای مضر به جامعه استفاده می شود؛ زیرا مطابق با آنچه صاحب وسائل الشیعه دو باب را به این موضوع اختصاص داده و در باب سه از ابواب وجوب امر به معروف و نهی از منکر این مراتب را استنباط و مطرح کرده، ناظر به احکام فردی نیست. اما روایت نخست این باب مربوط به مخالفت مسلمانان با حکام ستمگر است و ربطی به اجرای احکام شرعی فردی ندارد. جابر بن عبدالله انصاری در حدیثی از امام باقر^{علیه السلام} درباره امر به معروف و نهی از منکر چنین نقل می کند:

«فانكروا بقلوبكم والفظوا بالسنتمكم... فإن إتعتوا والى الحق رجعوا فلا سبيل عليهم، إنما السبيل على الذين يظلمون الناس ويبيعون في الارض بغير الحق»؛ پس با دلهايتان انكار كنيد و با زبانهايتان ابراز داريد... پس اگر پند گرفتند و به سوي حق بازگشتند، پس هيچ راهي براي تعرض و سرزنش نيست.

بلی در آن جا که به مردم ستم می کنند و در زمین به ناروا ظلم و سرکشی می کنند، بر اینان عذابی دردناک است. در آن صورت است که با بدنهایتان (دست و پا) جهاد کنید و با دلهايتان به

آنها بغض بورزند، قدرت آنها را نخواهید و برای ستم آن ها کمک مالی نکنید. بنابراین، این روایت ارتباطی به الزام و اجبار در تکالیف فردی ندارد و اگر شیخ حر عاملی برای انعقاد باب به این روایت تمسک کند، حداکثر دلالت آن مربوط به اعتراض سیاسی و انتقاد در برابر حکام و نظام های ستمگر است.

در خبر مرسله شیخ طوسی در تهذیب آمده است:

قال امیرالمؤمنین: من ترک انکار المنکر بقلبه و یده و لسانه

فهو میت بین الاحیاء؛ کسی که مخالفت با منکر را با

قلب و زبان ترک کند، مرده ای در میان زندگان است.

صرف نظر از این که این خبر مرسله است، اما دلالت بر وجوب و تکلیف ندارد و حداکثر تعبیر به «فهو میت بین الاحیاء» آمده است. از این گذشته، موضع الزام و عمل با دست، در تکلیف نهی از منکر تعیین نشده و تعبیر «یده» در وسط روایت ذکر شده و بیانگر مراتب و ترتیب خاص این فریضه نیست؛ زیرا همان طور که فقها گفته اند مراتب امر به معروف، اول به قلب سپس با زبان و در نهایت با عمل است، در حالی که در این روایت «یده» در وسط قرار گرفته است.

اگر کسی مصادیق این فریضه را بیابد و در روایات تفحص کند می بیند مسئله مراتب عملی امر به معروف مربوط به تکالیف جزئی نیست و بیشتر بحث ناظر به مسائل کلان اجتماعی مثل ظلم و عدل، انحراف ها و بدعت ها است و ارتباطی به الزامات تکالیفی چون نماز و روزه و این قبیل احکام ندارد. البته صاحب وسائل باب دیگری به این عنوان افزوده و آن وجوب هجر و کناره گیری از منکر و بعضاً توسل جستن به قدرت برای از بین بردن باطل است، ولی موارد این روایات مربوط به موارد منکر ناظر به افعال قبیح اجتماعی است. از طرف دیگر، در برابر این اندیشه که در باب امر به معروف و نهی از منکر باید خشونت را به کار گرفت، صاحب وسائل باب دیگری را باز کرده که عنوانش چنین است:

باب استحباب الرفق بالمؤمنین فی امرهم بالمنذوبات و

الاقتصار علی ما لا یثقل علی المأمور و یزهد فی الدین و کذا

النهی عن المکروهات؛ باب استحباب مدارا با مؤمنین در

دستور به مستحبات و اکتفا کردن به اموری که موجب

سنگینی بر شخص نشود و از دین اعراض نکند و

همین طور در نهی از مکروهات».

البته ایشان رفق و مدارا را در مکروهات و مستحبات دانسته، در حالی که بحث در محتوای این روایات مربوط به مکروهات و مستحبات نیست. بحث در وسائل این بوده، چون مراتب امر به معروف و نهی از منکر در غیر موارد یاد شده است. و شاید نظر صاحب وسائل این بوده، چون مراتب امر به معروف و نهی از منکر حتی به صورت زدن و تنبیه کردن است، پس این روایات مربوط به مستحبات است. با آن که گفتیم مسئله امر یدی و نهی یدی در امور مهمه اجتماعی و در صورت مقابله با ظلم و

حکومت‌های جائز است و دست کم در امور قبیحة بین و روشن اجتماعی است یا چنان که از برخی روایات همین باب استفاده می‌شود، موضوع رعایت تحمل طاق‌ت افراد در دعوت به خوبی‌ها است؛ به ویژه مثالی که امام درباره‌ی تازه مسلمان می‌زند، چنان که در روایت عمر بن حنظله آمده است:

یا عمر! لا تحملوا علی شیعتنا وارفقوا بهم فانّ الناس لا یحملون ما تحملون؛ مردم، آمادگی و تحمل آنچه شما دارید ندارند، لذا بر دوش آن‌ها بار سنگین دینی نگذارید و با آن‌ها مدارا کنید.

من در این قسمت قصد بررسی دیدگاه فقها را در این زمینه ندارم و از آوردن اقوال آن‌ها خودداری می‌کنم. اما آن چه در این قسمت قابل توجه است این است که ما باید میان حوزه مسایل اجتماعی مانند فحشاء و فسق و فجور علنی، که دین هم با آن مخالف است و حتی برهنگی آن جا که منجر به فحشا می‌شود با آن چه حوزه شخصی و خصوصی افراد است تفاوت قائل شویم.

اما دسته سوم از این ادله، ما یک دسته روایات داریم که در باب تکالیف دینی است و از آن‌ها چنین برمی‌آید که در باب تکالیف دینی باید به‌زور متوسل شد. این روایات چند دسته و در باب نماز، روزه و حج است. در باب حجاب نیز قسمت‌هایی وجود دارد.

نکته‌ی جالب توجهی که

می‌تواند معیار و مبنا در چگونگی برخورد با مردم و تبلیغ دین و ترویج شریعت باشد و به یک معنی، مفسر بسیاری از روایات باشد، در ذیل یکی از روایات همین باب آمده است:

اما علمت أنّ امارة بنی امیة کانت بالسیف والعسف والجور، وأنّ إمامتنا بالرفق والتألف والوقار والتقیة وحسن الخلطة والورع والاجتهاد، فترغبوا الناس فی دینکم و فی ما انتم فیه؛ آیا می‌دانید که حکومت بنی‌امیه با شمشیر و خشونت و ستم بود و رهبری ما با مدارا و الفت و آرامش و نگهداری و رفتار خوب و احتیاط و تلاش و گفتگو است، پس مردم را به دین خود با این روش‌ها

جذب و علاقه‌مند کنید.

بنابراین، از میان دو شیوه برای پاسداری و اجرای احکام از این روایات، توسل به خشونت و زور و اجبار استفاده نمی‌شود و آنچه به نظر می‌رسد و منطقی و مطابق با مذاق دین استفاده می‌شود، این است که حکومت، پاسدار اخلاق و مروج احکام و ارزش‌ها است. حکومت باید در دعوت به خیر و اقامه‌ی احکام از روش غیر مستقیم یعنی روش ایجاد تمهیدات تشویق‌آمیز استفاده کند و تنها در اموری دخالت کند و متوسل به تنبیه و مجازات شود که به حیات کل جامعه برگردد.

صغیر حیات

موضع فقیهان در این مسأله چیست؟

در راستای رتبه‌بندی کردن امر به معروف و نهی از منکر در روایات، فقها این مراتب را مورد توجه قرار داده‌اند و حتی کسانی با شمه‌ی فقه‌آه از مجموعه‌ی روایات چنین استفاده کردند که منظور از امر به معروف و نهی از منکر ایجاد و تحقق بخشیدن به معروف در جامعه و نابود کردن منکر است و منظور تنها گفتن و اعتراض کردن نیست.

در این باره صاحب جواهر می‌نویسد:

لا یخفی علی من احاط بما ذکرناه من النصوص و غیرها: ان المراد بالامر بالمعروف و النهی عن المنکر الحمل علی ذلك بايجاد المعروف والتجنّب من المنکر. لا مجرد القول وان کان یقتضیه ظاهر لفظه الامر و النهی بل و بعض النصوص الواردة فی تفسیر قوله تعالی: ﴿ قُواْ اَنْفُسَكُمْ وَ اَهْلِیْكُمْ تَارًا وَ قُوْذَهَا النَّاسَ وَ الْجِجَارَةَ ﴾^{۱۷} المشتملة علی الاكتفاء بالقول.

صاحب جواهر از ظاهر لفظ، امر و نهی در آیات و روایات استشمام کرده‌اند و امر و نهی تنها ناظر به قول و کلام نیست و شامل مراتب و درجات برخورد فیزیکی هم می‌شود، اما اندکی بعد ضمن جملات بعدی تأیید می‌آورند که امام صادق در خبر عبدالاعلی مولى آل سام به مناسبت نزول این آیه خبری را از پیامبر نقل می‌کند که یکی از مسلمانان در پیش پیامبر نشسته بود و با نزول آیه به گریه افتاد و گفت من عاجز از خودم هستم، من خانواده‌ی خود را دستور می‌دهم اما نتیجه نمی‌دهد، حضرت او را تسلی داده و به او می‌گویند برخورد عملی ممکن و به‌زور متوسل مشو، و لذا در توضیح می‌فرمایند:

حسبک أن تامرهم بما تأمر به نفسک و تنهائم عما تنهى عن نفسک؛ همین که تو برای آنها بیان کردی و آنها را آگاه کردی کافی است و دیگر مسئولیتی نداری.

تعبیر به معروف و منکر اگر چه عام و شامل هر عمل واجب و مستحب و حرام و مکروهی می‌باشد، اما شاید قرآن از این دو واژه عنایت خاصی نسبت به معروف‌هایی داشته که در انزجار منکرات به آن مثال زده است؛ مانند سخن گفتن در برابر ستمگران: «کلمة حق عند امام جائز» و مبارزه با بدعت‌هایی که موجب مفاسد اجتماعی می‌گردد. به همین دلیل بسیاری از فقها

که نسبت به اعمال جرح و قتل برای پیشگیری منکر نظر داده‌اند، عمدتاً قائل به اذن امام معصوم شده و در مرحله اول و مطابق با اصل، این عمل را برخلاف قاعده دانسته‌اند. صاحب جواهر از کتاب اقتصاد نقل می‌کند: **الظاهر من شیوختنا الامامیه ان هذا الجنس من الانکار لایکون الا للائمة او لمن یأذن له الامام فیه.** مستفاد از ظاهر کلمات بزرگان امامیه این است این نوع از انکار کردن (انکار عملی) جز برای امامان معصوم یا برای کسی که آنان اذن داده‌اند جایز نیست.

آنگاه صاحب جواهر می‌گوید: «و این ظاهر است؛ چون مطابق با اصل و قاعده‌ای است که هیچ معارضی ندارد.»

نکته دیگری که از کلام مقدس اردبیلی در مناقشه و نقد کلام

سید مرتضی نسبت به جواز جرح و قتل در امر به معروف و نهی از منکر استفاده می‌شود، این است که دلیل امر و نهی بیش از قول دلالتی ندارد؛ چون جرح و قتل امر و نهی نیست. وانگهی مثالی که ایشان در تأیید کلام سید می‌زند، مربوط به مفاسدی است که از ناحیه ترک امر به معروف و نهی از منکر و عدم پیشگیری از قتل در موارد ظلم و تجاوز به دیگران ایجاد می‌شود. این موارد نشان می‌دهد که مسئله قتل و جرح و پیشگیری‌های عملی مربوط به اجرای احکام نسبت به حاکم مسلمین و در امور مهمه ای چون ناامنی، تجاوز و قتل است. اتفاقاً کسی که شتم الفقاهه داشته باشد و روایات و کلمات فقهای بزرگ را بررسی

کند می‌بیند بحث امر به معروف و نهی از منکر ناظر به پیشگیری از محرمات شخصی جامعه نیست. اگر در مواردی از روایات، بحث در جدیت، غلظت و قاطعیت نسبت به منکر شده، در برابر منکراتی چون ظلم، تجاوز، ناامنی و مانند اینها است و ربطی به اجرای تکالیف شرعی از قبیل عبادات یا حتی تکالیف اخلاقی ندارد. و نکته مهم آن این است که فلسفه امر به معروف و نهی از منکر برای پیشگیری است نه عقوبت، لذا هر نوع دخالت یدی و عملی در نهی از منکر و امر به معروف باید به گونه‌ای باشد که جنبه تشویق به خوبی‌ها و پیشگیری از بدی‌ها داشته باشد چرا که در تکالیفی مانند نماز، روزه، حج، اخلاقیات و... دخالت یدی و برخورد عملی موجب

تحقق صحیح این اعمال نمی‌گردد. اما امور عامه و منکرات اجتماعی مانند: اذیت و آزار انسان‌ها، ایجاد ناامنی، سرقت، ستم، غصب و به طور کلی نهی از منکر در هر فرضی با دخالت عملی حکومت (مرتبه سوم) ممکن و عملی است، به همین دلیل می‌گوییم این ادله ناظر به اجبارپذیری تکالیف دینی نیست.

دسته‌ای از روایات، ناظر بر الزام احکام است، این دسته را چگونه باید علاج و تحلیل نمود؟

از ادله امر به معروف و نهی از منکر که بگذریم، برخی از روایات در ابواب مختلف فقه رسیده که به گونه ای ناظر به الزام احکام در باب صلاة، صوم، حج و عقوبت محرمات مقوله مستقلی است و از باب امر به معروف و نهی از منکر نیست؛ زیرا مقصود از روایات امر به معروف و نهی از منکر پیشگیری از معصیت پیش از عمل است؛ در صورتی که تعزیرات پس از عمل و ناظر به عقوبت است، به همین دلیل با ادله امر به معروف و نهی از منکر نمی‌توان جواز تعزیرات را برای این دسته از امور ثابت کرد.

به هر حال، این ادله بر دو دسته هستند و معلوم نیست تعیین عقوبت همواره برای بازدارندگی نباشد و نقش پیشگیری نداشته باشد و کسی گمان کند که عقوبت و تعزیر صرفاً برای تنبیه است، بلکه به نظر می‌رسد مجازات، برای شخص مجرم عقوبت است و برای دیگران نقش بازدارندگی و پیشگیری را دارد. روایاتی که در این باب رسیده بر دو قسم است: قسمی از آنها مربوط به احکام شرعی تکلیفی است و قسمی از آنها مربوط به حقوق اجتماعی و احکامی است که ترک آنها موجب زیان به دیگران است؛ مانند ترک نفقه زن شوهر، عدم پرداخت دین و برخی حقوق مدنی.

آنچه در بحث ما مورد توجه است، قسم اول است؛ زیرا روایات مربوط به دسته دوم - به ویژه در امور مؤخّل امنیت، اذیت و آزار دیگران و فساد و فحشا - از حقوق اجتماعی محسوب می‌گردد و از آغاز بحث آنها را مورد استثنا قرار دادیم. و جالب این‌جا است که مرحوم صاحب وسائل بابی به این موضوع اختصاص داده است: «باب ان کل من خالف الشرع فعلیه حدّ او تعزیر». باب هر کسی که با شرع مخالفت کند بر او حد یا تعزیر است.

**حکومت دینی
علاوه بر تکفل امور مادی و برقراری
عدالت
و ایجاد توازن و برداشتن فاصله‌ها و
اتکای به مردم،
نسبت به معنویت
و هدایت مردم خود نیز
مسئول است.
اما لازمه این امور الزام و اجبار نیست؛
زیرا حکومت دینی
متکی به ایمان مردم است و ایمان از
مقوله پذیرفتن و جذب شدن و دوست
داشتن است.**

اما روایاتی که از قسم اول محسوب می‌شود، لازم است به طور مستقل مورد بررسی قرار گیرد:

۱. مرسله صدوق، قال: قال رسول الله لقوم: لتحضرن

المسجد أو لأحرقن عليكم منازلکم؛ در مرسله صدوق آمده است که پیامبر خدا به جماعتی گفت: یا به مسجد حاضر می‌شوید یا خانه‌های شما را آتش می‌زنم.

۲. مجالس صدوق عن عبدالله بن ميمون [حجام] عن الصادق عن آياته قال: اشترط رسول الله على جيران المسجد شهود الصلاة... فليحرقن على اقوام بيوتهم بحزم الخطب، لانهم لا يأتون الصلاة؛ شيخ صدوق در یکی از مجالس خود از امام صادق از پدران نقل می‌کند که پیامبر بر همسایگان مسجد شرط کرده که در وقت نماز به مسجد حاضر می‌شوند و گرنه خانه‌هایشان با هیزم آتش زده می‌شود.

۳. شيخ عن ابى عبدالله عليه السلام قال: هم رسول الله باحراق قوم في منازلهم كانوا يصلون في منازلهم ولا يصلون الجماعة؛ شيخ طوسی از امام صادق از پیامبر خدا نقل می‌کند که ایشان دستور می‌داد خانه کسانی که در خانه خود نماز می‌خوانند و نماز را به جماعت برگزار نمی‌کنند، آتش بزنند.

این سه روایت درباره نماز جماعت مستحبی است؛ یعنی آتش زدن خانه نه برای ترک واجب، بلکه برای امری است که ترک کردن آن قطعاً عقوبت ندارد.

از بُعد سندی به بحث وارد نمی‌شویم که خبر اول مرسله و غیر قابل استناد است و خبر دوم به واسطه جعفر بن محمد اشعری مجهول است؛ زیرا طرق دیگر صحیح و قابل اعتماد است، اما دلالت آن بر لزوم اجبار برای نماز جماعت در هر حالی محل تأمل است. نکته مهم این روایات آن است که تاکنون هیچ فقیهی فتوا نداده است که برای ترک اقامه نماز جماعت می‌توان خانه کسی را آتش زد، به ویژه آن که در تمام این روایات صرف تهدید است نه این که پیامبر ﷺ خانه آن‌ها را آتش زده باشد. بگذریم از این که این شیوه برخورد با سیره و سنت و اخلاق پیامبر منافات دارد که قرآن درباره او فرموده است: ﴿وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظًا لَاقْتُلْنَا مِنْ حَوْلِكَ﴾^{۱۸}

بر فرض صحت این اخبار، محتمل است این تهدید ناظر به شرایط و جهت خاص باشد. در آن عصر شرکت نکردن افراد به منزله اعراض از مسلمین و نوعی عزلت از جامعه مسلمین یا جهت دیگری از نوع معارضه باشد، لذا با این روایات نه می‌توان جواز آتش زدن خانه برای ترک جماعت را اثبات کرد و نه از این روایات در ابواب دیگر فرائض، حکم به اجبار را استفاده نمود. و مهم‌تر این که در تاریخ هرگز نیامده که پیامبر به خاطر ترک نماز جماعت خانه‌ای را آتش زده باشند.

در منابع حدیثی روایاتی در باب روزه نقل شده که ناظر به

مسئله دخالت حکومت در تکالیف دینی است. برخی از این روایات به شرح زیر است:

۱. سئل ابو جعفر عن رجل شهد عليه شهود إنه افطر من شهر رمضان ثلاثة ايام؟ قال: يُسئل هل عليك في إفطارك إثم، فإن قال لا، فإن على الإمام أن يقتله وإن قال نعم، فإن على الإمام أن يهنكه؛ از امام باقر درباره مردی که شاهدانی شهادت داده اند وی در ماه رمضان سه روز روزه خواری کرده است می‌پرسند. حضرت می‌فرماید: از او بپرسند که آیا در خوردن روزه‌ها گناهی انجام داده، پس اگر گفت نه، حاکم او را می‌کشد و اگر گفت آری، او را تنبیه می‌کنند.

۲. در روایت محمد بن عمران از امام صادق نقل می‌کند که عده‌ای را پیش امیر مؤمنان آوردند که در ماه رمضان چیزی می‌خورده‌اند. حضرت از آنها سؤال می‌کند آیا واقعاً این چنین است؟ آری، حضرت فرمود: شما یهودی یا نصرانی هستید؟ گفتند خیر ما مسلمانیم. حضرت پرسید آیا در سفر هستید؟ گفتند خیر؟ باز پرسید آیا به جهت خاصی روزه نمی‌گرفتید؟ آن‌ها گفتند آری به خاطر بیماری. در این جا بود که حضرت خوشحال شد و خندید و آن‌گاه حضرت داستان اعرابی را ذکر کرد که در زمان پیامبر روزه ماه رمضان را شکسته، حضرت او را به شرطه الخمیس سپردند، که ظاهراً استفاده می‌شود آنها منکر روزه بودند و به سزای انکار عقوبت رسیدند.

از این دو خبر استفاده می‌شود که حکومت می‌تواند در زمینه انجام ندادن تکالیف دینی دخالت کند. اما به این اخبار در باره اجبارپذیری تکالیف دینی نمی‌توان استناد کرد، زیرا:

اولاً: این اخبار ناظر به پیش از عمل نیست و مربوط به مجازات در اثر ترک واجبات دینی است.

ثانیاً: گر چه خبر اول صحیح و خبر دوم موثق است، ولی صاحب وسائل این نظریه را تأیید می‌کند که سبب قتل آنها انکار رسالت یا انکار شریعت بوده است؛ روایاتی دیگر هم قریب به همین مضمون داریم. در این باب نیز فقهای ما فتوایی نداده‌اند. کسانی هم که فتوا داده‌اند گفته‌اند که این روایات درباره روزه خواری علنی و تحقیر کردن مسلمانان است، هر چند این روایت از لحاظ سندی نیز دارای اشکال است.

اما نکته مهم این روایت آن است که روزه خواری علنی و شکستن حریم معنوی جامعه ممنوع است و این روایات دلالت ندارد که مردم را باید با ترس تازیانه مجبور به روزه گرفتن کرد. آنچه از این روایات استفاده می‌شود، استخفاف و سبک شمردن حریم شرعی و علنی کردن مخالفت با روزه گرفتن در مجامع است، لذا اگر کسی مخفیانه روزه می‌خورد، کسی حق ندارد تفحص کند و بر اساس امر پنهانی بازخواست کند.

بگذریم از این که ممکن است این روایات به تعبیر فقها «قضیه فی واقعه» یعنی ناظر به شرایط خاص آن زمان و موقعیت مخصوص فرد باشد، به ویژه آن که با صریح آیات در عدم اجبار پذیری دین سازش ندارد. به عبارت دیگر، مورد این روایات احکام حکومتی باشد نه مبین حکم ابدی و از قبیل فرائض و سنن الهی غیر قابل تغییر. و اگر این شد دایره مدار شرایط و رعایت مصالح و توجه به ملاکات احکام است.

زکات

درباره زکات نیز روایات رسیده که قبلاً به مناسبت بحث قرآنی توضیح دادیم که مقوله زکات و مالیات های اسلامی جنبه اجتماعی دارد و از مدار بحث اجبار ناپذیری در حوزه مسائل خصوصی خارج است.

حج

یکی از ابواب فقه که در آن روایاتی بر اثبات اجبار استشهاد شده روایات مربوط به حج است. مرحوم صاحب وسائل بابی را در کتاب حج به لزوم اجبار والی مسلمین اختصاص داده است:

«باب وجوب اجبار الوالی الناس علی الحج و زیارة الرسل

و الإقامة بالحرمین و وجوب الاتفاق علیهم من بیت المال».

در این روایات که با تعبیرات مختلف آمده، همگی حکایت از لزوم اجبار حاکم مسلمین برای تعطیل نشدن حج دارد.

به عنوان نمونه عبدالله بن سنان از امام صادق نقل می کند:

لو عطل الناس الحج لوجب علی الامام ان یجرم علی الحج،

ان شاؤوا و ان ابوا؛ اگر مردم حج را رها کردند، بر امام

واجب است که بر انجام حج مجبور کند؛ گر چه آنها

امتناع داشته باشند.

اما بحث این روایات نسبت به اصل فریضه حج نیست، بلکه در

جایی است که هیچ مسلمانی حاضر نشود به مکه برود (که در

شرایط مختلف چنین چیزی تقریباً غیر عادی، بلکه محال است)

لذا از این روایت استفاده نمی شود برای امر عبادی چنین مهمی

قصد ارهاب و ارعاب پیش بینی شده باشد و فرائض دینی

اجراپذیر متصل به خشونت باشد. این روایات حداکثر بیانگر

اهتمام به این فریضه است؛ به ویژه آن که درباره زیارت پیامبر

هرگز کسی نگفته واجب است و برای امر مستحبی اجبار و الزام

انجام نمی گیرد، تنها چیزی که می تواند منطقی و قابل فهم و

تبیین باشد، شدت اهتمام شارع به برگزاری حج و زیارت قبر

پیامبر است؛ خصوصاً ذیل این احادیث که آمده:

«فان لم یکن لهم اموال انفق علیهم من بیت مال المسلمین؛

اگر این حاجیان مالی برای رفتن به زیارت نداشتند،

امام وظیفه دارد که از بیت المال مخارج فرستادن آنان را تأمین کند.»

بدین گونه درمی یابیم که این روایات دلالتی بر الزام ندارند و تنها بیانگر اهمیت حج هستند، زیرا هم در تاریخ اسلام و هم پیش از اسلام هرگز سابقه نداشته است که خانه خدا خالی از حج گزار باشد. این روایات تنها اهمیت مسئله را بیان می کنند مانند روایتی که در اهمیت مسواک کردن و بهداشت دهان از رسول خدا آمده که می فرمایند اگر بر شما مشقت نبود مسواک کردن را واجب می کردم. معنای این سخن بیان اهمیت و شدت توجه دین به بهداشت دهان و دندان است.

با الزام حجاب چه باید کرد؟

یکی از مسائل مورد ابتلا و مورد سؤال مسئله حجاب است. منظور از حجاب یعنی حدی از پوشیدن که موجب رواج فحشا نگردد و برهنگی و رواج مسائل جنسی را دام نزند؛ زیرا اگر به حدی رسید که موجب رواج فحشا و برهنگی و فساد اجتماعی شد، از این بحث خارج و در ضمن مسائل اجتماعی مطرح می گردد احکام اجتماعی مانند زنا و لواط، گرانفروشی، غش، اذیت و آزار، آبروریزی، ایجاد ناامنی، بغی، محاربه و ده ها عنوان آسیب اجتماعی در روایات و آیات مطرح است. این عناوین وظیفه های برای پیشگیری آن ها در دستور کار حکومت ها قرار می دهد.

این سؤال مطرح است که آیا درباره حجاب در شکل حداکثری آن به طور خاص در سیره پیامبر نقل و خبری آمده که مسلمانان را اجبار به حجاب کند؟

در این زمینه دو آیه به طور صریح مسئله حجاب را مطرح می کنند: یکی آیه ۳۰ سوره نور و یکی آیه ۵۹ سوره احزاب. در ذیل این دو آیه، گزارشی یا روایتی در ارتباط با پیامبر نیامده است که مسلمانان را به حجاب مجبور کند. در مواردی آمده است که وقتی زنان خدمت پیامبر می رسیدند و حجاب را رعایت نمی کردند ایشان تذکر می داده و تکلیف شرعی را بیان می نموده اند، اما روایتی نداریم که کسی را به مناسبت این آیات اجبار کرده باشند، یا اگر کسی حجاب را رعایت نکرد او را عقوبت کنند.

در این زمینه به چندین تفسیر مهم عامه مانند: تفسیر طبری و تفسیر جامع لاحکام القرآن قرطبی و درالمنثور سیوطی و تفاسیر خاصه مراجعه شد. هیچ کدام از این تفاسیر خبری و تاریخی که دال بر اجبار مسلمانان بر حجاب باشد نقل نکرده اند؛ خصوصاً این نکته که در باب تحریم شرب خمر آمده است که پیامبر فرمود: «کوزه ها و خم های شراب را بیاورید و آن ها را بیرون بریزید.» یا در باره برخی از مفاسد اخلاقی به شدت برخورد شده و حدود و تعزیراتی تعیین و اجرا گردیده، اما در این باب هیچ سخنی گفته نشده است، بلکه به مناسبت آیه ۵۹ سوره احزاب در برخی از نقل ها آمده است:



ان اصحاب رسول اله تمنعوا النساء المساجد بعد وفاة رسول الله مع قوله: لا تمنعوا مساجد الله حتى قالت عائشه لو عاش رسول الله الي وقتنا هذا لمنعهن من الخروج الي المساجد كما منعت نساء بني اسرائيل .

شهید مطهری در کتاب مسئله حجاب روایتی از پیامبر نقل می کند که می خواست درب ورودی مسجد میان زنان و مردان را جدا کند و فرمود: «لو ترکنا هذا الباب احسن؛ اگر این کار بشود و درب ورود زن ها از مردها جدا شود بهتر است»، اما عمر صریحاً به طور قاطع این عمل را انجام داد.

به هر حال، اگر این خبر صحت داشته باشد نوعی محدودیت مربوط به رفت و آمد در مسجد است و از این خبر استفاده سختگیری و اجبار در جاهای دیگر نمی شود.

نکته مهم در آیه ۳۰ سوره نور این است که حکم حجاب از غض بصر (نگاه گناه آلود) شروع می شود نه پوشش مرد یا زن. به عبارت دیگر به آحاد مسلمین در آغاز این وظیفه را یادآور می شود که شما باید مواظب خود باشید و چشم چرانی نکنید و گرنه ممکن است کسی با نگاه به صورت یک زن عمل حرامی انجام دهد. درباره دست و صورت زنان بسیاری از محققان قائل به جواز و عدم رعایت پوشش هستند، با این که اگر مرد حتی به صورت زن با قصد ریبه و لذت نگاه کند حرام است، لذا قرآن مسئله خودداری و مواظبت کردن را در طرفین اصل قرار می دهد و در مرحله بعدی مسئله پوشش را مطرح می کند. در منابع شیعه در ذیل این آیات و حتی در احکام نکاح و حجاب باز روایت و حدیثی که دال بر اجبار بر حجاب - با اصل وجوب حجاب و قطعیت آن - نیامده و در زمان هیچ یک از خلفا و حکام و زمان ائمه روایت و دلیلی بر لزوم تعزیر کسانی که رعایت حجاب نمی کنند نرسیده است. به این جهت دلیلی که ثابت کند

الامة تزوج فتخمر قال: «يا أيها النبي قل لأزواجك وبناتك ونساء المؤمنين يدنين عليهن من جلابيبهن»، فنهى الله الاماء ان يشبهه بالحرائر؛ کنیزکان که ازدواج می کردند از پوشش مخصوص استفاده می کردند، آن گاه آیه رسید که ای پیامبر، زنان و دختران خویش و زنان مؤمنان را بگو: چادرهای خود را بر خویشان فرو پوشند، پس خدا کنیزکان را نهی فرمود از این که مانند زنان آزاده پوشش داشته باشند .

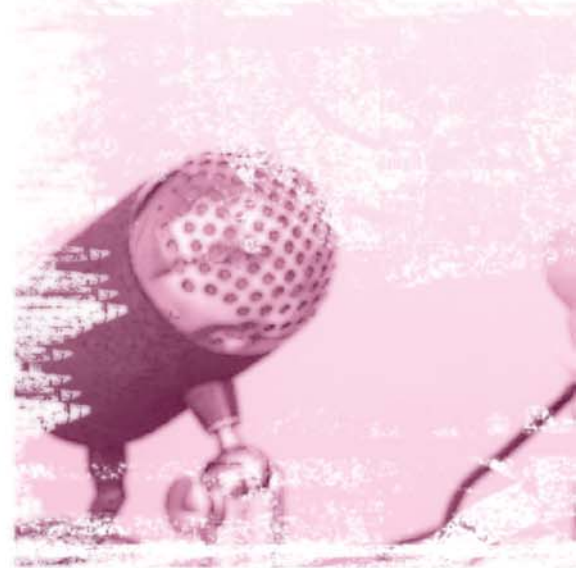
کنیزکان با این که زن بودند اما مانع پوشش آنها می شدند. حتی در دوران خلافت عمر آمده است:

رأى عمر جارية مقنعة فصرها بدرته و قال: القى القناع لا تشبهن بالحرائر. عمر دستور می دهد و تنبیه می کند چرا کنیزکی مسلمان مقنعه پوشیده و خود را شبیه به زنان آزاده درآورده است.

نکته ای که در ذیل آیه ۵۹ سوره احزاب مطرح است تعلیل آیه «ذَلِكَ أَدْنَىٰ أَنْ يُعْرَفَ فَلَا يُؤْذَنَ» است که در شأن نزول آن گفته اند: عده ای از افراد هرزه، شبها برای زنان مسلمان مزاحمت ایجاد می کردند و به بهانه این که آنها کنیزکان هستند عمل خود را توجیه می کردند، لذا برای گرفتن بهانه و به اشتباه نیفتادن دستور رسید که زنان آزاده مقنعه ای بپوشند که بتواند از سر تا پایین بدن آنها را مستور کند. البته این سخن به معنای نفی حجاب نیست، بلکه به این معناست که شأن نزول آیه ناظر به چنین قضیه ای بوده است. وگرنه مبنای کامل حکم حجاب آیه سوره نور می باشد.

تنها خبری که قرطبی نقل می کند این است که اصحاب پیامبر از آمدن زنان به مساجد منع می کردند؛ در حالی که در حیات پیامبر چنین منعی نبود:

این نکته نباید فراموش شود که هر کس دارای اعتقاد دینی یا هر عقیده دیگری باشد، دوست دارد عقیده‌اش در جامعه رواج یابد و بر اساس آن زندگی اجتماعی سامان گیرد و دیگران با او هم‌عقیده شوند؛ اما روشن است که هر آرزویی قابل عملی شدن نیست یا اگر عملی شود مطلوب نیست.



کتاب «کافی» می‌نویسد:

«التعزیر تادیب تعبداً لله سبحانه به لردع المُعزَّر... للإخلال بكل واجب و إیثار کل قبیح لم یرد الشرع بتوظیف الحدّ علیه... فمن ذلك... الفرائض الشرعية كالصلاة و الزکاة و الحج»؛ تعزیر، تادیبی است جهت تعبد و بندگی خداوند تا فرد تعزیر شده را از اخلال در هر واجبی باز دارد و از هر عمل زشتی که در شرع برای ترک آن حدی معین نشده است، پیشگیری کند. از همین دسته است اخلال در فرائضی مانند نماز، زکات و حج. در کتاب «کشف اللثام» از فاضل هندی^{۱۹} در شرح القواعد آمده است:

«وجوب التعزیر فی کل محرم من فعل او ترک ان لم ینته بالنهی و التوبیخ و نحوهما فهو ظاهر لوجوب انکار المنکر؛ وجوب تعزیر در هر حرامی است اعم از انجام دادن و ندادن؛ اگر گفتن منتهی به ترک حرام نشود، ظاهراً این تعزیر واجب است، چون نهی از منکر واجب است. طبق نظر فاضل هندی تعزیر از باب نهی از منکر و مرتبه‌ای است که با زبان مؤثر واقع نشود.

البته در برابر این تصور عده‌ای دیگر از فقها تعزیر را در الزام هر تکلیفی و عقوبت برای هر حرامی جایز ندانسته‌اند و تعزیر را در اموری دانسته‌اند که حدود آن تعیین نشده است. به‌عنوان نمونه مرحوم شیخ طوسی^{۲۰} در کتاب مبسوط می‌نویسد:

«إن کل من اتى معصية لا یجب بها الحد فانه یعزر؛ هر کسی معصیتی بکند که عقوبتی برای آن تعیین نشده، تعزیر زده می‌شود.

و علامه حلی^{۲۱} در کتاب حدود «تحریر الاحکام» می‌نویسد:

الزام کردن حجاب از سوی حکومت وجه شرعی دارد به دست نیامد. از طرفی در زمان پیامبر و ائمه در شهرهای اسلامی اهل کتاب وجود داشته‌اند و طبیعتاً زنان آنان حجاب را رعایت نمی‌کرده‌اند، لذا به جای اجبار و الزام آنها از ناحیه پیامبر و ائمه دستور رسیده که شما با این وضعیت مشکلی ندارید و نگاه کردن به مو و دست‌های آنان اشکالی نداشته است. این مسئله در باره زنان اهل بادیه و اهل عراق — که فرهنگ ایرانیان را داشته‌اند — صادق بوده و لذا آمده است: لا بأس بالنظر الی رؤوس اهل التهامة والاعراب و اهل السواد و العلوج، لانهم إذا نهوا لا ینتھون؛ باکی نیست که نظر به سر (موهای) اهل بلاد جنوبی حجاز (تهامه) و بادیه نشینان و عراق و نامسلمانان (علوج) بشود؛ چون آن‌ها مبالاتی برای پوشش ندارند، حتی اگر گفته بشود هم تأثیر ندارد. البته جمعی از فقها قیدی را در باره اهل کتاب اضافه کرده‌اند و آن این است که باید به مقداری باشد که در زمان پیامبر بین خود اهل ذمه متداول بوده است؛ یعنی باید دید چه مقدار از بدن رادر آن زمان نمی‌پوشانیده‌اند.

به هر حال از مجموع این احکام به دست می‌آید که حجاب با آن که الزام شرعی داشته، اما اجباری و همراه با عقوبت نبوده است.

بررسی ادلة تعزیر

یکی دیگر از ادلة موافقان اجبار پذیری تکالیف دینی، روایاتی است که در باب تعزیر آمده و بر اساس آن برخی از فقها به الزام در احکام فتوا داده‌اند و با استناد به همین روایات ثابت کرده‌اند اگر کسی تکالیف دینی خود را انجام نداد، حکومت دینی می‌تواند او را تعزیر کند. به عنوان نمونه ابوالصلاح حلبی در

«التعزیر یجب فی کل جنایة لا حدّ

فیها» .

اما مهم آن است که ببینیم ادله آنها چیست. اگر ادله فقها کامل باشد و به طور عام درباره ترک هر واجبی و انجام هر حرامی باشد، می توان این سخنان را دلیل بر اجبارپذیری تکالیف دینی دانست.

واژه تعزیر و این مفهوم بیشتر از کلمات ائمه معصوم، در تعبیر فقها آمده است. و لذا هر چه در متون احادیث کاوش کردم، کمتر به دلیل و روایتی در باب تعزیر برخورد و جالب این جاست که هیچ کدام از فقها هم روایتی و دلیل مستقلی (به جز ادله امر به معروف و نهی از منکر) برای تعزیر نیاورده اند، در حالی که گفتیم دلیل امر به معروف و نهی از منکر

ناظر به مسئله تعزیر نیست و فضای عمل به آن جای دیگری است.

به هر حال، مهم ترین ادله تعزیر ناظر به مسائل اخلاقی و فواحش و مسائل اجتماعی است. به عنوان نمونه، تعزیر درباره مردی آمده که در رختخواب مرد دیگری یافت شده و شبهه لواط در حق او می رود، یا درباره مردی که میوه ای را از درختی دزدیده، یا مردی را دشنام داده بدون آن که دشنام او در زمینه مسائل جنسی باشد، یا وطنی حیوانی کرده است، یا کودک نابالغی سرقت کرده باشد یا کفن دزدیده باشد یا به بنده ای دشنام ناموسی داده باشد، یا بر اهل کتاب افترا بسته باشد و مسائلی از این قبیل.

بنابراین دو نظر وجود دارد:

نظر اول آن که تعزیرات عقوبتی برای ترک هر واجب و انجام هر حرامی است.

نظر دوم آن است که تعزیرات مناسب با مسائل اجتماعی و حقوق الناس است، به همین دلیل شرب خمر همراه با مستی، زنا، لواط، سب (فحش دادن)، قذف از حقوق الناس و بعضاً از مسائل فسادآور اجتماعی بوده و جای اجرای حدود و تعزیرات است.

همان گونه که حضرت عالی می دانید، دو پرسش مطرح است: یکی درباره جنبه عمومی و دیگری خصوصی بودن مواردی که فرمودید قابل تشکیک هم هست. آیا بحث حجاب مشمول احوال شخصی است یا حقوق عمومی؟

ببینید باید مرزی برای تشخیص حقوق فردی و اجتماعی از یکدیگر تعیین کرد. جایی که به حوزه شخصی افراد باز می گردد،

جایی است که انجام دادن و ندادنش برای دیگران ضرری ندارد. این نوع ضررها باید اولاً به طور مستقیم باشد، ثانیاً باید معتنا به باشد. فرق حقوق و اخلاق در همین جا است. حقوق ناظر به دیگران است، اما اخلاق ناظر به فرد است. احکام دینی به دو بخش تقسیم می شود، بخشی از قبیل عبادات و تکالیف فردی است. در این قلمرو شریعت امر و نهی می کند اما از روش های الزام کننده استفاده نمی شود. دلیل آن ها روشن است، چون شارع می خواهد افراد با تمایل قلبی و اعتقاد عمل کنند، اما بخشی از قبیل امور اجتماعی است، یعنی مربوط به حقوق دیگران است که دیگران در آن منفعت یا مضرتی می یابند. آزادی و قدرت عمل هست تا جایی که به دیگران آسیب نرسد. اما در باره حجاب، حجاب دارای دو حوزه است. یکی مربوط به حوزه شخصی افراد است که عمل به آن، هیچ تأثیری در حوزه جامعه ندارد و این هم اتفاقاً در دوره های مختلف و شرایط جغرافیایی و فرهنگی متفاوت است.

جایی که مربوط به تأثیر اجتماعی است، جزو حقوق اجتماعی است. ولی جایی که جنبه فردی دارد، تأثیری ندارد. گر چه از لحاظ شرعی، الزام شرعی دارد. مثلاً ما معتقدیم به لحاظ شرعی نباید موهای کسی دیده شود، اما اگر کسی موهای سرش بیرون آمد، آیا واقعاً دارای تأثیر در حوزه اجتماعی است؟ آقایان می گویند که مردها نیز باید مانند زنان، دستان خود را بپوشانند و یا آستین کوتاه بیرون نیایند. حال فرض می کنیم پوشاندن دست یا پوشیدن پیراهن آستین کوتاه که خود جای مناقشه دارد، اشکال شرعی دارد، اما آیا در حقوق دیگران دارای تأثیر منفی است؟ یعنی ضرری به حقوق دیگران می رساند یا خیر؟ عرف تعیین می کند کجا ضرر دارد و کجا ندارد. اما مسلم است که در فرهنگ غرب هم در جاهایی برهنگی جایز نیست. حتی اگر کسی با پیژامه بیرون بیاید، جریمه می شود زیرا بر اساس قانون، مجاز به انجام چنین کاری نیست. اما بدون شک در همه جا رعایت نکردن این موارد جنبه عمومی ندارد و به عنوان یک دستور العمل اجتماعی مطرح نیست.

پس، آن جایی که به حقوق دیگران ضرر می رساند جزء حقوق دیگران می شود. این جا، جایی است که جامعه و حکومت حق دارد از حق دیگران دفاع کند. یعنی از قدرت خود استفاده کند. اما آن جا که مربوط به حوزه شخصی افراد است باید افراد معتقد شوند. ما در حوزه ارشاد و هدایت هر کاری را می توانیم انجام دهیم ولی در آن جا نمی شود.

آیا دین را فقط می توان در مرحله ایمان خلاصه کرد یا این که دین، ایمان همراه با عمل است. اگر ایمان و عمل توأم، دو وجه مختلف دین است. پس نمی توان دین را تنها در محدوده اعتقاد و ایمان دید. عمل هم لازم و ملزوم با ایمان است. در این صورت تکلیف چیست؟

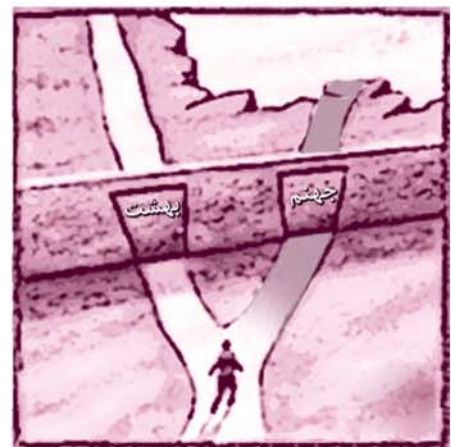
بله ایمان همراه با عمل صالح است. همان گونه که در اعتقاد، اجبار و اکراه اثری ندارد، در تکالیف دینی هم اجبار به عنوان یک

وظیفه جایی ندارد. چنان که مال مردم خوردن یا تجسس در حوزه خصوصی دیگران و آبروی آنان را بردن حرام است. حال اگر کسی حرام خورد یا در کار مردم تجسس کرد، به حقّ دیگران ضرر زده است. اما آن جا که به نماز، روزه و کارهای شخصی مربوط می شود که به دیگران آسیبی نمی رساند، این جا از طریق الزام استفاده نمی شود و تنها راه آن ارشاد و هدایت است. فرق است میان ایمان و لوازم وضعی ایمان، ایمان و عمل توأم با هم هستند. در حوزه آثار بیرونی، به کسی که نماز نخواند مؤمن نمی گویند اما به او کاری هم ندارند، اما اگر کسی به دیگری ستم کرد، با او کار دارند، با این که ستم نکردن هم از علائم ایمان است.

حکومت دینی

علاوه بر تکفل امور مادی و برقراری عدالت و ایجاد توازن و برداشتن فاصله ها و اتکای به مردم،

نسبت به معنویت و هدایت مردم خود نیز مسئول است. اما لازمه این امور الزام و اجبار نیست؛ زیرا حکومت دینی متکی به ایمان مردم است و ایمان از مقوله پذیرفتن و جذب شدن و دوست داشتن است.



تلفاً جمع بندی خود را بیان فرمایید؟

در یک جمع بندی از روایات و گفته فقها، حق آن است که ادله تعزیرات، قاصر از مدعای نخستین است و کسی نمی تواند از این ادله، بر اجبارپذیری احکام استفاده کند. کسانی مانند ابوالصلاح حلبی که خواسته اند از این ادله استفاده عمومیّت کنند توجه نداشته اند که این روایات فقط ناظر به مسائل جنسی و اجتماعی و در قیاس با مسائلی است که حدّ تعیین شده است. این ها از یک مرحله از حدود پایین تر است. نه این که تعزیرات مربوط به ترک هر واجبی و انجام هر حرامی باشد. همچنین در این زمینه به جز این روایات، اجماع مستقل و دلیل دیگری وجود ندارد تا بتوان بر اساس آن به اجرای تعزیرات در مطلق احکام فتوا داد. بنابراین، از مجموع بررسی ادله و آنچه گفته شد، استفاده می شود که حکومت و جامعه دینی وظیفه ندارد مردم را نسبت به انجام واجبات و محرمات فردی و شخصی، الزام و اجبار کند و اگر تخلف کردند عقوبت کند؛ مگر آن که از اموری باشند که به حقوق اجتماعی مردم برمی گردند، یعنی حق الناس یا از امور جنسی و اخلاقی باشند که انجام علنی آن در اشاعه فساد و فحشا و اخلاق اجتماعی تأثیر جدی بگذارد.

پانوشته ها:

۱. م ۱۳۱۵ ق.
۲. نساء، ۲۹.
۳. انفال، ۲۷.
۴. حجرات، ۱۱.
۵. حجرات، ۱۱.
۶. عنکبوت، ۴۵.
۷. بقره، ۲۵۶.
۸. یونس، ۹۹.
۹. ملک، ۲.
۱۰. حج، ۴۱.
۱۱. آل عمران، ۱۰۴.
۱۲. حج، ۴۱.
۱۳. مریم، ۵۵.
۱۴. طه، ۱۳۲.
۱۵. توبه، ۱۰۳.
۱۶. اعراف، ۱۵۷.
۱۷. تحریم، ۶.
۱۸. آل عمران، ۱۵۹.
۱۹. م ۱۳۷ ق.
۲۰. م ۴۶۰ هـ.
۲۱. م ۷۲۶ ق.



دکتر علی اله بداشتی
دانشیار دانشگاه قم

دینی

اجبار ناپذیری



آدمی وقتی در مقابل دعوت دینی قرار می‌گیرد که راه رشد و هدایت آن از کفر و گمراهی با منطق و بیان آشکار شده است:

«قد تبين الرشد من الغي» بنابراین نیازی ندارد که برای پذیرش آن به زور متوسل شود و آن کسی که با منطق و برهان در ستیز است با مقتضای عقل و فطرت خویش مبارزه می‌کند.

مقدمه

یکی از سوالاتی که بیشتر در مجامع روشنفکری مطرح می‌شود این است که آیا پذیرش دین امری اختیاری است یا اجباری؟ آنگاه برخی برای اختیاری بودن پذیرش دین به این آیات شریفه استناد می‌کنند که قرآن کریم فرمود: «لا اکراه فی الدین»^۱ و یا در جای دیگر می‌خوانیم «لکم دینکم و لی دین»^۲. «أفأنت ان تکره الناس حتی یكونوا مومنین»^۳ آیا تو می‌خواهی مردم را مجبور کنی تا مومن باشند. در جای دیگر می‌فرماید «و قل الحق من ربکم فن شاء فلیؤمن و من شاء فلیکفر...»^۴ بگو حق از پروردگارت [رسیده] است پس هر که خواهد ایمان آورد و هر که خواهد انکار کند... در مقابل، نظر دیگر این است: که آیه مربوط به دوره وموقعیت خاص بوده و با قدرت گرفتن اسلام و نزول آیات جهاد و قتال نسخ شده است آیاتی مانند:

«یا ایها الذی جاهد الکفار و المنافقین و اغلظ علیهم؛ ای پیامبر، با کافران و منافقان جهاد کن و بر آنان سخت بگیر...»^۵

«قاتلوا الذین لا یؤمنون بالله و لا بالیوم الآخر و لا یحرمون ما حرم الله و رسوله و لا یدینون دین الحق من الذین أوثوا الکتاب؛ با کسانی از اهل کتاب که به خدا و روز بازپسین ایمان نمی‌آورند، و آنچه را خدا و فرستاده اش حرام گردانیده‌اند حرام نمی‌دارند و متدین به دین حق نمی‌گردند، کارزار کنید»^۶.

با توجه به آیات فوق آیا انسان‌ها در پذیرش دین مختارند یا آنان را باید وادار به پذیرش دین کرد؟

معناشناسی: برای پاسخ به سوال فوق چند مساله باید آشکار شود:

۱. دین چیست؟

۲. اکراه چیست؟

۳. اکراه در دین چیست؟

برای پاسخ به این سوالات با چند واژه کلیدی مواجه هستیم که لازم است معناشناسی شوند:

۱- **دین**: دین واژه‌ای عربی است و برای آن چند معنا بیان شده است. جوهری در صحاح دین را به معنای عادت و شأن و مجازات و اطاعت آورده و در باب اطاعت نوشته است که «دان له ای اطاعه» و دین به این معنا جمعش ادیان است راغب در مفردات می‌نویسد که دین به معنای اطاعت و جزاء است و برای شریعت نیز به کار می‌رود. «لا اکراه فی الدین»^۷ یعنی اطاعت باید خالصانه برای خدا باشد و اخلاص اکراه بردار نیست.^۸ دین در معنای عبادت، عقیده، ملت، شریعت نیز به کار می‌رود مانند دین اسلام «ان الدین عند الله الاسلام»^۹، دین مسیح، دین یهود. جمع دین ادیان است مانند ادیان آسمانی، ادیان ابراهیمی. احمد بن فارس می‌نویسد که دین به معنای فرمان برداری و اطاعت است.^{۱۰}

با بررسی معانی که فرهنگ نویسان زبان عربی بیان کرده‌اند به این نکته مشترک می‌رسیم که دین در اصل به معنای اطاعت، اتقاید، فرمانبرداری، حسابرسی و جزا آمده است.

۲. **اکراه**: اکراه از ماده کره است؛ راغب در مفردات دو معنا برای آن ذکر کرده است یکی بی‌میلی و دیگری امری را بر کسی تحمیل کردن در حالی که در قلب نسبت به آن ناراضی و بی‌میل باشد. در معنای اول قرآن می‌فرماید: «ولو کره الکافرون»^{۱۱}. «و لو کره المشرکون»^{۱۲}، «و عسی أن تکرهوا شیئا و هو خیر لکم»^{۱۳}. و در معنای دوم می‌فرماید «أفأنت ان تکره الناس ان تکنونوا مومنین»^{۱۴}

دین در اصطلاح دین پژوهان:

تعریف‌های پر شماری برای دین بیان شده است در اینجا به پاره‌ی از آنها اشاره می‌شود.

علامه طباطبایی در تعریف دین در المیزان می‌نویسد:

«دین زنجیره‌ای از معارف علمی است که معارف عملی را در پی دارد»^{۱۵}

در جای دیگر در تعریف دین از منظر اجتماعی آورده است:

«دین از نظر منطق قرآن یک روش زندگی اجتماعی

است که انسان اجتماعی به منظور تأمین سعادت

زندگی اتخاذ نموده باشد»^{۱۶}

دکتر احمد احمدی در راستای این سخن علامه می‌نویسد که

دین در اصطلاح یعنی راه و رسم و روش زندگی انسانی که

شامل اعتقادات، اعمال و اخلاق می‌شود.^{۱۷}

آیت الله منتظری در شرح سخن امیرمؤمنان که فرمودند: «اول

الدین معرفته» می‌فرماید که دین عبارت از برنامه و مقرراتی است

که از طرف خدا برای هدایت افراد بشر تعیین شده است.^{۱۸}

ایشان بر اساس سه مرتبه وجود انسان دین را دارای سه مرحله

می‌داند: اول اصول عقاید؛ دوم اخلاق، سوم فروع دین و احکام.^{۱۹}

در تعریف دیگر آمده است که دین به برخی امور مقدس گفته

می‌شود که ارتباط تنگاتنگی با ذات انسان دارد و خواست

معنوی انسان را پاسخ می‌دهد و او را سیراب می‌کند.^{۲۰} و در

ادامه آمده چنین چیزی در صورتی حق است که از جانب

خدوند نازل شده باشد.^{۲۱} در این تعریف بیشتر جنبه‌ی

روانشناختی دین توجه شده است. این تعریف در راستای تعریف

ویلیام جیمز است که می‌نویسد دین عبارت از احساسات، اعمال

و تجارب شخصی انسان‌هاست که در عالم تنهایی شان اتفاق

می‌افتد به گونه‌ای که خودشان را در ارتباط با آنچه امر الوهی

تلقى می‌شود می‌یابند.^{۲۲} گفتنی است جیمز در این تعریف

بیشتر نظر به حیات دینی دارد چنانکه وی حیات دینی را

عمدتاً ناظر به جنبه‌های احساسی و عاطفی دین می‌داند نه ابعاد

عقلی.^{۲۳}

البته یک تفاوت اساسی بین سخن جیمز با سخن کتاب اسلام

دین فطرت وجود دارد و آن اینکه جیمز سخنی از دین حق و

باطل و منشا دین نمی‌آورد.

آیت الله جوادی آملی در تعریف دین می‌نویسد که دین

مجموعه‌ای از عقاید، اخلاق، قوانین فقهی و حقوقی است که از

ناحیه خداوند برای هدایت و رستگاری بشر تعیین شده است

پس دین مصنوع و مجعول الهی است. به این معنا که قوانین

فقهی و محتوای حقوقی آن را خداوند تشریح و جعل می‌کند

همان گونه که محتوای اخلاقی و اینکه چه اموری جز اصول

اعتقادی این مجموعه باشد نیز از طرف ذات اقدس الهی تعیین

می‌گردد.^{۲۴}

در این تعریف، دین اعم از شریعت لحاظ شده است اما گاه دین

قسیم شریعت است چنانکه ایشان در ذیل آیه «لا اکراه فی

ایمان تصدیق و پذیرش قلبی و فعلی نفسانی

و امری اختیاری است،

یعنی امری است که

با خواست و اراده انسان صورت می‌پذیرد

و به تعبیر دیگر

انسان در مواجهه با دین دو مقام دارد:

یکی مقام فهم دین است که کار عقل نظری است.

اما تدین فراتر از فهم است

یعنی افزون بر مفاد قضایای دینی

در گرو پذیرش و ایمان است

که کار عقل عملی است.



■
اکراه در ادای حق الناس
که عدم رعایت
آن موجب تضییع حق جامعه می‌گردد
پذیرفتنی است
و «برای حفظ حیات معنوی
فرد و جامعه و «دفع» گناه
باید امر به معروف و نهی از منکر صورت بگیرد
چنانکه برای «رفع» گناه و درمان درباره بعضی
باید قانون حد یا تعزیر را عمل کرد.
 ■



معنا ذکر شده است یکی بی‌میلی و بی‌رغبتی و دومی تحمیل امری بر دیگری. شاید بتوان این دو معنا را در یک عبارت جمع کرد و گفت اکراه تحمیل کردن چیزی بر کسی است که رضایت قلبی و رغبت درونی به آن ندارد، چنانکه علامه طباطبایی می‌فرماید اکراه، اجبار و تحمیل بر کاری بدون رضایت است.^{۲۸}

ب) دین: با توجه به تعاریف مختلف از دین که برخی از آن‌ها به جنبه فردی و درونی دین و برخی از آن‌ها بر ابعاد اجتماعی دین تاکید دارد باید مشخص شود اینکه دین اکراه پذیر نیست، آیا قوانین فقهی و حقوقی آن اکراه ناپذیر نیست، یا جنبه‌ی اعتقادی و اخلاقی آن که جنبه درونی و فردی دارد؟ و از سوی دیگر آنچه که اکراه ناپذیر نیست جنبه هستی‌شناختی آن است که امر الهی است یا جنبه تدین و ایمان دینی است؟

بدیهی است که در جنبه هستی‌شناختی همان گونه که اشاره شد دین جعل الهی است و اختیار یا اجبار بشر دخلی در آن ندارد چون تحت اراده خداست نه اراده بشر. پس جنبه هستی‌شناختی دین تخصصاً از بحث خارج است. بر این اساس آنچه باید بررسی شود تدین به دین حق یا ایمان دینی است.

طبرسی در تفسیر آیه «لا اکراه فی الدین» می‌نویسد که امور دینی بر مجرای تمکّن (توانمندی) و اختیار است، نه قسر و اجبار.^{۲۹} ایشان سخن خویش را به آیه شریفه «ولو شاء ربک لأمنن من فی الارض»^{۳۰} مستند کرده است یعنی اگر خدا می‌خواست همه مردم را بر ایمان آوردن مجبور می‌ساخت اما خداوند این کار را نکرد و پذیرش دین را بر آزادی اراده انسان مبتنی ساخت.

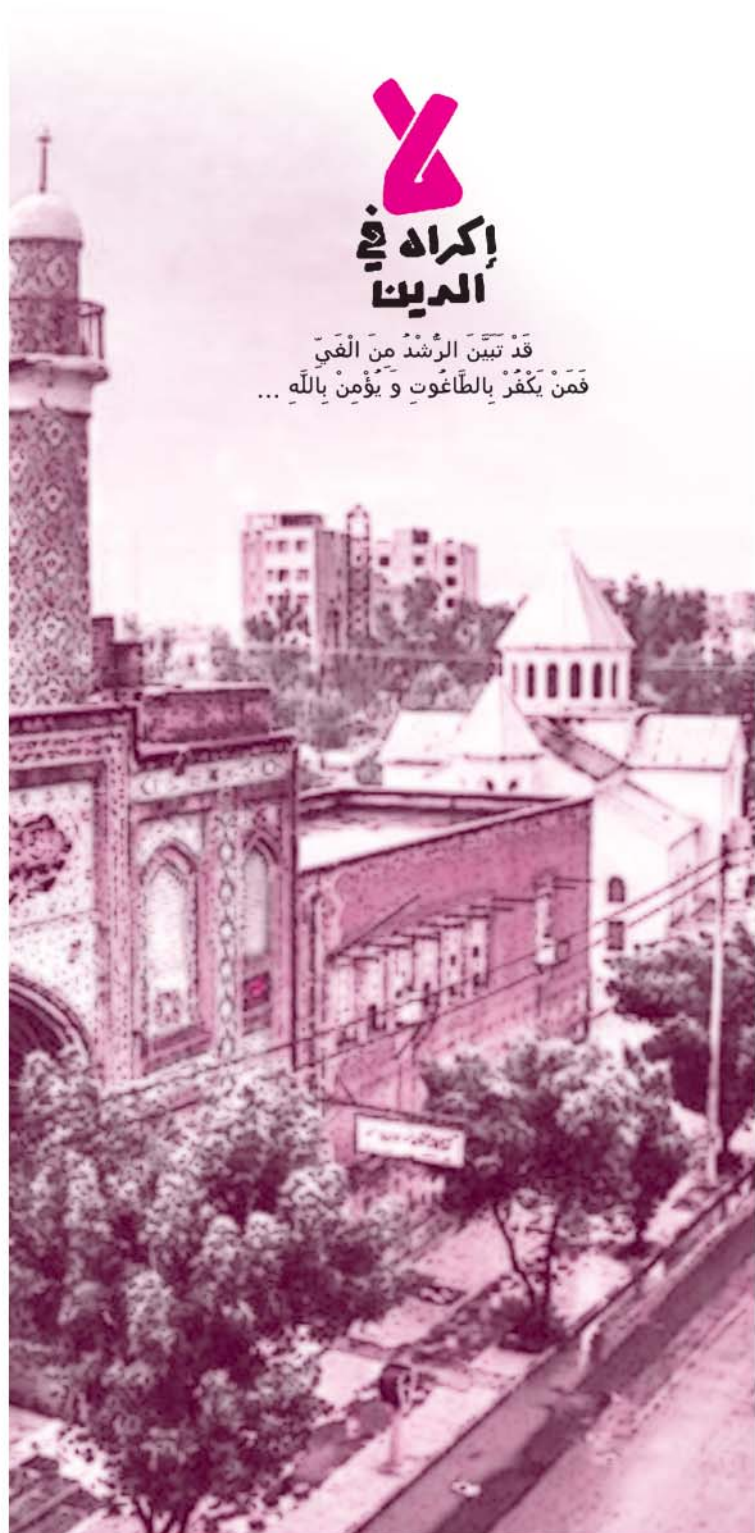
اللین» می‌نویسد مراد از دین در آیه خطوط کلی دین و اصول اعتقادی است نه فروع عملی. در ادامه می‌نویسد تنها موضوعی که می‌تواند با لسان نفی جنس اکراه را از آن پیراست، اعتقادات قلبی است.^{۳۵} ایشان بین دین و تدین که عبارت از پذیرش محتوای این گزاره‌ها است و از آن پذیرش به ایمان تعبیر می‌شود، تفکیک قائل شده است، چنانکه می‌نویسد جعل و تدوین دین کار خداست اما تدین و ایمان فعل نفس بشر است.^{۳۶}

توضیح اینکه ایمان تصدیق و پذیرش قلبی و فعلی نفسانی و امری اختیاری است، یعنی امری است که با خواست و اراده انسان صورت می‌پذیرد و به تعبیر دیگر انسان در مواجهه با دین دو مقام دارد: یکی مقام فهم دین است که کار عقل نظری است. یعنی با عقل نظری اثبات می‌شود که خدا وجود دارد و واجب الوجود است و دارای اوصاف کمالی علم و حیات و قدرت و اراده و... است و نبوت برای هدایت بشر و تنظیم امور جوامع بشری ضروری یا مفید است، اما تدین فراتر از فهم است یعنی «افزون بر مفاد قضایای دینی در گرو پذیرش و ایمان... است که کار عقل عملی است.»^{۳۷}

اکراه ناپذیری دین

در اینجا با توجه به تعاریف مختلف از دین و تعریف ایمان و تدین باید بررسی شود که مراد از اکراه ناپذیری دین چیست؟ برای پاسخ به این سوال باید دو واژه اکراه و دین را در اینجا مشخص نماییم.

الف) اکراه: در تعریف لغوی از اکراه همان گونه که اشاره شد دو



لا إكراه في الدين

قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ
فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنْ بِاللَّهِ ...

علامه طباطبایی در تفسیر این آیه به چند نکته مهم اشاره می‌کند:
الف: جمله «لا إكراه في الدين» با «قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ» با هم معنا می‌شود یعنی راه رستگاری از راه گمراهی توسط دین روشن و آشکار شده است بنابر این در آن اکراه نیست.
ب: «لا إكراه في الدين» دین اجباری را نفی می‌کند زیرا دین زنجیره‌ای از معارف علمی است که معارف عملی را در پی دارد، این معارف علمی تحت عنوان اعتقادات جمع می‌شود؛ و اعتقاد و ایمان از امور قلبی است که اکراه و اجبار بردار نیست، زیرا اکراه و اجبار در اعمال ظاهری و افعال و حرکات بدنی تاثیر دارد. اما اعتقاد قلبی علل و اسباب قلبی دارد که از سنخ اعتقاد و ادراک است، محال است که از جهل، علم نتیجه شود یا مقدمات غیر علمی تصدیق علمی به بار آورد.

در تفسیر راهنما نیز ذیل جمله «لا إكراه في الدين» بر تحمیلی و اجباری نبودن دین تاکید شده است. از آن رو که عقیده با قلب و فکر انسان سروکار دارد و قابل تحمیل نیست.^{۳۱}
پس آدمی وقتی در مقابل دعوت دینی قرار می‌گیرد که راه رشد و هدایت آن از کفر و گمراهی با منطقی و بیان آشکار شده است: «قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ» بنابر این نیازی ندارد که برای پذیرش آن به زور متوسل شود و آن کسی که با منطقی و برهان در ستیز است با مقتضای عقل و فطرت خویش مبارزه می‌کند چنان که قرآن کریم می‌فرماید «وَبِحُدُودِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنْفُسُهُمْ ظُلْمًا وَ عُتُوًّا»^{۳۲} کفار و دشمنان راه هدایت از روی ستم و سرکشی انکار دین الهی کردند در حالی که در جانشان به درستی سخن انبیاء یقین داشتند، اما آنان که فطرت پاک دارند و در مقابل منطقی عقل و برهان منقاد هستند، وقتی دین حق برای آنان بخوبی تبیین گردد بی تردید می‌پذیرند.

در نتیجه، به گفته علامه طباطبایی سخن برخی مفسران که گفته‌اند این آیه به واسطه آیات جهاد نسخ شده است پذیرفته نیست چون در آیه‌ای که علت حکم آن از بین نرفته دلیلی بر از بین رفتن حکم نداریم و جمله «قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ» علت حکم «لا إكراه في الدين» است. پس حکم عدم اجبار به جهت روشن شدن راه حق از باطل و هدایت از گمراهی است، جایی باید اکراه و اجبار به کار رود که مخاطب اهل خرد و منطقی و برهان نباشد.^{۳۳} از سوی دیگر مخاطب خدای تعالی در عرضه دین عقل فطری، بشر است، و عقل فطری در مقابل حق منقاد و تسلیم است. پس دین که مجموعه‌ای از اعتقادات، اخلاق و احکام عبادی و احکام حقوقی است، پذیرش اعتقادات و اخلاق آن اجبار بردار نیست چون افعال قلبی هستند: «قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ نُؤْمِنُوا وَ لَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَ لَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ»^{۳۴} جمعی از بادیه نشینان گفتند ایمان آوردیم، بگو ایمان نیافریدید، بگویید: اسلام آوردیم و هنوز در دل‌های شما ایمان داخل نشده است. پس ایمان گامی بعد از اسلام است. اسلام با شهادتین آشکار می‌شود اما لازمه ایمان پذیرش و تصدیق قلبی است.

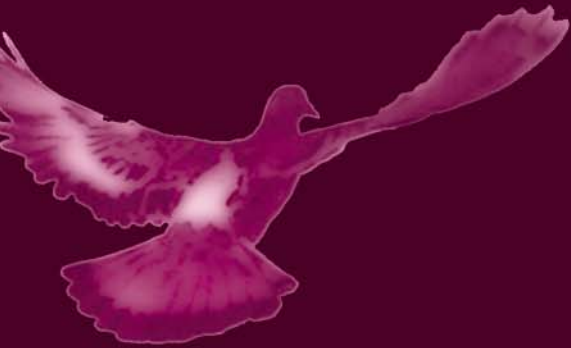
پانوشته‌ها:

۱. بقره، آیه ۲۵۶.
۲. کافرون، آیه ۶.
۳. یونس، آیه ۹۹.
۴. کهف، آیه ۲۹.
۵. توبه، آیه ۷۳.
۶. توبه، آیه ۲۹.
۷. بقره، آیه ۲۵۶.
۸. راغب، مفردات، ص ۳۲۳.
۹. آل عمران، آیه ۱۹.
۱۰. احمد بن فارس، ترتیب مقایس اللغه، ص ۳۴۲.
۱۱. توبه، آیه ۳۲.
۱۲. توبه، آیه ۳۳.
۱۳. بقره، آیه ۲۱۶.
۱۴. یونس، آیه ۹۹.
۱۵. طباطبایی، المیزان، ج ۲، ص ۳۴۷.
۱۶. طباطبایی، فراهایی از اسلام، ص ۲۴.
۱۷. احمدی، احمد، رابطه دین و عرفان از کتاب علم، دین معنویت، ص ۶۵.
۱۸. منتظری، حسینعلی، در سہایی از نهج البلاغه، ج ۱، ص ۱۲۰.
۱۹. همان، ص ۱۲۰ و ۱۲۱.
۲۰. اسلام دین فطرت، زیر نظر آیت الله منتظری، ص ۳۳.
۲۱. همان.
- ۲۲.
۲۳. همان، ص ۵۴.
۲۴. جوادی آملی، منزلت عقل در هندسه معرفت دینی، ص ۱۹.
۲۵. آیت الله جوادی آملی، تسنیم، ج ۱۲، ص ۱۶۷.
۲۶. همان، ص ۲۰.
۲۷. جوادی آملی، همان، ص ۲۲.
۲۸. طباطبایی، المیزان، ج ۲، ص ۳۴۶.
۲۹. طبرسی، الجامع، ج ۱، ص ۱۴۰.
۳۰. یونس، ۹۹.
۳۱. هاشمی رفسنجانی، تفسیر راهنما، ج ۲، ص ۲۱۲.
۳۲. نمل، ۱۴.
۳۳. طباطبایی، المیزان، ج ۲، ص ۳۴۷.
۳۴. حجرات، ۱۴.
۳۵. جوادی آملی، تسنیم، ج ۱۲، ص ۱۶۵.
۳۶. همان، ص ۱۶۶.
۳۷. همان، ص ۱۷۶.

احکام عبادی نیز لازمه پذیرش آن در نزد خدا اخلاص در نیت است و نیت امری قلبی است، پس اکراه بردار نیست گرچه ممکن است کسی از روی اجبار، تقلید، محذورات اجتماعی یا از روی نفاق گاهی به نماز بایستد یا حتی همراه با مسلمانان به جنگ برود. این اعمال ظاهری دین داری نیست نفاق و ربا است که به شدت از آن نهی شده است اما در شریعت، یعنی فروع فقهی و حقوقی و ولایی بعد از قبول اصل آن، اکراه و اجبار هست.^{۳۵} به ویژه در احکام حقوقی آن جا که مربوط به جامعه و حق الناس اگر کسی با میل و رغبت به اجرای آن نپردازد باید امر و نهی شود تا ملزم به اجرای قانون گردد، پس اکراه در ادای حق الناس که عدم رعایت آن موجب تضییع حق جامعه می‌گردد پذیرفتنی است و «برای حفظ حیات معنوی فرد و جامعه و «دفع» گناه باید امر به معروف و نهی از منکر صورت بگیرد چنانکه برای «رفع» گناه و درمان درباره بعضی باید قانون حد یا تعزیر را عمل کرد.»^{۳۶} اما عقیده از آن جهت که مطلب قلبی است و با مبنای درونی خواه معرفت شناسی و خواه روانشناسی، پدید می‌آید... و با زوال آنها رخت بر می‌بندد هرگز به وسیله اموری که خارج از مبادی نفسانی است اعم از تهدید و تحییب، حاصل نخواهد شد.^{۳۷}

نتیجه سخن، از بررسی دیدگاه مفسران فوق دو نتیجه حاصل می‌شود:

۱. دین در آیه «لا اکراه فی الدین» اشاره به اصول اعتقادی که اساس و پایه دین هستند دارد نه فروع فقهی و احکام حقوقی و اجتماعی آن.
 ۲. اکراه به معنای تحمیل عقیده یا عملی بر کسی بدون پذیرش و رضایت قلبی اوست.
 ۳. اکراه در عقیده نادرست و نارواست چون ایمان و اعتقاد، امر قلبی است و اجبار پذیر نیست و اجبار در پذیرش عقیده لغو و بی‌ثمر است، چون کسی را بر قلوب دیگران حاکمیتی نیست. قلبها در دست خداست و اگر خدا می‌خواست می‌توانست همه را مومن گرداند آنگاه باب اختیار و آزادی اراده بسته می‌شد یعنی انسان دیگر انسانی که مقصود آفرینش خدا بود، نبود.
 ۴. تبلیغ برای فراهم کردن زمینه پذیرش است و جهاد ابتدایی که به فرمان پیامبر ﷺ یا امام معصوم علیه السلام جایز می‌شود برای درهم شکستن موانع است تا سخن حق به گوش مردم برسد، آنگاه آزادند دین حق را بپذیرند یا نپذیرند.
 ۵. امر به معروف و نهی از منکر مربوط به جامعه اسلامی است و برای اجرای شریعت توسط کسانی است که اصول عقیدتی را پذیرفته‌اند و برای رعایت قوانین جامعه اسلامی است که توسط شرع و قانون گذار تنظیم شده است و تخلف از آن جرم است و مجرم را با اکراه به پذیرش و اجرای قانون وادار می‌کنند.
- امید است با سخن و عملمان مبلغ اسلام رحمانی باشیم.



اشاره:

واقعیت ابعاد معنوی انسان و روح تعالی طلبش هرگز کتمان پذیر نیست؛ و جامعه‌ای که به نام انسان عینیت گرفته باشد، و از وجود و تأثیرات فرهنگ تهی نمی‌باشد. برای انسانها در جامعه و تشکلات جمعیشان دو وجه فرهنگ یعنی بخش مادی و بخش معنوی Material culture & Nonmaterial culture نقش آفرینی می‌کنند.

تمام واقعیت‌های تکنولوژی، سازه‌ها، ماشینها، ساختمانها، جنبه‌های مکانیکال، شاکله و مرفولوژی آنها حتی وسائل خورد و خوراک و پوشاک و خواب و درب و پنجره و کارد و چنگال و... در بخش مادی فرهنگ فهرست می‌شوند که حجم قابل توجهی از هویت جمعی جامعه انسانی را در برمی‌گیرند؛ اما بخش عمده که به هویت معنوی او مرتبط است بخش معنوی فرهنگ است یعنی آنچه که شامل اندیشه‌ها، اعتقادات، رویکردها، وجهه نظرها، ادبیات، ارزشها، عشق، احساسات و سایر وجوه باطنی شمرده می‌شوند؛ وجه اختیارمندی انسان در جامعه متنوع او مستقیماً به بخش معنوی فرهنگ مرتبط است اما بی‌تأثیر از بخش مادی فرهنگ غالب نخواهد بود.

به واقع انسان در برابر الزامات و اهرمهای محکمی که از ناحیه جمع و جامعه خویش بر او اعمال می‌شود هم ملزم به انعطاف و پذیرش است و هم مختار به مخالفت و تغییر موقعیت. در این مقاله با ملاحظه ویژگی‌های جامعه انسانی و اختصاصاً جامعه دینی به علل، تأثیرات و دامنه اختیارها و اجبارهای انسان پرداخته می‌شود.

دکتر سهراب مظاهری (محقق و نویسنده)



مردوری‌گر

اجبار و اختیارمندی انسانها

در جامعه

(ملاحظات جامعه دینی)



مفیر حیات

سال سوم
شماره شانزدهم و هفدهم
مهر و آبان - آذر و دی ماه ۱۳۹۶

۲۵

جامعه، مجموعه انسانها با باورها و فرهنگشان

جامعه مساویست با مجموعه انسانها به اضافه فرهنگشان society = Z Individuals + culture این تعریفی است از جامعه انسانی که در مبنای مباحث و نضج‌گیری جامعه‌شناسی آورده شده و پس از آن در تمامی مکاتب و حوزه‌های تحلیلی جوامع انسانی مورد توجه و بهره‌برداری بوده است. یعنی جامعه‌ای که در آن آدمیان فاقد فرهنگ و تهی از کنش‌های طبیعی ناشی از باورها و اندیشه‌هایشان باشند، جامعه انسانی قلمداد نخواهد شد.

آنچه که ذیل چنین تعریفی از اهمیت فوق‌العاده برخوردار است پیش و بیش از همه جوانب مادی حیات، دو موجودیت معنوی با عنوان‌های انسان و فرهنگ است یعنی جامعه عبارت است: از تمامی انسان‌های اندیشه‌ورز، عاطفی، هدفدار، مسئول با تعاملات الزامی فیما بین که عمده‌ترین فاکتورهای حیات جمعی شان متأثر از وجوه ارزشی و معنوی است و شاکله مادی جامعه، صرفاً ظرف آن مظهر پربهاست. و جامعه دینی طبعاً نمونه محکم‌تر از تعریف مزبور را داراست زیرا موکداً باید زمینه اعتلای انسانی باشد و هدف غائیش نیز رستگاری انسانها؛ بنابراین در جامعه دینی مقوله فرهنگ از چارچوب و تعهدات خاص از پیش تعیین شده‌ای برخوردار است که مبتنی بر مکتب دینی و باور ایمانی است. از این رهگذر ویژگی‌های جامعه دینی لزوماً مطابق ضوابط دین محوری جامعه خواهد بود یعنی آنچه که حاکمیت و آحاد مردم بدان مؤمنند و در قبال آن احساس تکلیف اعتقادی و شرعی دارند. بنابراین در چنین جامعه‌ای قوانین و مقرراتی باید جاری و محترم باشند که متأثر از اصول و برنامه‌های مکتب دینی‌اند و قطعاً نرّمها و هنجارهای اجتماعی نیز متأثر از همین هویت دینی جامعه

قبال قوانین دینی و شریعت مقدس موظف و مسئولند و همین طور در برابر ضوابط حقوقی دین - در برابر مقررات، آداب، رسوم، مناسک و آئین‌ها و نسبت به معیارهای ثبات سنن دینی و نیز مسئول و ملزم به پیویش‌های طبیعی جامعه برای تطابق با نوآوریها و روزآمد شدن‌ها خواهند بود.

اما دین به اعتبار مبنای آسمانی و الهی‌اش اهرم اجبار و شرایط اکراه را برای هم‌آوایی و اشتراک عقیده مقبول نمی‌شناسد^۱ زیرا آنچه را که دین برای احیای شکوه‌مندانه انسان مطمحنظر دارد و در اختیارمندی او سراغ می‌گیرد، سازماندهی‌گرایش‌ها، تمایلات و تعهداتی در گستره متعالی دین است و این همه را به شرطی صحنه می‌گذارد که انسان، مختار و مؤثر در رویکرد و سرنوشت خویش، هم وظیفه‌مندی را احساس و هم عاقلانه آنرا درک و فهم نماید؛



خواهند بود.

با ملاحظه تعریف و توضیح مختصر فوق از هویت جامعه دینی، دامنه‌ای از الزامات، ضروریات و وظیفه‌مندی در جامعه مورد اشاره واقع شد که عمدتاً مفهوم «اجبار» را به ضرورت تداوم جامعه دینی هشدار می‌دهد یعنی انسانهای جامعه دینی، در

این درجه‌ی اختیارمندی با بدهت تمام بیانگر مسئول بودن انسان در قبال خود و جامعه‌اش می‌باشد.

جامعه دینی با ملاحظه تعریفی که از جامعه (انسانها و فرهنگ) و دین (برنامه عملی برای فردیت و جمعیت انسانها) مورد نظر است طبعاً با دو شاخص مهم یعنی (فاکتور اجبار و حیطة

اختیار)، آنهم با حدود و اندازه‌هایی متفاوت و متغیر مواجه است. از آنجا که مهمترین و اصلی‌ترین شاخص و نمودار جامعه دینی برقراری حاکمیت دینی است، آحاد تابعه مسئولیت و تعهداتی به عهده دارند تا برای مراعات آنچه که از رهنمودهای دینی و ضرورت‌های عملی آن برای اقامه ارکان جامعه و دوام حاکمیت دینی مستفاد می‌شود، کوشا باشند.

به واقع در جامعه دینی یک حوزه صدارتی وجود دارد و یک حوزه تابعیتی؛ مسئولان واقف به اصول و برنامه‌های دینی، به وجه تخصصی صاحب حقوق و اختیار تصمیم‌گیری و صدور احکامند و عموم که ضمن التزام به تبعیت و مراعات، موظف به همراهی و در عین حال مجازیه اعتراض و انتقادند.

بیرونی بودن - عمومی بودن و جبری بودن

عناصر اجتماعی بیرون از وجود فرد بر او تحمیل می‌شوند و افراد، آداب و آئین‌ها و رسوم اجتماعی و سایر واقعات اجتماعی را اجباراً می‌پذیرند و در ادامه حیاتشان بدان‌ها عادت کرده و سپس آنها را به عنوان اموری معمول و نرم‌هایی سازگار در حیات اجتماعی‌شان قلمداد می‌کنند.

نکته دیگر این‌که هیچ پدیده اجتماعی نیست مگر آن‌که بخش عمده‌ای از جامعه و یا عموم بدان نپردازند و لذا تحمیلات بیرونی هم اجباری‌اند و هم دارای شمول اجتماعی خواهند بود؛ در واقع اجبارهای بیرونی چه آن‌که محصول خواست و اراده‌ی فردب خصوصی باشد و چه آن‌که تابع و برخاسته از یک سنت یا قرارداد اجتماعی باشد، عناصری بیرونی‌اند که اجباراً بر افراد تحمیل می‌شوند و همگان را در بر گرفته و برای گرایش‌های عام تعیین جهت می‌کنند.

مثلاً موضوع مهاجرت افراد از روستا به شهر که نه تنها نتیجه تمایلات و تصمیمات فردی نیست بلکه معلول علل اقتصادی، سیاسی و یا اجتماعی و به طور کلی محصول یک کنش و جبر خارجی است.

از این دست رخدادها که در اکثر جوامع جهان و در کشورهای رو به توسعه طی قرن گذشته حادث شده و هنوز ادامه دارد موجب استحکام نظریه اصالت و اجبار جامعه نسبت به افراد و آحاد مردم در مناطق مختلف گردید.

این‌گونه آرا و تئوری‌ها که در آغاز قرن بیستم ارائه می‌گردید مبتنی بر واقعیتاتی بیرونی، عینی و تجربی بودند و در ادامه در فضای گسترده و نوین ارتباطات جمعی و رسانه‌های متکثر به شکل فراگیرتری بار اجبار و عمومیت خود را مسلط ساخته و در عین حال منجر به عادات و سازگاری‌های جدیدی گردیدند.

منظور آن‌که شایعات (خبرهای تأیید نشده) و اخبار (بیان رخدادها مستند) و تبلیغات (بزرگ‌نمایی و یا حداقل برابر نمایی اشیا و ملزومات) از بیرون، فرد فرد مردم را در بر می‌گیرند، مسلط می-



جامعه و الزامات جبری آن

پیش قراول نظریه جبری بودن پدیده‌های اجتماعی «امیل دور کیم» بود که با بررسی ماهیت جوامع اروپایی در آغاز قرن بیستم و اقامه مستندات تجربی خویش استدلال کرد که در گستره جامعه انسانی مستمرا پدیده‌های اجتماعی ظهور می‌کنند و هر یک به نحوی آحاد جامعه را مجبور به پذیرش خواهند کرد؛ او بر بخش اجبارهای جامعه و میزان اختیار انسان در برابر آنها بر این باور بود که هر پدیده جمعی صاحب سه ویژگی است:

شوند، تاثیر می‌گذارند و حتی به کارکردهایی پراتیک و عملیاتی و از پیش تعیین شده هدایت می‌کنند و مخاطبان ناگزیر وجیرا راه به سوی جهتی می‌برند که بر آنان تحمیل می‌شود.

این‌گونه است که فاکتورهای بیرون از وجود انسان‌ها در شاکله اهرم‌های اقتصادی، الزامات سیاسی و جهت‌گیری‌های فرهنگی، ملاک خارجی بودن اجبار را محرز می‌سازد و چون پذیرفتن آن‌ها با نوعی سلب اختیار توأم است ضمن آن‌ها که ملاک جبری بودن آنها نیز اثبات می‌شود، سرانجام با استقبال عام، عمومیت آنها نیز تایید می‌گردد و حتی ممکن است با معرفی یک کالای خاص، توده‌ی مردم علی‌رغم زیست در دنیای نوین علمی و مدرن، با خصلت چشم هم چشمی به چالش رقابت مصرف هم فروافتند؛

اختیارات و ملاحظات جامعه دینی

در جامعه دینی نظریه ایندویدوالیسم (فرد گرایی)، نه پذیرفته است و نه قابلیت انطباق و سازگاری دارد زیرا فردگرایی و اصالت فرد، الزاما انسان را در برابر جامعه به حدی صاحب اختیار قلمداد می‌کند که به تعبیری منکر قدرت‌ها و تاثیرات بیرونی و جمعی است؛ و همین‌طور نظرگاه اصالت جمع نیز مطابقت ندارد زیرا این منظر هم اساسا برای آزادی و اختیار فردی در امور اجتماعی، اهمیتی قائل نیست و استدلال آن است که قدرت و نفوذ جامعه بر افراد قاطع و افزون‌تر است.

اما برای دریافت عمیق‌تر حدود اجبار و اختیار در جامعه دینی، بازشناسی بر اهمیتی که از سوی نظرگاه‌های متفاوت ارائه گردیده امری ضروری است:

اصالت فرد، تاکید افراطی بر هویت، استقلال و آزادی فردی است که جامعه را مسئول ایفاد آنها می‌شناسد و اصالت جمع تاکید مضاعفی است بر سلطه اجتناب‌ناپذیر جامعه بر افراد، زیرا انسانها در جامعه با پدیده‌های جبری اجتماعی مواجهند.

این دو نخله مهمترین ویژگی حیات اجتماعی را که در بخش فرهنگ معنوی انسان متبلور است یا تابع ارزش‌های و بالندگی

فردی می‌دانند و یا صرفا تابع الزامات اجتماعی. در جامعه دینی مستدلا هم منزلت فرد انسانی و صاحب اختیارش حائز ارزش و اهمیت است و هم هویت و تاثیرات جامعه دینی باید واجد اعتبار و نفوذ باشد.

نکته حائز اهمیت آن است که در آموزه‌های دینی و بالاخص قرآن شریف، اختیارمندی انسان‌ها به ویژه در موقعیت‌هایی که خطاها و انحرافات افزایش می‌یابد چنان مورد تذکر قرار می‌گیرد که بی‌تردید اشاره به مشخصه بارز انسانی یعنی فطرة الله دارد و آن پدیده متبرکی است که در ذات وجود او متعارض واقعی هرگونه کژی است.

«درسوره نسا آیه ۹۷ درباره گروهی که خود را مستضعفین و ناتوانان جامعه مکه می‌نامیدند و استضعاف خود را عذری برای ترک مسئولیت‌های فطری خود بر می‌شمردند و به عبارت دیگر خویش را در مقابل جامعه مجبور قلمداد می‌کردند، می‌فرماید: به هیچ وجه عذر آنها پذیرفته نیست زیرا حداقل امکان مهاجرت از آن جو اجتماعی غالب و رساندن خود به جو اجتماعی دیگری وجود دارد»^۲ لذا انسانها در جامعه دینی موظف به وقوف همه جانبه و تلاش تام و تمام برای ساختن هویت دینی خود و جامعه هستند به عبارت دیگر مدام می‌بایست مترصد فهم راستی و درستی و نقطه ی مقابل آنها یعنی انحرافات و کژیها بوده و برای زدایش آنها صاحب اختیارباشند؛ بنابراین آگاهی یافتن و توان نقد و اعتراض الزام مومنانی است که جامعه آنها یک جامعه دینی معرفی شده است خداوند می‌فرماید: ای اهل ایمان، خودراباشید، خودرا نگهدارید و هرگز گمراهی دیگران (جبرا) سبب گمراهی شما نشود.^۳

نفی جبر و تحمیل‌های بیرونی و به ویژه انحرافات اجتماعی، جزو تعلیمات ادیان و توصیه‌های اسلام در راستای مسئولیت‌ها و تکالیف دینی است.

مبنای بد فهمی اصل جبر اجتماعی از آنجا ناشی می‌شود که افراد از دامنه مسئولیت‌های دینی خود غافل می‌مانند و یا با سهل انگاری به مرور در جنبه‌های از محافظه کاری و راحت طلبی به اجبارهای نادرست تن می‌دهند و سپس خود را با ادعای ناتوانی و استضعاف، مصون و مبرا از هر حرکت تاثیرگذار معرفی می‌کنند.

مردمانی که در جامعه دینی زندگی می‌کنند برای مجاهدت خود جهت احیای سلامت و بالندگی جامعه مکلفند زیرا با آنها اتمام حجت شده و صلاح و صدق امور زندگی جمعیشان مطابق رهنمودهای پیامبرشان می‌بایست از تنویر کافی و وافی بهره‌مند باشد.

«خداوند حجت را بر مردم تمام کرده است، راهها را به آنها نشان داده و پیامبران را فرستاده است»^۴

بنابراین هر جا که ابهام، تردید، کدورت و تاریکی در هر حوزه‌ای از نظام اجتماعیشان بروز کند مسئولیتی مطابق اختیار ایمانی و

■ **نکته حائز اهمیت آن است که در آموزه‌های دینی و بالاخص قرآن شریف، اختیارمندی انسان‌ها به ویژه در موقعیت‌هایی که خطاها و انحرافات افزایش می‌یابد چنان مورد تذکر قرار می‌گیرد که بی‌تردید اشاره به مشخصه بارز انسانی و آن پدیده متبرکی است که در ذات وجود او متعارض واقعی هرگونه کژی است.**



قانونی خود برعهده دارند که با استدرک مستدل خطاها، برای وضوح مسئله اقدام نمایند؛

از این نظر است که انتقاد (بر رسیدن وجوه مثبت و منفی و تعیین تمایزات شرور از خیرات) یک تکلیف اجتماعی در قبال جامعه دینی است و حتی اعتراض (اعلام مخالفت با مراتب تخلف و بروز مغایرت‌ها با اصول و قوانین) و سپس مجاهدت برای رفع لغزش‌ها، خطاها و معاصی و مصائب اجتماعی، الزام‌های تکلیفی محسوب می‌گردند.

اختیار به عنوان ملاک ارزشی افعال انسانی

وجود تمایلات متضاد و انگیزش‌های درونی انسان نشان‌گر دامنه‌ی اختیارمندی اوست که به کدام سوی متمایل و برای تامین و اغای کدام دسته از رغبت‌های خود اهتمام کند؛ بدیهی است که در درون انسان گرایش‌های مختلفی وجود دارد که معمولاً در مقام عمل با هم تزاخم دارند، همچون نیروهای مختلفی که از جهات گوناگون در یک جسم اثر می‌کند؛ نیرویی آنرا به یک سو و جاذبه دیگری وی را به سوی دیگر متمایل می‌سازد؛ در واقع آنچه در خارج تحقق می‌یابد برآیند نیروهاست، اما این به معنای الزام و اختیار انسان در برابر نیروهای وارده نیست مگر کسانی که خودشان از نیروی اختیار خویش بهره نمی‌گیرند و رأساً تسلیم یکی از دو سو و یا هر سوی دیگر می‌گردند.

اساساً انسان موجودی است مختار و اختیار خود را به طور فطری ادراک می‌کند و اگر چنین نبود هیچگاه با فکر و اندیشه اقدام به انجام فعلی و یا ترک آن نمی‌کرد.

انسانها صاحب نیرویی هستند که می‌توانند در برابر جاذبه‌های قوی مقاومت نمایند و این‌گونه نیست که صرفاً با حالتی انفعالی و بی‌هیچ مسئولیتی رها شوند؛ آنها بهره‌مند از توان اختیارند و همین عنصر اختیار است که به کارها و جهت‌مندی‌های انسان ارزش و اعتبار می‌بخشد و محرزاً آنچه که رضایت‌مندی اکمل را به دنبال دارد، انتخاب اختیارمندانانه و اصلاح و گزینش احسن خواهد بود؛ این نکته مبین رابطه مستقیم اختیارمندی انسان در ساحت فردی و امور اجتماعیش با آینده و سرنوشت اوست. قاعدتاً بایستی ماهیت و هویت جامعه دینی با شاخص‌های تعریف شده‌اش، جمعیت متشکله آنرا قادر به اختیارمندی آگاهانه و مسئولانه سازد؛ آنان که معتقد به ممیزات دینی نیستند، الزامی هم به پذیرش قلبی و درونی آنان نیست ولی حقوق حقه انسانی شان مطابق قوانین شریعت باید ایفاد گردد و آنان که معتقد و حتی مفتخر به حضور در جامعه دینی‌اند می‌بایست از حسن اجرای مقررات و قوانین الهی، احساس رضایت و شغف باطنی داشته و مبتنی بر این تعامل خوشایند اجتماعی، خود را نسبت به تکالیف فردی و جمعی راغب و در اجرای آنها مسئول بدانند.

بدیهی است که جامعه دینی از حیث تعامل سازمان‌ها و

نهادهای اجتماعی و نیز مأموریت‌های منطبق برضوابط دینی از سایر جوامع متمایز می‌گردند؛ بنابراین دین عامل تعیین‌کننده جامعه‌ای است؛ به همین دلیل می‌توان استدلال کرد که به هر میزان از قوانین و تعالیم دینی در چنین جامعه‌ای عدول شود، ماهیت دینی جامعه با کاستی روبرو خواهد بود.

و چون تعیین دینی محور هدایت‌های اجتماعی محسوب می‌گردد، از یک سو، افراد در شاکله کلی و هویت جامعه، مطابق دستورات همان دین موظف به همیاری‌اند و در عین حال به نظارت و کنترل هر آنچه در ساحت جامعه جاری و ساری است موظف خواهند بود.

از سوی دیگر مردم در قبال هر گونه کژی و انحرافی مسئولیت اختیارمندانانه اعتراض و انتقاد را دارا می‌باشند اما سطح این اختیارمندی تابع چگونگی اعمال قوانین و ماهیت عملکردی نهادهای رسمی و سازمان‌های ذی‌مدخل است.

همان‌طور که اشاره شد تکالیف امر به معروف و نهی از منکر شاخص‌های اصلی و عملیاتی و دال بر اختیارات انسانی‌اند؛ و طبعاً برای تحقق آنها فراهم سازی زمینه اجرایی از سوی حاکمیت الزامی است و در عین حال موانعی هم موجود خواهد بود همچنان که هر نظام اجتماعی دیگر متشکل از حوزه‌های متقابل و در هم تنیده فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی با تعارضات و کاستی‌هایی مواجه می‌گردند.

موانع اختیارمندی انسان در جامعه

۱. عدم لیاقت و نبود مشروعیت در مدیران و مسئولان که مسئولیت احراز شرایط اندیشه و رزی و آزادی را در متن جامعه به عهده دارند؛
۲. جهل و نادانی که مانع فهم حقایق زندگی و شناخت پدیده‌های اجتماعی است؛
۳. تقلید کورکورانه که نشانگر نقصان جدی در مفاهیم دینی است،
۴. راحت طلبی که عملاً تعهد و مسئولیت‌پذیری را نابود می‌سازد،

■ **حیات جمعی**
انسانهای با فرهنگ مشترک
و با اهداف و انگیزه‌های همسو
و هم آوا، در یک مسیر دائمی
پویش تعریف می‌شود که
در آن عناصر مادی و معنوی
فرهنگ، مستمراً در حال تغییر و
دگرگونی‌اند در نتیجه
تأثرات و تأثیرات در زندگی جمعی
متوالی خواهند بود.
آنچه که در جامعه دینی
اثباتگر هویت اصلی است،
دین باوری و تعهدات و مقررات
و اجرائیات دینی است.

۵. تعصب و خود محوری که امکان هر گونه کنش متقابل و تعامل موثر را محدود می‌سازد؛
۶. از بین رفتن اعتماد اجتماعی که موجب انفعال اکثریت مردم خواهد شد؛
۷. جایگزین شدن ارزش مردم سالاری و فضای دموکراتیک با منش‌های استبدادی.

از آنجا که در هر جامعه‌ای شبکه پیچیده‌ای از تعاملات و روابط وجود دارد، جامعه دینی نیز واجد چنین شبکه‌ای است که دامنه اختیارات عمومی و اجبارهای قانونی در آن تابع یک نگرش سیستمی است.

اصولا سیر تحولات علمی و بالندگی‌های اندیشه ورزی در جوامع بشری موجب قانونمندی روابط متقابل سطوح و لایه‌های گوناگون جامعه می‌گردد و طبعا وضوح و روشنی روابط انسانی منوط به این مسیر اعتلایی است.

اگرچه در جوامع بشری انتظام اجتماعی دارای قدمت تاریخی است اما چارچوب علمی تفکر سیستمی و پویا متناسب با زمان در قرن حاضر تدوین شده است؛ این نگرش کلیه عناصر و اجزای جامعه اعم از گروه‌ها، اقشار، طبقات، نهادها و سازمانهای اجتماعی را به عنوان سیستم‌های باز و متصل در جامعه می‌شناسد که با مستدلات عقلی و علمی برای انسجام اجتماعی در یک سلسله روابط و داد و ستدهای متقابلند. حیاتمندی جامعه

دینی نیز منوط به احیای سیستم‌های باز اجتماعی است و لذا هنگامی که از هویت و وحدت دینی سخن گفته می‌شود، ملاک‌هایی همچون فهم هویت‌های قومی، نیازهای منطقه‌ای و مشترکات فرهنگی مطمح نظر خواهند بود؛ این مفاهیم، خود در گرو نگرش سیستمی است یعنی شناخت و احترام به کلیت موضوع که همان وحدت ملی در متن جامعه دینی است و باید دانست که اساسا اختیار و تعهد اجتماعی و سیاسی متناقض با اختیار و توانایی انتقاد نیست زیرا وجود اختیار و فرصت‌های نقد و بررسی، نشانگر مسئولیت در قبال وحدت ملی و مؤید وجود نظام و سیستمی است که در شفافیتی مطلوب، امکان رشد و توسعه انسانی را فراهم می‌سازد در واقع تمایل درونی و بالقوه نظم به عنوان یک ارزش باطنی، زمینه‌ای برای بالفعل ساختن امتیاز احیاگر آن در جامعه دینی است.

اگر ساحت جامعه فاقد سیستم، انتظام، انضباط و حدود و مسلمات تعریف شده حوزه‌ها و سازمانها باشد، بارزترین عارضه در اجرای دو ماموریت تکلیفی " امر به معروف و نهی از منکر " حادث خواهد شد زیرا جامعه‌ای که از انتظام معقول برخوردار نباشد قطعاً دچار سطحی از آشفتگی و آنومی یا نا بهنجاری می-

گردد و بهم ریختگی امور، مجال را برای اجرای مسئولیت‌های نهی از انحراف و دعوت بصلاح محدود می‌سازد. بنابراین عنصر نظم یکی از کلیدی‌ترین فاکتورها در باز شناسی جوامع بشری دنیای معاصر است که طرح تحقیق و مکاشفه آن برای شناخت تفاوت‌های جوامع نوین، دستور کار جامعه شناسی (ماکرو) یا (بازشناسی ماهیت و محتوای جوامع کلان انسانی) محسوب

تکالیف امر به معروف و نهی از منکر

شاخص‌های اصلی و عملیاتی

و دال بر اختیارات انسانی‌اند؛

و طبعا برای تحقق آنها

فراهم‌سازی زمینه اجرایی

از سوی حاکمیت الزامی است

و در عین حال موانعی هم موجود خواهد بود

همچنان که هر نظام اجتماعی دیگر متشکل از

حوزه‌های متقابل و در هم تنیده‌ی فرهنگی، اجتماعی،

سیاسی و اقتصادی با تعارضات

و کاستی‌هایی مواجه می‌گردند.

می‌گردد. حوزه‌های منظم و برخوردار از امکان اختیار و نقد کارگزاران، فرصت حصول شفافیت را در تمامی زیر سیستم‌ها تا پائین‌ترین سطوح فراهم می‌سازد و مجال آیین‌های و شایسته‌های برای تعاملات، داد و ستدها، ذخایر، مصارف، رسانه‌ها و پیامها، اعتماد طرفین، تراضی ظرفین، دستاوردها و همه محصولات که سرمایه اجتماعی و هویت یک جامعه دینی را رقم می‌زنند، به وجود می‌آورد و اگر چنین برخورداری فراهم نباشد تایید ماهیت یک جامعه دینی ممکن نخواهد بود.

بنابراین میزان امکان اختیارمندی آحاد جامعه، حاکی از میزان شفافیت و انتظام در سیستم‌های کلان و سازمانها و نهادهای تابعه خواهد بود به عبارت واضح‌تر هر چه شفافیت در عملکرد نظام و سیستم جامعه بیشتر باشد، امکان رؤیت پنهان داشته‌ها و لغزشها، علل و انگیزه‌های نا صواب و کژی‌های حادثه ساز و مخرب بیشتر خواهد بود.

ارتباطات و اختیار در جامعه دینی

مسیر تعاملات انسان‌ها در جوامع مختلف از ارتباط‌های چهره به چهره برای تصمیمات سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و فعالیت‌های

اجتماعی به سوی هم اندیشی‌ها و تصمیمات جمعی در دنیای نوین ارتباطی و مجازی حرکت کرده است؛

این امر بر دامنه اختیارات بشری افزوده و امکانات دسترسی به اطلاعات بیش از پیش را فراهم کرده است لذا اطلاعات با سرعتی فزاینده منتقل می‌شوند و مدرسان دریافت بهتر واقعیات و حقایق می‌گردند و از این رهگذر مجال مشاوره‌ها افزایش می‌یابد و قطعاً درک متقابل و تفهیم نقطه نظرات روی به تزايد خواهد داشت؛ لذا امکان مباحثات و استنتاجها درباره ارزشها، هنجارها، محدودیت‌ها و محصوریت‌ها فراهم‌تر خواهد بود و حتی می‌توان گفت که در سایه مشاوره‌های مکرر، آن هم در آینده مشهودی از واقعیات موجود، مفاهیمی مانند عدالت، آزادی و برابری و امکان تحقق آنها مورد انتقاد و بررسی و تحلیل قرار گیرد.

جامعه دینی برای پویا شدن در مسیر رشد و توسعه استحقاقی‌اش، ناگزیر از ارتباط‌های اصولی و پیوندهای چند گانه است و این پیوندها پشتوانه‌ای محکم برای نظم و کنترل اجتماعی محسوب می‌گردد بنابراین پیوندهای ضعیف بین آحاد مردم و مدیران و یا ارتباط‌های منفرد و محدود با روح جمعی و مشارکت عمومی که تکلیف اجتماعی در جامعه دینی است سازگاری ندارد.

وفاق اجتماعی که نیاز اصلی برای تحلیل مسائل عمده و اساسی جامعه محسوب می‌گردد نیز تابعی از ارتباطات، اطلاع رسانی و پیوندهای مردمی است که می‌بایست در تمامی شئون و پویا شدن اجتماعی متجلی باشد در غیر این صورت عملاً در چنبره پیوندهای غیراصولی و انحرافی، مخدوش خواهد شد و نکته آن است که در چنین شرایطی جامعه با فقدان ارتباطات جمعی مکفی مواجه شده و یا درگیر رابطه‌ها و وابستگی‌های غیرانسانی می‌گردد.

در واقع سراغ گرفتن از سطوح اختیارمندی انسان‌ها به عینه منوط به توسعه ارتباطات و پیوندهای چندگانه‌ای شفاف است زیرا همه‌ی این کنش‌ها واکنش‌ها در فضای ارتباطی میسر خواهد بود.

پس محدودسازی امکانات ارتباطی اعم از تجهیزات تکنولوژیک و الکترونیکی و فرصت مجالست‌ها، مشاوره‌ها و هم اندیشی‌ها با اجرای تکالیف اجتماعی دین مغایرت دارد زیرا دامنه اختیارات مؤثر انسانی را برای هم افزایی‌ها محدود و از موجودیت سرمایه انسانی، انگیزه‌های مثبت و مکمل را باز می‌ستاند.

شفافیت روابط و اختیارمندی در جامعه دینی

آئینه‌گی و شفافیت جامعه انسانی یک نیاز محرز عمومی است که در صورت حصول آن، اعتماد اجتماعی به عنوان زمینه اصلی برای تحقق رابطه‌های مثبت و مؤثر نمودار خواهد شد.

اگر گردش و حسابرسی اطلاعات و خدمات به عنوان مسیر عملکردی مراکز، سازمان‌های اجتماعی و خدماتی نزد جامعه هدف یا مخاطبان آنها از وضوح کافی برخوردار نباشد علی‌رغم

ارائه خدمات، از تناسب کافی برای رضایت‌مندی آحاد جامعه برخوردار نخواهد بود، زیرا شفافیتی وجود ندارد و متعاقباً اعتماد اجتماعی فراهم نیست و نهایتاً پیوندها و روابطی که معطوف به اعتلای جامعه باشند، برقرار نخواهند بود.

شواهد و مستندات متعددی وجود دارد که نشان‌دهنده رابطه معنادار شفافیت و بالندگی اجتماعی و اقتصادی است همان‌گونه که بین ابهامات و فساد اجتماعی رابطه‌ای مستقیم مفروض است. وجود قدرتهای پنهان در شاخه‌های اجرایی، وجود گروه‌های غیر رسمی و ناشناس، عدم تفکیک قوا و مسئولیت‌ها، نبود نگرش سیستمی و بروز تصمیمات و اجرائیات هیئتی، نبود کنترل و بالانس مؤثر بین نهادها و... زمینه تردید و بدبینی‌های اجتماعی را افزایش می‌دهد در چنین شرایطی یکی از ضروری‌ترین فاکتورهای تعادل اجتماعی از خاصیت و کارکرد خود ساقط می‌گردد و آن کاهش اعتماد جمعی است زیرا فضای نا به هنجار و توتالیتر و منش استبدادی موجب سلب اختیار عمومی خواهد شد.

■ از آنجا که

مهمترین

و اصلی‌ترین شاخص

و نمودار جامعه دینی

برقراری حاکمیت دینی است،

آحاد تابعه

مسئولیت و تعهداتی به عهده دارند

تا برای مراعات

آنچه که از رهنمودهای دینی

و ضرورت‌های عملی آن

برای اقامه ارکان جامعه

و دوام حاکمیت دینی

مستفاد می‌شود،

کوشا باشند.





در روانشناسی اجتماعی استدلال می‌شود که اعتماد انسانی از آغاز کودکی بین فرزند و اولیا و خصوصاً مادر و فرزند؛ سپس بین معلم و دانش پژوه برقرار شده و دوام می‌یابد و گرنه، نه نهاد خانواده و امر پرورش استحکام می‌گیرد و نه آموزش به سرانجام مطلوب خواهد انجامید.

در واقع اعتماد اجتماعی به عنوان محور مباحث و نظریه پردازی‌های روانشناسی اجتماعی یک واقعیت چندوجهی است که در آن جامعه انسانی به طور همزمان، دارای حُسن ارتباطات، صاحب امتیاز اختیار و دارای شجاعت ابراز عقیده و نظرند. لذا اگر جامعه فاقد چنین جلوات ممتازی باشد آهنگ حرکت سرمایه انسانی برای ثبات و توسعه عمومی با موانع محکمی مواجه خواهد شد بنابراین پیام عدم شفافیت در جامعه با دو وجه بارز نمودار خواهد شد: یکی آنکه برای ندانستن و غفلت عمومی «اجبار» وجود دارد.

و دوم آن‌که عدم وقوف نسبت به واقعیات، از آنان سلب «اختیار» خواهد کرد.

اما ارکان و اهداف جامعه دینی به معکوس هر دوی این موارد نیاز دارد یعنی هرچه شفافیت بیشتر باشد، صداقت و کارایی کارگزاران مشهودتر و امکان اثبات آنها افزونتر است و هر چه دامنه آگاهی‌های اجتماعی بیشتر باشد، ضریب مشارکت آگاهانه عمومی بالاتر خواهد بود.

لذا شفافیت در حوزه‌های اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی عملاً بر حدود و نقش اجبارها و اختیارات تأثیرگذار خواهد بود؛ در فضای مکدر، ابهام‌آمیز و غیرشفاف، از یک سو آنان که گرفتار اجبارند به دلیل نادانی و بی‌خبر نگه داشته شدن، با مسیر اهداف جامعه هماهنگ نخواهند بود و اختیارمندان نیز آنانند که به هر دلیل و طریق از علل عدم شفافیت با خبر ولی با مواجهه‌ی فضا و موانع موجود، از انجام رسالت خود باز می‌مانند.

همگن سازی و ملاکهای اجبار و اختیار در جامعه

همواره امکان تقریب سلاقی و خواسته‌های آحاد یک جامعه با معضلات عدیده‌ای روبروست اما آنچه که می‌تواند در وحدت عمومی موثرافتد، تقویت ارزش‌ها و اهداف ارزشی در نظام اجتماعی است.

دستورات دینی، مشروط بر آن‌که در مجازی صحیح، منتظم، سیستمیک و روز آمد قابلیت اجرا داشته باشند، عمیق‌ترین و کارسازترین رهنمودهای عملیاتی برای ثبات و امنیت‌اند و

■ **جامعه دینی**
برای پوییش در مسیر رشد
و توسعه استحقاقی‌اش،
ناگزیز از ارتباط‌های
اصولی و پیوندهای چندگانه است
و این پیوندها
پشتوانه‌ای محکم برای
نظم و کنترل اجتماعی
محسوب می‌گردد
بنابراین
پیوندهای ضعیف بین
آحاد مردم و مدیران
و یا ارتباط‌های منفرد و محدود
با روح جمعی و مشارکت عمومی
که تکلیف اجتماعی
در جامعه دینی است
سازگاری ندارد.



مراعات قوانین و نرم‌های اجتماعی و عناصر ثبات جامعه محسوب می‌گردند زیرا فی حد ذاته واجد همزمان و دو سویه اجبارها و اختیاراند؛ به این معنا که تقیدات و تعهدات به اجرای آنها قابل رؤیت است و هم برای مواجهه با نقص‌ها و نقض‌ها و عدول احتمالی مجریان امور، اختیارات مردم، مستلم و پا برجا خواهد بود؛ پس اگر در اجرای قوانین سستی شود و یا نرم‌های اجتماعی که خود فاکتورهایی موثر در انتظام اجتماعی‌اند با بی‌توجهی مخدوش و بی‌اعتبار گردند، اثباتا انگیزه‌های پنهان و دست‌های پشت پرده برای بروز آسیب‌های اجتماعی در کار و موثر بوده‌اند.

در اینجاست که به قطعیت می‌توان گفت: اجبارها و الزام‌های برای صحت اجرای قوانین و مراعات هنجارها و نرم‌های مثبت جامعه است و نه برای تحمیل اراده باطل و نه برای وادار ساختن به غفلت، سستی، بی‌اعتمادی، بدبینی و انفعال. و اختیارها و فرصتها برای تقویت آگاهی‌ها جهت کنترل و انتقاد است و نه برای فراهم سازی فرصت جهت مشارکتهای باطل و بنیان برانداز اجتماعی این‌گونه است که بر هم آوایی صادقانه و همراهی مخلصانه تاکید می‌شود یعنی تجمیع مردم به لحاظ همیاری و همگن سازی برای احیای جامعه دینی و تعدیل سلیقه‌ها و خواسته‌ها به سوی اجرای قوانینی که سلامت همگان را تضمین می‌کنند.

به موازات افزایش اطلاعات و امکان بروز جلوات متکثر نوین، ناشی از عملکرد رسانه‌های جمعی و فضای مجازی، جامعه با تنوع سلیق، تمایلات و انگیزه‌ها روبرو می‌شود و این رهگذار سطوح الزامات قانونی و تاثیرات نرم‌ها را دستخوش تغییر قرار خواهد داد.

اما اگر در جامعه برای عینیت قانون‌گرایی و همگن سازی و تقرب اندیشه‌ها اقدام شده باشد به میزانی که صحت مراتب صدق وجود داشته باشد، به همان میزان امنیت و دوامش تضمین می‌گردد و لاغیر.

نتیجه گیری:

اگر جامعه انسانی به دلایل معلوم واجد اطلاق دینی و ضمیمه‌ی پسوند دینی نباشد حتما از کلیه مراتب عالیه دین محوری و یا بخش‌های عمده‌ای از وجاهت دینی ساقط است؛ لذا به میزانی که از الزامات قانونی و شرعی عدول می‌کند، عوارضی در گستره جامعه پدیدار می‌گردد و قطعا دامنه‌ی اجبارها و تحمیلات امنیتی و کنترلی برای کلیت آن افزایش می‌یابد و همزمان نیز میزان اختیارات برای اعتراضات و انتقادات فزونی خواهد یافت؛ زیرا جامعه انسانی متأثر از جبرهای اجتماعی است و ناگزیر است تا برای موجودیت خود از مکانیزم‌های درونی و سیستماتیک بهره گیرد و تعادل و دوام خود را محقق و تضمین نماید.

بُردگی و قهریت واقعیات اجتماعی، فارغ از مفهوم متافیزیکال و فلسفی جبر و اختیار، انسانها را در حد بسیار محسوس و انکارناپذیری ما بین حالاتی عینی از اجبارها و اختیارها قرار می‌دهد؛ طبیعا احاد جامعه برای تعیین میزان اجبار و اختیارمندی‌هایشان محتاج ثبات و شرایطی امن و آرامند؛ اما همه‌ی اقدامات امنیتی و تمام امکانات مادی و معنوی‌شان در برابر تمایلات و ضروریات رشد و مسیر تکاملی‌شان دارای یک ضمانت همه جانبه برای جامعه امن به مفهوم واقعی و شایان جامعه انسانی نیست.

بنابراین حیات جمعی انسانهای با فرهنگ مشترک و با اهداف و انگیزه‌های همسو و هم آوا، در یک مسیر دائمی پویا تعریف می‌شود که در آن عناصر مادی و معنوی فرهنگ، مستمرا در حال تغییر و دگرگونی‌اند در نتیجه تأثرات و تأثیرات در زندگی جمعی متوالی خواهند بود. آنچه که در جامعه دینی اثباتگر هویت اصلی است، دین باوری و تعهدات و مقررات و اجرائیات دینی است و هرگاه از این منوال به هر دلیل عدول شده و لغزشی صورت گیرد، نوسان تأثیرات و اجبارهای بیرونی دستخوش تغییر خواهد شد و به همان میزان اختیارمندی اعضای جامعه نیز نمود بیشتری را نشان خواهد داد.

اجبارها و الزامات در جامعه دینی، ذیل مقررات و قواعد و قوانین دینی معنا می‌یابند که به نوعی با اعتقادات و تمایلات درونی مؤمنان مطابقت دارد؛ در غیر این صورت به عنوان تحمیل‌هایی غیرقابل پذیرش قلمداد خواهند شد که زدایش آنها امری ضروری و حتی امری ایده آل تلقی می‌گردد. و اختیارات نیز تابع چنین ملاک و مبنایی هستند؛ خاستگاه اختیارات انسانهای مومن در جامعه دینی، باورمندی الهی است که آنان را در برابر انحراف، ظلم و همه‌اعوجاجهای جامعه مسئول و ملزم به موضع‌گیری و اقدامات عملی می‌سازد.

پانوشته‌ها:

۱. سوره بقره، آیه ۲۵۶: ﴿لَا كِرَاهَ فِي الدِّينِ قَد تَّبِينَ الرَّشْدَ مِنَ الْغَى﴾.
۲. جامعه و تاریخ، شهید مرتضی مطهری، ص ۴۱.
۳. سوره مائده، آیه ۱۰۵، ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُم لَا يَضُرُّكُمْ مِنْ ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا فِيمَنْكُمْ مِمَّا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ﴾.
۴. سوره نساء، آیه ۱۶۵: ﴿رَسُلًا مَبْشُرِينَ وَ مَنذُرِينَ لِّئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرِّسَالِ وَ كَانِ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا﴾.
۵. اصول فلسفه و روش رئالیسم، علامه طباطبائی، جلد ۳، ص ۱۳۹.
۶. روانشناسی اجتماعی، هدایت الله ستوده.



دکتر محمد منصور نژاد
(محقق و نویسنده)

مستأله خیر و احسان و تو سعه خصوصی دینی

صفر حیات

سال سوم
شماره شانزدهم و هفدهم
۳۴ مهر و آبان - آذر و دی ماه ۱۳۹۶

نوشتار حاضر در سه قسمت کلی سامان یافته است: الف) مقدمه؛
ب) نصوص مخالف و موافق جبر؛ ج) نتیجه گیری

الف) مقدمه

۱) طرح مسأله، سوال و فرضیه:

مشکل بحث قضا و قدر آنجاست که می‌تواند به برداشتی جبری از سرنوشت بشری منتج گردد که لاجرم راه توسعه جوامع را سد نماید. از این رو برخی از صاحب نظران به صراحت از مشکلات توسعه از جمله در ارتباط با بحث جبر و اختیار سخن به میان آورده‌اند که در ادامه به قول یک متفکر داخل کشور و یک پژوهشگر خارج از ایران استشهد می‌گردد:

دکتر موسی غنی‌نژاد بر این باورند که، توسعه از این اندیشه ناشی شده است که انسان موجودی است که می‌تواند در تعیین و تغییر سرنوشت خود نقش فعالی داشته باشد... در اندیشه سنتی انسان چنین منزلت و موقعیتی در دنیا ندارد. او فرد مستقل و صاحب اختیاری نیست و دنیا محل گذر و آزمون است، نه مکان بقا و عمل. لذا یک جامعه سنتی وقتی در عمل به اجبار، توسعه و پیشرفت را پذیرا می‌گردد، در اندیشه و نظام ارزشی خود، در تناقض با آن قرار می‌گیرد.^۱

و یا مثلاً درباره قضا و قدر، سان کلیف معتقد است، اسلام به معنای تسلیم و دست‌کشیدن از اراده و اختیار است. او می‌نویسد که مسلمانان قضا و قدر را نیز به عنوان علم لدنی خداوند بر اموری که از پیش بر هیچ انسانی آشکار نشده، می‌دانند و طول عمر و میزان مال و منال انسان، نیز از پیش مقدر شده است. و این عامل را به عنوان مانع توسعه قلمداد می‌کند.^۲

متعاقب مدعیات یاد شده پرسش اساسی این نوشتار آن است که مضمون قضا و قدر در نصوص اسلامی چه نقشی در توسعه ایفا می‌نماید؟

فرضیه اصلی مورد آزمون در این نوشتار عبارت است از: از دلایل تعارض دیدگاه‌های اندیشمندان دینی در باره توسعه، نصوص دینی مختلف و متمایز پیرامون قضا و قدر می‌باشد. در مقابل فرضیه اصلی، چند فرضیه رقیب قرار دارند که ورود و رد تفصیلی آنها در این مکتوب میسر نیست:

یک) اولین فرضیه را به صورت زیر می‌توان بازسازی نمود: «توسعه، مبتنی بر تلقی از عالم و آدم است که سنت دینی ما، استعداد تغلیظ یافتن متناسب با این مبانی را ندارند.^۳

در رد این فرضیه اجمالاً می‌توان گفت: اگر همه نصوص از مقوله آن‌چه در ذیل موانع توسعه آمده‌اند، باشند، فرضیه یادشده صحیح است، ولی چنان‌که خواهیم دید، عناصری در نصوص دینی آمده است، که می‌تواند با تغلیظ و مبنا قرار گرفتن، مبانی توسعه به معنای عام و توسعه گردند.

دو) فرضیه دومی که با فرضیه نوشتار حاضر، زیر سؤال می‌رود،



نکته دور می‌زند که، چه شد که در یک مقطع زمانی، بشر امروز، آن هم در فرهنگ و جغرافیای غرب، به یکباره ره صدساله را یک‌شبه پیموده و بیش از پیشرفت و گسترش آدمیان در همهٔ اعصار، دستاوردهای تازه داشته و افقهای نو را در طی مدت کوتاهی درنور دیده است؟ اساس این توسعه‌یافتگی چیست؟ بشر جدید با چه مبنایی از عالم و آدم، توانسته است از دیگر جوامع پیشی گرفته و با اتکاء به مظاهر توسعه (صنعت، تکنولوژی، وسایل ارتباطی و...) درصدد تسخیر جهان برآید؟

برای تصور و تصویر روشن تر، دست کم با نگاه سلبی براحتی می‌توان جوامع توسعه نیافته را تشخیص داد: آنان که در تولید دانش جدید، تکنولوژی و فناوری نقشی ندارند، توسعه نیافته‌اند. برابر این ملاک کافی است به اطرافمان نگاهی بیندازیم: وقتی جامعه‌ای از ماشین زیر پا، قطار و هواپیما، گوشی منزل یا تلفن همراه، سیستم کامپیوتر خانگی یا لب تاب و تبلت و... نه تنها در تولیدشان، بلکه گاه در مصرف و کاربردشان مشکل دارد، توسعه یافته نیست و جای این پرسش وجود دارد که چرا جوامع دیگری از چنین توانایی‌هایی برخوردارند و باصطلاح توسعه یافته‌اند. (واضح است که توسعه یافتگی نیز ذو مراتب است: از سطوح پایین‌تر تا سطوح بالاتر)

۳) در باره اسلام

از سه زاویه (که از استاد مصطفی ملکیان وام گرفته‌ام) می‌توان سخن به میان آورده و بحث نمود:
یک: اسلام به معنای نصوص دینی (کتاب و سنت و کلام معصوم در شیعه)؛
دو: اسلام به معنای فهم (مفسران، شارحان حدیث، متکلمان، عارفان، فقها و...؛
سه: اسلام در مقام عمل: در این نگاه، مراد از اسلام مجموعه افعال مسلمین و همه اوضاع و احوالی را که از آن افعال ناشی شده می‌باشد.

پژوهش حاضر، یکی از عوامل و موانع توسعه در دین اسلام یعنی موضوع جبر و اختیار را از نگاه اول (اسلام به معنای نصوص دینی)، وجهه نظر قرار داده است و البته در مرحله بعد تفسیری از آنها برای آزمون فرضیه نوشتار ارایه می‌نماید. لازم به ذکر نیست که می‌توان موضوعات متعددی را در نصوص دینی به عنوان عوامل و یا موانع توسعه مورد مذاقه قرار داد که در این نوشتار مختصر تنها به بحث جبر و اختیار اشاراتی شده است. نگارنده در نوشتار دیگرم عوامل و موانع دینی توسعه را در سه رویکرد کلامی، فقهی و اخلاقی مورد بررسی قرار داده‌ام.^۵ بحث قضا و قدر یکی از مصادیق مباحث کلامی است که که در این وجیزه مورد بررسی اجمالی قرار گرفته است.

ب) نصوص مخالف و موافق جبر

در این قسمت ابتدا نصوصی با مضمون مانعیت برای توسعه و

محصول اندیشه دکتر سروش، که بدین صورت قابل ارایه است: که باید بین نص که ساکت، متحد و ثابت است با فهم که متنوع و پویاست تفاوت نهاد: «علت تحوّل و تفاوت فهم دینی، تغذیه علوم دینی از پیش‌فرض‌ها و علوم غیردینی است، که خود در حال تحوّل‌اند.»^۴

فرضیه نوشتار حاضر، از جهاتی ناقض فرضیه «ب» می‌باشد: اولاً، این مدعا که دین و شریعت از نظر مؤمنان، حاوی تناقض و اختلاف نیست، با طرح دو دسته متون کاملاً متفاوت از هم، (در ادامه نوشتار) مورد مناقشه قرار می‌گیرد.

ثانیاً، این دیدگاه، اختلاف فهم‌ها را به عامل برون‌ی و اذهان بشری و مفسرین بازمی‌گرداند، حال آن‌که مطابق فرضیه ما، غیر از مفسر، مفسر نیز موضوعیت دارد و غیر از فهم دینی، نصّ دینی نیز در اختلاف برداشت‌ها نقش عمده‌ای دارد.

در ادامه با ارایه شواهدی این فرضیه، به عنوان تز اصلی، آزمون می‌شود: از دلایل تعارض دیدگاه‌های اندیشمندان دینی در باره توسعه، نصوص دینی متمایز پیرامون قضا و قدرند.

۲) مفهوم بندگی:

در این نوشتار کوتاه امکان بررسی دقیق واژه‌های قضا و قدر، جبر و اختیار و سرنوشت و توسعه و... وجود ندارد. (نگارنده با تمایز مفهومی قضا و قدر و جبر و اختیار آشناست و اینجا به جهت محدودیت سقف مقاله، با مسامحه هر دو را به یک معنا بکار می‌گیرد.)

اما یک نکته روشن است: می‌توان از قضا و قدر و داستان سرنوشت آدمی، تفسیری ارایه نمود که اختیار آدمیان را نفی نماید و به جبر منتج گردد. دیگر تفسیری از قضا و قدر و فهمی از مساله سرنوشت است، که انسان را مختار و آزاد می‌شناسد. پس در حقیقت با دو مفهوم مواجهیم: جبر و

اختیار

مفهوم توسعه و نسبت آن با رشد، پیشرفت، تعالی و... نیز می‌تواند در یک نوشتار مستقل مورد بررسی قرار گیرد. اما اجمالاً اینجا مراد از توسعه همان معنای مصطلح آن در علوم اجتماعی که مفهومی مدرن است و همهٔ مباحث آن بر مدار این

■
**دین
حتّی در صدر اسلام
و زمان حیات معصومین هم
رسالت‌اش
نبوده که نسبت به
همه مسایل
پاسخگو باشد
و بسیاری از امور را
به عقول بشری
در همان عصر نیز
واگذار کرده است.**
■

سپس نصوصی با مضمون عاملیت برای توسعه معرفی و بررسی می‌گردند:

یک: نصوص قضا و قدر به عنوان مانع توسعه:

تنوع نصوص در باره قضا و قدر، از جمله تبعاتش دعوی مشهور بین دو فرقه کلامی اهل سنت، یعنی «شاعره» و «معتزله» بوده که گروه اول، با تمسک به آیات و روایاتی که از جمله در همین بخش آمده، به جبر گراییده و همه افعال را به خدا نسبت دادند و در مقابل آن‌ها، معتزله با استناد به آیات دیگر، به «تفویض» و وانهادگی انسان در عالم پای‌فشردند.

نصوص این بخش، از آن جهت به عنوان مانع توسعه مطرح شده‌اند که اگر در توسعه سیاسی، انسان محور است، حق تصمیم‌گیری دارد، آزاد است، محوریت دارد و... در این نصوص خواهیم دید که نقش انسان در امور و مسایل (از حیات، تا ناتوانی و زیرکی، تدبیر امور، خواب و بیداری، قوت و ضعف، صحت و مرض، مرگ تا تعطیل عقول و رضایت به تقدیر و تا هدایت و ضلالت و...)، انکار گردیده و به قضا و قدر احاله شده و حتی، تأمل و تدبیر در بازشناسی قضا و قدر نیز نهی شده است. با این نگاه، چون امور از قبل مشخص شده و رزق و روزی و جایگاه هر کسی، از پیش تعریف شده است و تلاش او بی‌تأثیر است. معتقدان بدین باور از برنامه‌ریزی، تدبیر امور، نظم در کارها و هر گونه پیش‌بینی معافانند و حال آن‌که توسعه به تلاش، آینده‌نگری و... بستگی دارد. اما نصوص قضا و قدر به عنوان مانع توسعه متعدّدند که نگارنده با مراجعه به قرآن مجید و میزان الحکمه (که تلاش تازه برای دسته بندی روایات است)، ۳۰ نص را به صورت استقرایی، استخراج نموده است که جهت رعایت اختصار در ادامه تنها به ذکر برخی از آنها بسنده می‌گردد:^۶

۱. «قل لن یصینا الا ما کتب الله لنا»؛^۷ بگو (ای رسول ما) هرگز جز آن‌چه خدا خواسته، به ما نخواهد رسید.
۲. «فیضل الله من یشاء و یمدی من یشاء»؛^۸ خدا هر کسی را بخواهد، گمراه و هر کسی را بخواهد هدایت می‌کند.
۳. «قل اللهم ما لك الملك تؤتي الملك من تشاء و تنزع الملك ممن تشاء و تعز من تشاء و تذل من تشاء بیدك الخیر، انك علی كل شیء قدير»؛^۹ بگو ای خدا، ای صاحب قدرت، تو به آن کسی که بخواهی، فرمان‌روایی می‌دهی و از آن کسی که بخواهی، باز می‌ستانی. هر که را بخواهی عزت می‌دهی و هر که بخواهی خوار می‌سازی. خوبی در دست تو است. همانا تو بر هر چیز توانایی.
۴. «و كل شیء بقدر حتی العجز و الكیس»؛^{۱۰} و همه چیزها به سبب قدر است، حتی ناتوانی و زیرکی.
۵. «المقادیر لا تدفع بالقوه و المغالبه»؛^{۱۱} قدرها به وسیله نیرو و

غلبه کردن، دفع نمی‌شود.

۶. «الامور بالتقدیر، لا بالتدبیر»؛^{۱۲} کارها به سبب تقدیر است، نه تدبیر و اندیشه.

۷. «القدریه، الذین یقولون: الخیر و الشر بایدینا، لیس لهم شفاعة نصیب و لا انا منهم و لا هم منی»؛^{۱۳} قدرته کسانی هستند که می‌گویند خیر و شر دست ما است. آن‌ها از شفاعت ما بهره‌ی ندارند، من از آن‌ها نیستم، آن‌ها هم از من نیستند.

۸. «اذا نزل القضاء ضلق القضاء»؛^{۱۴} هنگامی که قضا نازل شد، قضا و مکان (موقعیت) سخت می‌شود.

۹. «ثمانيه اشیاء لا تكون الا بقضاء الله و قدره: النوم و اليقظه، و القوه، و الضعف و الصحه، و المرض، و الموت، و الحياه»؛^{۱۵} هشت چیزند که مگر به قضا و قدر خداوند نیست: خواب و بیداری و نیرو و ضعف و سلامت و مرض و مرگ و زندگی.

۱۰. «اذا اراد الله امرًا سلب العباد عقولهم فاذا امره و تمت ارادته فاذا انفذ امره رد الی كل ذي عقل عقله فیقول کیف ذاء؟ و من این ذاء؟»؛^{۱۶} هر گاه خدا چیزی

را بخواهد، عقل‌های بندگان را از آن‌ها سلب می‌کند و حکم خود را اجرا می‌کند و خواسته خود را به پایان می‌رساند. همین که حکم خود را اجرا کرد، عقل هر صاحب عقل را به او برمی‌گرداند. آن‌گاه او مرتب می‌گوید: چگونه شد که این کار شد؟ از کجا این کار صورت گرفت؟

دو: نصوص قضا و قدر به عنوان عامل توسعه:

در این بخش، نصوص مطرح شده از یک‌سو راه را برای تأویل و تفسیر نصوص بخش قبلی باز می‌کنند و بین عمل و قضا و قدر، یک تعادل و رابطه برقرار می‌کنند، خصوصاً با عمومیت بخشیدن به حوزه قضا و قدر، زمینه این تفسیر را باز می‌کنند که هر گونه فعل، فکر، تلاش و... در راستای قضا و قدر الهی است.

از سوی دیگر، با محور قرار دادن انسان و عمل او، تصمیم او و عزم او که آن قدر توانایی دارد که حتی می‌تواند

■
**نیاز به ارایه
شواهد فراوانی ندارد
که پذیرش حق انتخاب
(در عرصه‌های مختلف)
نسبت به دیدگاهی که
دخالت در امور اجتماعی
و سیاسی را
تنها حق
قلیلی انسانها می‌داند،
مطلوبتر، معقولتر و متقن تر است.
این گونه نگاهها
راه را برای توسعه یافتگی
هموار می‌سازند.**

عنوان مانع توسعه آمده‌اند، هم تعدادشان بیش از احادیثی است که به عنوان عامل و زمینه‌ساز توسعه‌اند و هم از صراحت و قطعیت بیشتر برخوردارند.

در توجیه کم تعداد و غیر مصرح بودن احادیث رهگشای توسعه در بحث قضا و قدر در نگاه دینی، می‌توان به این نکته توجه داشت که بسیاری از مسایل مربوط به توسعه از «مسایل مستحده» عالم بشریت‌اند و در زمان صدور نصوص (نزول وحی و زمان حیات معصومین) چنین مباحثی مطرح نبوده و پرسشهای مربوط به توسعه تولید نشده بود، تا متولیان دینی در پاسخ بدان‌ها طرح مطلب کنند.

مورد بلا و مشکلات و حتی مرگ (به قضای الهی) را تغییر دهد. زمینه را برای تعریف و نگاه جدیدی از آدم که تعیین‌کننده سرنوشت‌اش می‌باشد، باز می‌کند و این همان چیزی است که در توسعه لازم است و همان شأنی است که در گفتمان توسعه به عنوان پیش‌فرض باید پذیرفته شود. نگارنده با استقرا در قرآن مجید و کتاب روایی «میزان الحکمه»، ۱۷ نص در راستای مدعای اد شده گردآوری نموده که تعدادی از آنها به عنوان شاهد و به عنوان نصوص عامل توسعه در ادامه می‌آیند:

۱. «ان الله لا یغیر ما بقوم حتی ینظروا ما بانفسهم»؛^{۱۷} همانا خداوند سرنوشت قومی را عوض نمی‌کند، مگر آن‌که در خودشان تغییری ایجاد کنند.
۲. «أن لیس للانسان الا ما سعی و ان سعیه سوف یری»؛^{۱۸} برای انسان جز آن چه به سعی و عمل خود انجام داده، نخواهد بود و البته انسان، پاداش سعی و عمل خود را در دنیا و برزخ به زودی خواهد دید.
۳. از رسول‌الله پرسیدند: «یا رسول الله رقی یتشفی بها هل ترد من قدر الله؟ فقال انها من قدر الله» (البجار الانوار، ج ۵، ص ۸۷). به وسیله افسون شفا گرفته می‌شود، آیا از قدر الهی می‌گذرد؟ فرمود: همان آن از قدر خداست.
۴. «عن ابن نباته، امیرالمؤمنین عدل من عند حائض مائل الی حائض آخر، فقیل له، یا امیرالمؤمنین تفر من قضاء الله؟ قال افر من قضاء الله الی قدر الله عزوجل»؛^{۱۹} حضرت علی رضی الله عنه از نزد دیوار کجی به دیوار دیگر رفت. گفته شد: یا امیرالمؤمنین، آیا از قضاء الهی فرار می‌کنی؟ گفت: از قضاء خدا به قدر خدا فرار می‌کنم.
۵. «من یموت بالذنوب اکثر من یموت بالاجال و من یعیش بالاحسان اکثر من یعیش بالاعمار»؛^{۲۰} عدد کسانی که به واسطه گناهان می‌میرند، از کسانی که به واسطه سرآمدن عمر می‌میرند، بیش‌تر است و عدد کسانی که به سبب نیکوکاری زندگی دراز می‌کنند، از کسانی که با عمر اصلی خود زندگی می‌کنند، افزون‌تر است.
۶. «الدعاء رفع البلاء النازل و ما لم ینزل»؛^{۲۱} دعا بلائی را که نازل شده و نشده، دفع می‌کند.
۷. «الصدقة تدفع البلاء و هی المنجح دواء و تدفع القضاء و قد ابرم ابراما و لا یذهب بالادواء الا الدعاء و الصدقه»؛^{۲۲} صدقه بلاها را دفع می‌کند و آن نجاتبخش‌ترین داروها است و همچنین قضای بسیار محکم را دفع کرده و نمی‌رود دردها جز با دعا و صدقه.

ج) نتیجه‌گیری:

۱) با این‌که نصوص استخراج‌شده، از جهت منابع اشتراک دارند، اما از جهت کمی و کیفی، احادیثی که در بحث جبر و اختیار، به



اگر سؤال آن باشد که پس با «مسائل مستحدثه» (که بسیار زیاد نیز می‌باشد) و سؤالات عصر چه باید کرد؟ از جمله می‌توان گفت: اصلاً دین حتی در صدر اسلام و زمان حیات معصومین هم رسالت‌اش نبوده که نسبت به همه مسائل پاسخگو باشد و بسیاری از امور را به عقول بشری در همان عصر نیز واگذار کرده است. همان گونه که حضرت علی علیه السلام می‌فرماید: «ان الله افترض علیکم فرایض فلا تضیعوها و حد لکم حدودا فلا تعتدوها و نهاکم عن اشیاء فلا تنهتکوها و سکت لکم عن اشیاء و لم یدعها نسیانا فلا تتکلفوها»^{۲۲} خداوند فرایضی را بر شما واجب کرده است، آن‌ها را ضایع نکنید و حدود و مرزهایی برای شما تعیین کرده، از آن تجاوز نکنید و از چیزهایی شما را نهی کرده، حرمت آن‌ها را نگاه دارید و از اموری ساکت شده، نه به خاطر فراموش‌کاری، خود را در مورد آن‌ها به زحمت نیفتانید.

(۲) نکته دیگر این‌که، در اجتهاد جدید، از مسائل تازه، همین‌قدر که آن ایده‌ها با نصوص دینی تعارض نداشته باشند و به نیازی از جامعه اسلامی پاسخگو باشند، قابل اخذ هستند و لازم نیست که با نصوص دینی تطبیق داشته باشند. (همانند وظیفه و برخورد شورای نگهبان پیرامون مصوبات مجلس که نباید مخالف دین و قانون اساسی باشند، نه اینکه مطابق آنها باشند) این کار از یک سو، کار مجتهدین را سهل می‌کند، از سویی دینداران را در همه اعصار برای زندگی کردن متناسب با عصر تا حد بالایی آزاد گذاشته و بسیاری از امور، به تدبیر، اندیشه و تفکر انسان‌ها واگذار شده است. سختگیری بیش از حد تکالیفی شاق را بر عهده متولیان دینی بی‌جهت و دلیل بار می‌نماید.

تذکر امام خمینی به عنوان رهبری که به مسائل عصری توجه داشتند به شورای نگهبان برای داشتن نگاهی عقلایی در اواخر عمرشان بسیار رهگشاست:

■
نصوص از آن جهت به عنوان مانع توسعه مطرح شده‌اند که اگر در توسعه سیاسی انسان، محور است، حق تصمیم‌گیری دارد، آزاد است، محوریت دارد و... در این نصوص خواهیم دید که نقش انسان در امور و مسائل (از حیات، تا ناتوانی و زیرکی، تدبیر امور، خواب و بیداری، قوت و ضعف، صحت و مرض، مرگ تا تعطیل عقول و رضایت به تقدیر و تا هدایت و ضلالت و...)، انکار گردیده و به قضا و قدر احاله شده و حتی، تأمل و تدبیر در بازشناسی قضا و قدر نیز نهی شده است.

■



۳) در عین حال اگر قصد بر ارایه مباحث جدی در موضوع باشد به جای بحث از مسائل روبنایی تر و عملی، باید آغاز سخن از مبانی و اصول باشد. لازم است تا جایگاه مباحث مربوط توسعه را ابتدا در جهان بینی اسلامی و در ارتباط با مبدا و معاد روشن نمود، تا آنگاه به مسایل اقتصادی و... رسید. به عنوان مثال ممکن است گفته شود با اعتقاد به توحید و حاکمیت قضا و قدر الهی و توقع تعبد و تکلیف از مردم، جایی برای اراده و اختیار آدمی نمی ماند تا بخواهد در مسیر توسعه قدم برداشته و تغییری در خود، جامعه یا طبیعت ایجاد نماید.

در پاسخ بدین اشکال این مسئله باید در جهان بینی اسلامی توضیح داده شود که به عنوان شاهد، جایگاه آدمی ویژه می باشد، آسمانها و زمین برای او خلق شده اند و تا آن حد تواناست که حتی می تواند در مواردی به تعبیر استاد مطهری در کتاب «انسان و سرنوشت» در علم و اراده الهی تغییر ایجاد نماید. در این کتاب می خوانیم: «خدا علم قابل تغییر هم دارد، حکم خدا قابل نقض است، یعنی خدا حکم قابل نقض هم دارد.» بلی، دانی می تواند در عالی اثر بگذارد، نظام سفلی مخصوصاً اراده و خواست و عمل انسان، بلکه اختصاصاً اراده و خواست عمل انسان می تواند عالم علوی را تکان بدهد و سبب تغییراتی در آن بشود و این عالی ترین شکل تسلط انسان بر سرنوشت است بدون ورود به بحثی تفصیلی، قضا و قدر الهی را می توان به دو قسم تقسیم نمود: قضا و قدر «حتمی» و «غیرحتمی». اگر امکانات متعددی برای موجودی باشد و علل مختلف ممکن است در او تأثیر کند، «مقدرات» متعددی دارد. از این رو سرنوشت و قضا و قدر چنین موجودی غیرحتمی است (در رزق یا اجل و...) و موجودی که بیش از یک امکان در او نیست و یک مسیر بیشتر برایش ممکن نیست و جز با یک نوع علت، سروکار ندارد، سرنوشتش حتمی و غیر قابل تغییر است. و از ای رو در مورد انسان اگر کسی مبتلا به نوعی بیماری باشد، اگر دوا بخورد و نجات پیدا کند به موجب سرنوشت و قضا و قدر است و اگر دوا نخورد و رنجور بماند، نیز به موجب سرنوشت و قضا و قدر است.

«تذکری پدران به اعضای عزیز شورای نگهبان می دهم که خودشان قبل از این گیرها، مصلحت نظام را در نظر بگیرند، چرا که یکی از مسائل بسیار مهم در دنیای پر آشوب کنونی نقش زمان و مکان در اجتهاد و نوع تصمیم گیریها است. حکومت فلسفه عملی برخوردار با شرک و کفر و معضلات داخلی و خارجی را تعیین می کند. و این بحثهای طلبگی مدارس، که در چهارچوب تئوریهاست، نه تنها قابل حل نیست، که ما را به بن بستهایی می کشاند که منجر به نقض ظاهری قانون اساسی می گردد. شما در عین اینکه باید تمام توان خودتان را بگذارید که خلاف شرعی صورت نگیرد - و خدا آن روز را نیاورد - باید تمام سعی خودتان را بنمایید که خدای ناکرده اسلام در پیچ و خمهای اقتصادی، نظامی، اجتماعی و سیاسی، متهم به عدم قدرت اداره جهان نگردد.»^{۲۴}

■ **می توان از قضا و قدر و داستان سرنوشت آدمی، تفسیری ارایه نمود که اختیار آدمیان را نفی نماید و به جبر منتج گردد. دیگر تفسیری از قضا و قدر و فهمی از مساله سرنوشت است، که انسان را مختار و آزاد می شناسد**



پانوشته‌ها:

۱. موسی غنی نژاد، ایدئولوژی‌بهای التقاطی و فرهنگ ضد توسعه، مجله فرهنگ توسعه، شماره ششم، ص ۵۳-۵۴.
۲. مجله فرهنگ توسعه، ش ۱، ص ۳۹-۴۰.
۳. طباطبایی، فرهنگ توسعه، ص ۵۰.
۴. سروش: ۱۳۷۳، ص ۳۴۷.
۵. مراجعه شود به ۲ جلد کتابهای نویسنده تحت عنوان: دین و توسعه فرهنگی، سیاسی و اقتصادی (ج ۱) موسسه نشر علوم نوین و ج ۲ نشر جوان پویا).
۶. احادیث این بخش از: محمدی ری‌شهری محمد، میزان الحکمه، المجلد الثامن، مرکز النشر مکتب الاعلام الاسلامی: ۱۳۶۳، صص ۴۸-۵۶ و ۲۰۹-۱۵۹.
۷. توبه، ۵.
۸. ابراهیم، ۴.
۹. آل عمران، ۲۶.
۱۰. کنز العمال، خ ۴۹۷.
۱۱. غرر الحکم.
۱۲. غرر الحکم.
۱۳. کنز العمال، خ ۶۵۱.
۱۴. البحار الانوار، ج ۷۸، ص ۳۶۵.
۱۵. البحار الانوار، ج ۵، ص ۹۵.
۱۶. تحف العقول، ص ۴۴۲.
۱۷. رعد، ۱۱.
۱۸. نجم، ۴۱-۴۰.
۱۹. توحید صدوق، ص ۳۳۷.
۲۰. البحار الانوار، ج ۵، ص ۱۴۰.
۲۱. همان منبع، ص ۲۱۶.
۲۲. میزان الحکمه، ج ۵، ص ۳۲۰.
۲۳. نهج البلاغه، کلمه قصار ۱۰۵.
۲۴. صحیفه امام، ج ۲۱، ص: ۲۱۸.
۲۵. صدر ۱۳۵۹، صص ۱۱-۱۰.
۲۶. مراجعه شود به منبع زیر: منصورنژاد، محمد (۱۳۸۰) عقل در سه دین بزرگ آسمانی: زرتشت، مسیحیت و اسلام، تهران، ناشر مولف. در این کتاب ضمن تحلیل محتوای نصوص سه دین یاد شده به اینجا می‌رسد که ظرفیت عقل، عقلگرایی و عقلانیت در فرهنگ اسلامی از جهت کثرت و فراوانی با دو دین دیگر مورد بحث از جهت نصوص دینی اصلا قابل قیاس نیست و قرآن و روایات بیش از حدی که در قیاس با دیگر ادیان انتظار می‌رود به این موضوع بها داده و پرداخته است.

از بحث مختصر فوق این نتیجه حاصل می‌شود که اگر امتی با تلقی صحیح نسبت به جهان و انسان و با برنامه‌ریزی برای توسعه و با محاسبه و عقلانیت در مسیر پیشرفت قدم برداشت، این سرنوشت اوست و اگر در مقابل با تن به‌ستم‌دادن، تنبلی، سرگردانی، بی‌تدبیری، مدیریت ضعیف، اختلاف و... (به بهانه قضا و قدر و تسلیم یا هر باور دیگر) طرحی برای آینده نداشت و در مسیر توسعه عقب‌مانده باقی ماند، این نتیجه نیز سرنوشتی است که برای آنها مقدر شده است.

۴) در برخی از برداشتها دایره حق انتخاب آدمی تا آنجا بالا می‌رود که با استنباط از برخی آیات، «حق حاکمیت ملی» که اوج اراده و اقتدار است نیز از قرآن برداشت می‌شود. در این زمینه آیت الله محمد باقر صدر، بر این باور بودند که: «خداوند بشریت را نایب خود در حکومت قرار داده و رهبری و آبادانی جهان را از نظر اجتماعی و طبیعی به او سپرده است. بدین ترتیب حکومت انسان بر خود هم بر این پایه درست می‌شود. چنان‌که حکومت مردم بر مردم، یعنی حق حاکمیت ملی نیز به عنوان خلیفه‌الله بودن انسان‌ها می‌تواند مشروع و قانونی باشد.»^{۲۵}

۵) واضح است که در فرهنگ اسلامی در بحث سرنوشت، هم جبری و اشعری جوشید و هم اختیاری و معتزلی. هم کسانی که با اتکا به ربوبیت الهی همه حقوق را به آسمان گره زده و سپس برخی را نمایندگان خدا دانسته و با صغری و کبرایی، در مسایل سیاسی و اجتماعی از مردم سلب حق و حقوق نموده و از آنها تنها تکلیف می‌طلبند. و در مقابل دیگرانی بشر را تا آن حد مختار دیده که برای بشر حق تعیین حاکم و تقنین قایل شده و به حق حاکمیت ملی می‌رسند.

اینجا پرسش اساسی آن است که کدامیک از این برداشتها به صحت و صواب نزدیک‌ترند؟

در پاسخ از جمله می‌توان گفت که کدامیک از استنباطات با خرد جمعی و عقول بشری نسبت بیشتر و قرابت بالاتری دارد؟ اگر در فرهنگ اسلامی بین عقل و شرع ملازمه وجود دارد، و دین اسلام دینی عقلی و عقلایی است و معصومین اعقل عقلای تاریخند و بحث عقل و عقلانیت در نصوص اسلامی موج می‌زند^{۲۶} و... منطقی‌تر آن است استنباط معقولتر و خردپذیرتر با روح فرهنگ دینی تناسب بیشتری دارد. نیاز به آرایه شواهد فراوانی ندارد که پذیرش حق انتخاب (در عرصه‌های مختلف) نسبت به دیدگاهی که دخالت در امور اجتماعی و سیاسی را تنها حق قلبی انسانها میداند، مطلوبتر، معقولتر و متقن‌تر است. این گونه نگاهها راه را برای توسعه یافتگی هموار می‌سازند.

خشونت و اجبار

تقصیر دیانت و ایمان



رضا بابایی
(پژوهشگر دینی)



- درباره ماهیت رحمانی دین، از دو راه می‌توان وارد گفت‌وگو شد:
۱. **درون‌دینی:** یعنی با استناد به تاریخ، متون و گزاره‌های فراوان دینی در نفی خشونت و اجبار.
 ۲. **برون‌دینی:** یعنی با استناد به اهداف، جایگاه و دعاوی دین که خشونت و جباریت، نقض همه آنها است.

راه نخست، چندان مقرون به صرفه نیست؛ زیرا مخالفان دین رحمانی (اعم از دین‌داران و دین‌ستیزان) در مقابل هر گزاره دینی که نشانی از رحمانیت دارد، می‌توانند گزاره و نشانه‌ای از گوشه‌وکنار تاریخ و متون بیابند که نقض وجهه رحمانی دین است. بنابراین راه دوم شاید نتیجه‌بخش‌تر باشد؛ به‌ویژه اگر روی سخن با دین‌داران باشد.^۱

نوشتار حاضر، برای اثبات ماهیت رحمانی دین، راه دوم (نگاه برون‌دینی) را برگزیده و شامل چند یادآوری است:

یک. بر خلاف گذشته، در دوران معاصر و پس از این، هر دین و آیین و مرام و مسلک و نظام سیاسی و برنامه اجتماعی و ایدئولوژی و مکتبی که به مردم اختیار و آزادی بیشتری می‌دهد، محبوب‌تر است و در نتیجه، ماندگارتر و تأثیرگذارتر. حتی نظام‌های تربیت خانوادگی - به اقتضای آنچه در بیرون از خانه می‌گذرد - به سوی روش‌های آزادی‌محور می‌روند. دین‌داران و همه کسانی که درد دین دارند نیز باید ظرفیت‌های دین را در این جهت آزاد کنند.^۲ نظام‌های بسته و گریزان از هم‌اندیشی و تعامل، امکان بقا در جامعه باز شهری را ندارند و قلمرو فرمان‌روایی آنها هر روز محدودتر می‌شود و اندک‌اندک باید به زیست گیاهی در گلخانه‌های حفاظت‌شده قناعت کنند. این توصیه، وادادگی در برابر زیاده‌خواهی انسان معاصر نیست؛ بلکه همراهی با شکوفایی فطرت و بلوغ انسانی است.

عنصر اجتهاد، اگر فلسفه‌ای داشته باشد، روزآمدسازی دین و کشف ظرفیت‌های پنهان آن برای زیست ایمانی مسلمانان در همه زمان‌ها است. روزآمدسازی، لزوماً وادادگی در برابر تحولات روز نیست. اجتهاد می‌کوشد بخش‌های پنهان و نادیده دین را که پاسخ‌گوی نیازهای روز است، کشف و در قالب فتوا یا گفتمان، صورت‌بندی کند. در غیبت اجتهاد واقعی، تنها راهی که برای دین‌داران باقی می‌ماند، ایستادگی نافرجام در برابر سیل تحولات و گاه خشونت‌ورزی است.

دو. جایگاهی که عقل و تجربه بشری می‌توانند برای دین تصور کنند، بیشتر وجهه تربیتی دارد. این جایگاه و کارکرد نمی‌تواند با اجبار و اکراه و استبداد و خشونت همراه باشد. هر قدر که انسان‌ها آزادتر باشند، دین‌داری آنان معنادارتر و ارزنده‌تر است. ارزش‌های دینی مادامی «ارزش» محسوب می‌شوند که خاستگاه اختیاری داشته باشند. کسی که مجبور به کاری می‌شود، آن کار هیچ‌گاه برای او لذت‌بخش و موجب رشد و کمال نخواهد بود. به گفته استاد مطهری:



مصدق‌های آن ندارد؟^۶
پنج. کلمهٔ خشونت، شنونده را به یاد خشونت با دیگری می‌اندازد. اما این تبادر، بیشتر محصول فرهنگ عمومی است تا حقیقت خشونت. کوبیدن قمه بر سر خود در ایام عزاداری، نیز خشونت است، اگرچه بر سر خویش است، نه دیگری.^۷

■ **اگر بشر راه و هدف خود را با آزادی انتخاب کند، هر چند صدی پنجاه و یک (۵۱٪)، بلکه صدی نود و نه و نیم (۹۹٫۵٪) اشتباه کند، ترجیح دارد بر این که دیکتاتور ولو دیکتاتور صالح، صد در صد مصلحت او را برای او انتخاب کند**

«اگر بشر راه و هدف خود را با آزادی انتخاب کند، هر چند صدی پنجاه و یک (۵۱٪)، بلکه صدی نود و نه و نیم (۹۹٫۵٪) اشتباه کند، ترجیح دارد بر این که دیکتاتور ولو دیکتاتور صالح، صد در صد مصلحت او را برای او انتخاب کند»^۳

سه. به گواهی حدیث مشهور «رفع»،^۴ کفر و گناه اجباری، کفر و معصیت نیست. بنابراین، ایمان و اعمال اکراهی نیز ایمان و رفتار مؤمنانه به شمار نمی‌آید. در روایات «رفع»، به‌صراحت سخن از آن است که کفر اضطراری، مشمول احکام کفر نیست. آیا همین اضطرار اگر بر سر باورمندی و پایبندی فرود آید، حکمی دیگر می‌یابد؟! «رُفِعَ عَنْ أُمَّتِي تَسَعَةً»، یعنی اینها نباید در امت من باشد؛ زیرا هیچ‌گونه بار ارزشی یا ضد ارزشی و نیز حکم شرعی ندارند. هر جای دیگری نیز که اضطرار باشد، همین گونه است. در علم کلام نیز می‌گویند: قوی‌ترین دلیل بر این که انسان مختار است نه مجبور، واقعهٔ قیامت و ماجرای کیفر و پاداش اعمال است؛ چون اگر اختیار نباشد، کیفر و پاداش، و از آن مهم‌تر، امر و نهی، معنا ندارد.^۵ یعنی در سایهٔ اختیار است که فضیلت، فضیلت است و مستحق پاداش، و ردیلت، ردیلت است و مستوجب کیفر. بدون اختیار، سنگ و سگ و صاحبش، یکی است.

بدین رو، دین رحمانی، به اختیار و آزادی انسان‌ها احترام می‌گذارد؛ زیرا می‌داند که اجبار در باورمندی، مفید هیچ فایده‌ای نیست. تأثیرگذاری دین، از جایی آغاز می‌شود که در آن اختیار و آزادی است. به قول جان لاک (فیلسوف انگلیسی قرن هفدهم): «من می‌توانم از راه هنری که به آن علاقه ندارم، ثروت مند شوم؛ این امکان وجود دارد که روشی در پزشکی که من آن را قبول ندارم، من را درمان کند؛ اما هرگز دینی که در اعماق جان من ننشسته است، مرا سعادتمند نخواهد کرد.»

چهار. در معنای دین رحمانی و دین خشونت‌گرا نیز باید گفت‌وگو کرد. میان دین‌داران و نیز میان دین‌داران و مخالفانشان، توافقی بر سر معنا و مصداق «خشونت» نیست؛ به‌ویژه از آن رو که «خشونت» در دوره‌های مختلف تاریخی، معانی متفاوت داشته است. ما می‌دانیم که در ادبیات دینی و حتی در زبان عربی، مراد از جهل و جاهلیت، خشونت است، نه نادانی. در فرهنگ اسلامی نیز، بعثت پیامبر ﷺ اسلام، پایان جاهلیت است؛ یعنی پایان خشونت‌هایی همچون زنده‌به‌گور کردن دختران. اما آیا مصداق‌های خشونت، همان است که مسلمانان نخستین، خشونت می‌دانستند و از آن پرهیز می‌کردند؟ آیا ممکن نیست که عملی یا حکمی یا باوری که دیروز مصداق خشونت نبوده است، امروز خشونت‌بار محسوب شود، یا برعکس؟ اگر در جامعه‌ای، گرفتن حق طلاق از زن، مصداق زنده‌به‌گور کردن او در خانه باشد، حکم اسلام چه خواهد بود؟ آیا فرهنگ زمانه، هیچ تأثیری در معنای خشونت و تعیین



۱. برخی از دین‌داران نمی‌پذیرند که باید همه مراتب خشونت را از دین نفی کرد و حتی تعبیر «دین رحمانی» را نمی‌پسندند. اینان - مثلاً - آیاتی را که اقبال مردم را به پیامبر، محصول شیوهٔ رحمانی ایشان می‌شمارند (مانند «وَلَوْ كُنْتَ فَطًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَأَنفَضُوا مِنْ حَوْلِكَ»، (سورهٔ آل عمران، آیهٔ ۱۵۹)، بر اموری حمل می‌کنند که با خشونت قابل جمع است! آیه می‌گوید اگر قلب پیامبر، سرشار از رأفت و مهربانی نبود، مردم از گرد او پراکنده می‌شدند؛ اما مخالفان دین رحمانی می‌گویند دین‌گریزی مردم، دلیلی دیگر دارد! مطابق این آیه، پراکندگی مردم از گرد دین و رهبران دینی، بر اثر رفتارهایی است که در آنها نشانی از رحمت و مهربانی با خلاق نیست و بنابراین نمی‌توان از مردم انتظار داشت که دین‌دار باقی بمانند، حتی اگر در متولیان دین، خشونت و سخت‌گیری و نامهربانی و سخت‌کشی ببینند.

۲. اگر بخواهیم پنج آیه مهم و کلیدی قرآن را در مسئله دین‌شناسی نام ببریم، حتماً و قطعاً یکی از آنها آیهٔ «وَمَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ» (مائده/۹۹) است؛ یعنی رسول خدا جز پیام‌رسانی، وظیفه‌ای ندارد که جزء رسالت و نبوت او باشد؛ زیرا خداوند به انسان‌ها اختیار داده و آنان را به هیچ کاری مجبور نکرده است. آری؛ خدای سبحان اموری را بر بندگانش واجب فرموده است؛ اما کسی را به زور وادار به هیچ کاری نکرده است. قرآن، در آیه‌ای دیگر (بقره/۲۵۶) می‌فرماید: «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الْإِشْدَائُ مِنَ الْغِي»؛ در دین، اکراهی نیست. راه رشد پیداست و از گمراهی جداست. قرآن در این آیه، گوهر دین را آشکار کرده است. می‌گوید: دین خدا، آیین تربیت و رشد است، و رشد و تربیت از راه اجبار و اکراه ممکن نیست. بدون اختیار و گرایش قلبی انسان‌ها، هر آنچه اتفاق می‌افتد، ربطی به دین و آیین خدا ندارد. اگر این گونه آیات قرآن، درست فهم و تبلیغ می‌شد، هر روز در کشورهای اسلامی، داعش‌های جدید سر بر نمی‌آوردند که خود را خلیفهٔ رسول‌الله (ص) بخوانند و به جنگ عالم و آدم بروند و ادیان را مخالف آزادی و حقوق بشر بشناسانند.

۳. یادداشت‌ها، ج ۱، ص ۲۰۸.

۴. «رَفَعَ عَنْ أُمَّتِي تَسَعَةً: مَا لَا يَغَامُونَ وَمَا لَا يَطِيقُونَ وَمَا اسْتَكْرَهُوا عَلَيْهِ وَمَا اضْطُرُّوا إِلَيْهِ وَالْحَقُّ وَالنَّسِيَانُ وَالطَّيْرَةُ وَالْحَسَدُ وَالْوَسْوَسَةُ فِي التَّفَكُّرِ فِي الْخَلْقِ». خصال، ص ۴۱۷؛ التوحید، ص ۳۵۳؛ تحف العقول، ص ۵۰؛ وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۲۹۵. حدیث رفع، هم شبهات موضوعی را در برمی‌گیرد و هم شبهات حکمی را؛ زیرا «ما» در «ما استکروهوا وما اضطروا وما لا یطیقون»

«موصوله» است و کسانی که آن را «فعل خارجی» می‌دانند، دلایل استواری اقامه نکرده‌اند. ر.ک: منهج الاصول، ج ۴، ص ۳۸؛ فوائداصول، ج ۳، ص ۳۴۴ و ۳۲۶؛ سیری کامل در اصول فقه، ج ۱۱، ص □□□.

۵. ر.ک: الحکمة المتعالیه، ج ۹، ص ۲۱۴.

۶. نگارنده درباره تأثیرات فرهنگ زمانه بر مفاهیم کلی و مصادیق آنها، در کتاب دیانت و عقلانیت (در آستانه نشر) به تفصیل سخن گفته است.

۷. جعفر شهری نویسنده طهران قدیم، در شرح عزاداری‌های مردم تهران در عصر قاجار و پهلوی اول، اعمالی را نقل می‌کند که شاید نتوان مصادیق‌هایی روشن‌تر از آن برای خشونت علیه خود پیدا کرد؛ از شمع‌آجین کردن خود تا ریختن اسید بر سر و گردن خویش برای یادآوری غل جامع در زمان اسارت امام سجاد(ع) و....

«دسته‌های قمه‌زن شب‌های هفتم تا دهم، کفن پوشیده و با حرکاتی مهیب زیر نور فانوس‌ها به حرکت درمی‌آمدند... جلو سر اطفالی که والدینشان برایشان نذر کرده بودند، توسط دلاکان مجرب، با چند حرکت کوچک تیغ، زخمی می‌شد... با شمشیر و قمه و قداره بر سر خود می‌زدند... همیشه در میانه کار عده‌ای از خود بی‌خود شده و گاهی موجب مرگ خود می‌شدند... در مراسم عاشورا، عده‌ای دست به کار اعمالی می‌شدند که ریشه و دلیل وجودی آن بر کسی معلوم نیست. یکی از این کارهای شکنجه‌آمیز، قفل‌آجین بود که این شخص از مدتی قبل بدن خود را با داروهای کرخ‌کننده بی‌حس نموده و قسمت‌هایی از بدن، از گردن به پایین را سوراخ کرده و از آنها قفل، نیزه، سیخ و میخ و امثال آن می‌گذرانید...»

جعفر شهری، نمونه‌هایی دیگر را نیز ذکر می‌کند که این قلم از نقل و یادآوری آن، معذور است!

بررسی یکی از مصادیق اجبار در دین ممنوعیت خروج زن از خانه آیا این بحث از مصادیق اجبار در دین است؟

اشاره:

خروج زن از خانه بدون اذن شوهر مسئله‌ای است مورد ابتلاء که جای بحث و گفت و گو دارد. آیا خروج زن از خانه بدون اذن شوهر حرام است؟ آیا زوج حق دارد در هر شرایطی زن را از خروج منع کند؟ آیا جلوگیری از خروج زن از خانه بدون اذن شوهر، می‌تواند از مصادیق اجبار در احکام شرعی دین قلمداد گردد؟ به نظر ما خروج از خانه بدون قیودی که ذکر خواهد شد و به طور مطلق حرمتی ندارد، و حرمت خروج از خانه مقید به دو قید است یکم: خلاف حق الاستمتاع زوج باشد. دوم: خلاف آرامش، مودت و رحمت در خانواده باشد که مفاد «لتسکنا الیها» (روم، ۲۱) است. در این نوشتار خروج از خانه را با قید اول (حق الاستمتاع زوج) بررسی می‌کنیم.





خروج مطلق زنان یا زنان شوهر دار؟

خروج زنان از خانه را در دو عنوان می‌توان مورد بحث و بررسی قرار داد:
۱. زنان بطور مطلق؛ ۲. زنان شوهردار بدون اذن شوهر.

الف: خروج زن از منزل به طور مطلق

در مورد اول از جهت فتوا منعی وجود ندارد و جواز آن ظاهراً اشکالی ندارد. سیره عملی از قبل از اسلام و در زمان حیات پیامبر ﷺ و بعد از او تاکنون چنین بوده است هر چند بعضی افراد، خلاف این سیره عمل کرده و زنان را در خانه حبس نموده باشند که اینها یا دچار بیماری بدبینی بوده‌اند یا تحت تأثیر بعضی از روایات جعلی یا برداشتهای زن ستیزانه بوده‌اند. پیامبر ﷺ بعضی از همسران خود را در جنگ‌ها همراه خود می‌برد و دیگر زنها برای کمک به مجروحان در جنگ حضور داشتند. همچنین در نماز جمعه و جماعات شرکت می‌کردند و مشاغلی داشتند که در کوچه و بازار همانند مردان خرید فروش می‌کردند.

البته عناوینی مثل تبرج و فساد یا عدم رعایت حجاب و بعضی از محرمات در هنگام خروج، مورد نهی است ولی همین عناوین خود دلیل بر جواز خروج از خانه است. بنابراین تبرج و فساد یا رعایت نکردن حجاب در میان مردان مورد نهی است نه صرف خروج از خانه. چنان که از «إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا» در آیه «وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَ لِيُظَاهِرُنَّ الْفَاحِشِينَ» معلوم می‌شود خروج و اختلاط با مردان به صورت تبرج و نشان دادن زینت حرام است نه هر خروجی پس خروج با وقار و رعایت موازین شرعی منعی ندارد. همچنین روایاتی که می‌گوید خروج از خانه بدون اذن شوهر جایز نیست دلالت دارد

بررسی ادله حرمت خروج زن از منزل بدون اجازه شوهر

الف: آیات

آیه «وَقَوْلِنِ فِي بُيُوتِكُمْ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ»^۳، ملاک و مستند قرار گرفته و گفته شده به همان ملاکی که خروج از خانه برای همسران پیامبر حرام بوده برای دیگر زنان نیز حرام است. این آیه و آیات قبل آن از آیه ۲۸ حاوی دستورالعمل‌هایی برای همسران پیامبر ﷺ است در آیه ۲۸ و ۲۹ خطاب به پیامبر اکرم است که به همسران بگو: «اگر می‌خواهید اهل دنیا و زینت آن باشید بیاید تا من شما را به احسن وجه طلاق بدهیم ولی اگر می‌خواهید با خدا و رسول او باشید خداوند اجر شما را خواهد داد.»^۴ آیه ۳۰ و ۳۱ خطاب به خود همسران پیامبر ﷺ است: «شما به جهت موقعیتی که دارید اگر گناهی مرتکب شدید عذاب آن دو چندان است همچنانکه اگر مطیع خدا و رسولش باشید و عمل صالح انجام دادید اجر و ثواب شما دو برابر خواهد بود.»^۵ در آیه ۳۲ موقعیت اجتماعی آنها را گوشزد می‌کند. «ای زنان پیامبر شما به جهت موقعیت خاصی که دارید مانند دیگر زنان نیستید البته اگر تقوی داشته باشید. با صدای نازک و کرشمه سخن نگویید تا کسانی که دلی ناپاک دارند در شما طمع نکنند بلکه متین و باوقار سخن بگویید یعنی شخصیت و موقعیت خود را حفظ کنید.»^۶ و در ادامه در آیه ۳۳ نحوه خروج از خانه را برای آنها بیان می‌کند: «و در خانه‌هایتان بمانید و در خروج مانند جاهلیت اولی متبرجا از خانه خارج نشوید»^۷ کسانی که موقعیت اجتماعی خاصی دارند مثل همسری پیامبر، باید یک محدودیت‌هایی را رعایت کنند».

تحلیل و بررسی آیات

مفسران در باره زمان «جاهلیت اولی» اختلاف نظر دارند، ولی زمان آن مهم نیست و آنچه در این آیه شریفه مدنظر خداوند است نوع و کیفیت خروج از خانه است که در زمان جاهلیت اولی، یا همسران بزرگان و رهبران جامعه و ثروتمندان به صورت تبرج گونه از منزل خارج می‌شدند تا برای دیگران خودنمایی کنند، یا عموم زنان چنین بوده‌اند که خود را آراسته و برای خودنمایی و ارائه دادن خود، از خانه خارج می‌شدند. «تبرج» در لغت، جلوه‌گری و نمایان شدن است؛ به برج نیز، برج گفته می‌شود چون در بین دیگر ساختمانها نمایان و بلندتر است. خداوند به زنان پیامبر ﷺ دستور می‌دهد که باید عفت داشته باشید و از خودنمایی و تبرج و نشان دادن سر و گردن خود به دیگران خودداری کنید. امر به قرار گرفتن در خانه و عدم خروج از آن، کنایه است یعنی متبرجا به قصد معصیت خارج نشوید. چنانچه جمله «لَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى» دلالت دارد یعنی اینگونه خارج نشوید نه اینکه نهی خروج از

بر جواز خروج از خانه. چون این روایات خروج بدون اذن را جایز نمی‌داند ولی برای خروج با اذن برای زن شوهردار و زنان بی‌شوهر اشکالی نمی‌داند و اگر در بعضی از روایات تصریح شده «فاحسبوا نساءکم» و یا بعضی از روایات به دلالت التزامی دلالت بر حبس داشته باشند، این گونه روایات قابل اعتنا نیستند. این روایات^۸ اگر از جهت سند و متن اشکالی نداشته باشند و متضاد یا آیات قرآن نباشند، حمل بر توصیه‌های اخلاقی و استحباب و یا کراهت می‌شود و اگر متضاد با قرآن باشند قابل عمل کردن نیستند. مرحوم صاحب وسائل بابی را تحت عنوان «باب استحباب حبس المرأة» عنوان کرده و چند روایت را نقل می‌کند که از عنوان باب معلوم می‌شود ایشان نیز این روایات را حمل بر استحباب نموده است.

ب: خروج زن شوهردار از خانه بدون اجازه شوهر

اما در مورد دوم یعنی حرمت خروج زن شوهردار از خانه بدون اذن شوهر، این موضوعی است که باید مورد بررسی بیشتر قرار گیرد زیرا هم روایات زیادی در کتب روانی نقل شده و هم مورد فتوا بوده است. همین روایات و فتوایی که بر اساس این روایات صادر شده منشأ این توهم گردیده که حق زن رعایت نشده و در اسلام زن زندانی مرد است! لذا لازم دیدیم این موضوع را مستقلاً مورد بررسی قرار دهیم تا معلوم شود حکم اسلام در این مورد چیست آیا مرد می‌تواند زن را محدود کند و مانع خروج او از خانه شود؟ یا این حکم مقید به قید است، یعنی خروج از خانه مستقلاً موضوعیت ندارد بلکه تابعی از حق استمتاع مرد است که در چارچوب قرارداد ازدواج تنظیم شده و زن در مقابل آنچه گرفته به مرد تفویض کرده است. لذا بعضی از فقها خروج از خانه را بدون اذن شوهر جایز شمرده‌اند ولی قید «مگر اینکه با حقوق زوج منافات داشته باشد» را اضافه کرده‌اند. بنابراین نظریه، زن با رعایت حق مرد برای خروج از خانه آزادی کامل دارد مخصوصاً که می‌تواند در قرارداد ازدواج هم شرط کند که می‌تواند از منزل خارج شود.

آیت الله صانعی:

طبق فرموده خود معصومین ﷺ

روایاتی که

مخالفت با قرآن داشته باشد

از ما نیست.

اگر ما آن معنایی که

دیگران کرده‌اند بپذیریم،

با مضامینی که در برخی از آیات

هست ناسازگار است؛

بنابراین بعید نیست که

بگوییم منظور از منع از خروج،

خروجی است که با حق استمتاع

مرد یا با مودت و سکون و آرامش

در تقابل و تضاد باشد

و قطعاً مراد،

مطلق خروج نمی‌باشد.



خانه به صورت مطلق صادر شده باشد به این معنا که زنان پیامبر باید در خانه زندانی باشند و به هیچ وجه از خانه خارج نشوند. برداشت از آیه که «زنان پیامبر نباید از خانه خارج شوند» خلاف عقل، سیره پیامبر و بعد از ایشان سیره مسلمین و زنان پیامبر است. مطابق شواهد تاریخی، در زمان حیات پیامبر زنان او با دیگر زنان و خویشان خود مراد داشته‌اند و در جامعه حاضر می‌شدند و همراه پیامبر در جنگ‌ها و سفرها شرکت می‌کردند. پیامبر هیچ گاه زنان خود را از بیرون رفتن از خانه برای حاجات ضروری منع نکرده و آنچه مورد نهی بوده خروج تبرجی است و خودنمایی کردن؛ چون این نوع خروج، باعث آزار خدا و رسول اوست. بنابراین برداشت مطلق از آیه مبنی بر عدم جواز خروج از منزل نه تنها مخالف فهم پیامبر از آیه شریفه و سیره اوست بلکه مخالف دیگر آیات مخصوصاً با «عاشروهن بالمعروف» است که در قرآن در موارد متعددی روی آن تأکید شده است.

نکته دیگر فهم و برداشت مسلمانان در عصر نزول آیات است. اگر مراد شریعت حرمت خروج زنان از خانه بدون هیچ قیدی بود، آنان به آن عمل کرده و هیچ زنی خارج از خانه دیده نمی‌شد، در حالی که چنین نیست و حضور آنان در خارج خانه بسیار گزارش شده است.

معاصرین و تمسک به آیه برای حرمت خروج از خانه

بیشتر کسانی که به عدم جواز قضاوت و وکالت زنان فتوا داده‌اند به این آیه نیز تمسک کرده‌اند به جهت اینکه بحث ما خروج از خانه است. به جهت پرهیز از طولانی شدن بحث به نقل به دو سه مورد اکتفا می‌نماییم چون استدلال‌ها و برداشت‌ها همه یکسان است.

۱. مرحوم آیت الله گلپایگانی در کتاب القضاء به عنوان دلیل سوم بر اینکه زنها نمی‌توانند قاضی باشند می‌نویسد: «دلیل سوم بر اینکه زن نمی‌تواند قاضی باشد قول خداوند است «و قرن فی بیوتکن» زنها باید در خانه‌هایشان قرار داشته باشند. تصدی زن در امر قضاوت مستلزم خروج از خانه است و اینکه صدای او را مردان نامحرم بشنوند و دیگر اموری که در شرع از آن نهی شده است.»^۸

۲. مرحوم امام خمینی خروج زن از خانه را بدون اذن شوهر مطلقاً حرام می‌داند. ایشان در کتاب تحریر الوسیله، در مقام بیان حقوق زوج می‌نویسد:

«برای هر یک از زوجین برطرف دیگرش حقی است که قیام به آن واجب است اگر چه حق زوج اعظم است و از حق مرد بر زن این است که او را اطاعت کند و معصیت او را ننماید و از خانه اش بدون اذن او بیرون نرود ولو اینکه بخواهد نزد اهل خودش برود حتی اگر



آیت الله منتظری پس از اینکه عملاً با مسائل حکومتی مواجه شد نظرش در بسیاری از مسائلی که در دروس ولایت فقیه بیان کرده بود عوض شد. (همچنان که مرحوم امام پس از انقلاب و مواجه شدن با مسائل حکومتی نظرشان در بسیاری از مسائل از جمله حضور زنان در مناصبی چون امر قضا عوض شد).^۹ چنان که گفته شد در باب قضا به جهت اینکه قضاوت مستلزم خروج از خانه می‌شود فتوا به عدم جواز قضاوت زن داده شده است. عالمان ذکر شده در جمع بندی چگونگی استدلال به آیه **«و قرن فی بیوتکن»** چند مرحله را طی کرده اند.

۱. به ظاهر آیه و الفاظ آن تمسک کرده‌اند و گفته‌اند مفاد آیه «و قرن فی بیوتکن» یعنی زندهای پیامبر باید در خانه‌هایشان باشند و خروج از خانه حرام است.
۲. به الغای خصوصیت و اشتراک در فساد، حکم در آیه را عام دانسته و خروج از خانه را برای همه زنان حرام دانسته‌اند.
۳. زن نمی‌تواند متصدی امر قضاوت یا ولایت یا وکالت در مثل مجلس شورا شود چون مستلزم خروج از خانه است که حرام می‌باشد. (البته به ضمیمه دیگر موارد مثل استماع صوت، اختلاط با مردان، تبرج و دیگر موارد که چون موضوع بحث ما خروج از خانه است به این امور نمی‌پردازیم.)

تأمل در استدلال به آیه

اولاً آیه مخصوص به همسران پیامبر است. دوم اینکه آیه در مورد خودش یعنی شأن نزول که همسران پیامبر است، دلالتی

بر عبادت پدر و یا در عزای او باشد بل در احادیث وارد شده که در صدقه و هبه و نذر در مال خودش حقی ندارد مگر با اذن شوهرش، مگر در حج یا زکات واجب یا نیکی به پدر و مادر یا کمک به خویشان خود.^۹

شارحان تحریرالوسیله امام خمینی عموماً برای حرمت خروج از خانه آیه **«و قرن فی بیوتکن»** را همراه با روایاتی با همان برداشت و نحوه استدلال ذکر کرده‌اند.

۳. مرحوم آیت الله خویی نیز خروج زن را بدون اذن شوهر مطلقاً جایز نمی‌داند، زیرا معتقد است جواز خروج از خانه متوقف بر اذن است به جهت اطلاق روایاتی که خروج زن از خانه را متوقف بر اذن شوهر می‌داند گرچه منافاتی با حق استمتاع نداشته باشد.^{۱۰}

۴. همچنین مرحوم آیت الله منتظری در کتاب **دراسات فی ولایت الفقیه** به عنوان دلیل چهارم بر عدم جواز تصدی زن در امر ولایت و قضاوت این آیه را برای تأیید ذکر می‌کند:

«از جمله ادله ای که دلالت دارد بر عدم جواز تصدی امر ولایت و قضاوت توسط زنان این آیه است. اگر زن عهده دار مقام حکومت و قضاوت شود ایجاب می‌کند که از منزل خارج شود و با مردان اختلاط و برخورد داشته باشد و صدای او را مردان نامحرم بشنوند و لوازم دیگری که مطابق شئون زن نیست و اصحاب پیامبر عایشه را پس از شرکت در جنگ جمل با استفاده از همین آیه مورد سرزنش و انتقاد قرار دارند؛ خلاصه اینکه این آیه جهت تأیید عدم جواز تصدی زنان صلاحیت دارد.»^{۱۱}

■ پیامبر ﷺ بعضی از همسران خود را در جنگ‌ها همراه خود می‌برد و دیگر زنها برای کمک به مجروحان در جنگ حضور داشتند. همچنین در نماز جمعه و جماعات شرکت می‌کردند و مشاغلی داشتند که در کوچه و بازار همانند مردان خرید فروش می‌کردند. البته عناوینی مثل تبرج و فساد یا عدم رعایت حجاب و بعضی از محرّمات در هنگام خروج، مورد نهی است ولی همین عناوین خود دلیل بر جواز خروج از خانه است. بنابراین تبرج و فساد یا رعایت نکردن حجاب در میان مردان مورد نهی است نه صرف خروج از خانه.

■

لا تبرجن الجاهلیة الاولى» است، گفته اند: قضاوت زنان مستلزم اموری است که شرعاً جایز نیست از جمله خروج از خانه و اختلاط با مردان، همچنین شنواندن صدایشان به مردان و مجادله کردن با آنها و دیگر امور که در شرع از آن نهی شده است. چنانچه اصحاب، عایشه را به همین آیه سرزنش کردند که از خانه خارج شد و به بصره رفت؛ لکن ممکن است در پاسخ این استدلال و برداشت گفته شود که مخاطب این آیه فقط همسران پیامبرند به جهت خصوصیتی که اختصاص به آنها دارد چنانچه آیه قبلی به این مطلب اشاره دارد. «یا نساء النبی لستن کاحد من النساء» ای همسران پیامبر شما همانند دیگر زنان نیستید. و اینکه اختلاط با مردان و گفتگو کردن با آنها با حفظ و مراعات مصالح و احکام شرعی منافاتی با شرع مقدس اسلام ندارد. مضافاً به اینکه قبول این استدلال و برداشت، منجر به حصر و زندانی شدن زنان در خانه و حرمت تصدی هر امر اجتماعی می‌شود که چنین حکمی ممتنع و مخالف با سیره روشن و آشکار اسلامی است چون زنان در زمان پیامبر اکرم در مسائل اجتماعی شرکت می‌کردند مثل حضور در جبهه‌های جنگ برای پرستاری از مجروحان؛ و یا اشتغال به کار و تجارت داشتند.^{۱۳}

آنچه مرحوم آیت الله اردبیلی برای رد استدلال به آیه شریفه آورده اند:

۱. اینکه آیه اختصاص به همسران پیامبر دارد به جهت خصوصیتی که داشته اند،

بر خانه نشینی و خارج نشدن از خانه این گونه که برخی فقها برداشت کرده اند، ندارد. چه اینکه بر خانه نشینی دیگر زنان دلالت داشته باشد. سوم اینکه آنچه حرام است خروج از خانه متبرجاً و برای فساد است نه هر خروجی، بلکه به نظر ما نسبت دادن چنین حکمی به خداوند تشریح است.

نکته دیگر اینکه: کسانی که با الغای خصوصیت آیه را عام فرض کرده‌اند و حکم آن را شامل همه زنان دانسته‌اند در استدلال آنها مغالطه‌ای آشکار است هر چند خود متوجه نبوده اند. وجه اشتراک بین همسران پیامبر و دیگر زنان را فساد و تبرج گرفته‌اند و با الغای خصوصیت یعنی شأن نزول آیه که زنان پیامبر هستند نتیجه گرفته و گفته‌اند پس فساد و تبرج و خروج از خانه برای همه زنان حرام است تا بگویند قضاوت آنها چون مستلزم خروج از خانه است نیز حرام است. در حالی که خروج از خانه اعم از فساد و تبرج است.

همان طور که بیان کردیم در این استدلال مغالطه است تبرج و فساد برای همه زنان حرام است ولی فساد با خارج شدن از خانه و یا خطبه خواندن یا قضاوت و وکیل مجلس شدن چه ارتباطی با هم دارند؟ آیا هر زنی که خطبه خواند یا وکیل شد تبرج و فساد کرده است؟!

تحلیل آیت الله اردبیلی از آیه

آیت الله اردبیلی در خصوص تصدی زنان در امر قضاوت نظر مثبت دارد. ایشان در پاسخ کسانی که به این آیه استدلال کرده‌اند در کتاب القضاء چنین می‌نویسد:

«از جمله ادله ای که به عدم جواز تصدی زنان در امر قضاوت به آن استدلال کرده‌اند آیه «و قرن فی بیوتکن و



۲. اختلاط با مردان با حفظ مصالح و احکام شرعیه اشکالی ندارد،
۳. قبول این برداشت و استدلال منجر به زندانی شدن زنان می‌شود که با سیره پیامبر و مسلمین منافات دارد، غیر از اینکه چنین حکمی ممتنع است.

در نتیجه

آیه مبارکه که مورد استناد برای عدم جواز خروج از خانه و عدم جواز تصدی زنان مثل قضا و دیگر مناصب اجتماعی قرار گرفته چنین دلالتی ندارد، و نمی‌توان حرمت خروج از خانه را با آن اثبات کرد تا عدم جواز قضاوت و سایر موارد را بر اساس آن غیر جایز دانست. به جهت اینکه:

۱. آیه حتی در مورد شأن نزول خودش که همسران پیامبر است دلالت بر حرمت خروج از خانه به طور مطلق ندارد، چه این که شامل دیگر زنان نیز بشود؛
۲. فتوا به حرمت خروج از خانه به صورت مطلق و نسبت دادن به خداوند به تشریح نزدیکتر است تا شرع؛
۳. فتوای به حرمت خروج زنان به استناد این آیه به صورت مطلق، خلاف عقل و سیره خود پیامبر ﷺ و همسران ایشان و ائمه علیهم‌السلام و مسلمین است؛
۴. آنچه حرام است خروج تبرّجی و برای فساد است نه هر خروجی؛
۵. چنین برداشتی از آیه مخالف بسیاری از آیات از جمله «و عاشروهن بالمعروف»، و «جعل بینکم الموده و الرحمه» بوده، همچنین مخالف مفاد قرارداد ازدواج است، در صورتی که مرد شرط نکند و با آزادی مطلق انسان نیز منافات دارد؛
۶. با قاعده لا حرج و قاعده لا ضرر تضاد دارد چون ممکن است موجب ضرر معنوی و اقتصادی به زن بشود.

ب: روایاتی برای عدم جواز خروج زن از خانه

به روایاتی برای عدم جواز خروج زوجه از خانه بدون اذن زوج استدلال شده است از جمله:

۱. امام باقر فرموده:

«زنی نزد پیامبر گرامی آمد و از حقوق مرد بر گردن زن سوال کرد، حضرت فرمود: اینکه زن باید فرمان او را ببرد و از او نافرمانی نکند و از اموال مرد صدقه ندهد مگر به اذن او و روزه مستحبی نگیرد مگر به اذن او و مانع استمتاع او نشود اگرچه سوار بر مرکب باشد و بدون اذن او از خانه خارج نشود و اگر بدون اذن خارج شد گفت: ملائکه رحمت به او لعن می‌کنند تا به خانه بازگردد. آن زن سوال کرد چه کسی بیشترین حق را بر مرد دارد؟ فرمود: پدرش چه کسی بیشترین حق را بر زن دارد فرمود: شوهرش. سوال کرد آیا حق من



«تبرّج» در لغت،

جلوه‌گری و نمایان شدن است؛

به برج نیز، برج گفته می‌شود

چون در بین دیگر ساختمانها

نمایان و بلندتر است.

خداوند به زنان پیامبر علیهم‌السلام

دستور می‌دهد که

باید عفت داشته باشید

و از خودنمایی و تبرّج

و نشان دادن سر و گردن خود

به دیگران خودداری کنید؛

جمله (لَا تَبْرَجْنَ تَبْرَجَ الْجَاهِلِيَّةِ

الْأُولَى) دلالت دارد بر این که

این گونه خارج نشوید

نه اینکه نهی خروج از خانه

به صورت مطلق

صادر شده باشد.

مثل حق اوست فرمود: خیر حتی از صد حق که مرد دارد زن یکی ندارد.^{۱۴}

این روایت می‌گوید زنان یک صدم حق مرد را هم ندارند در حالی که با آیه «وَلَهُنَّ مِثْلُ الَّذِي عَلَيْنَ بِالْمَعْرُوفِ» سازگار نیست، چرا که آیه می‌فرماید حق زن و مرد مثل هم می‌باشد.
۲. امام صادق علیه السلام فرمود:

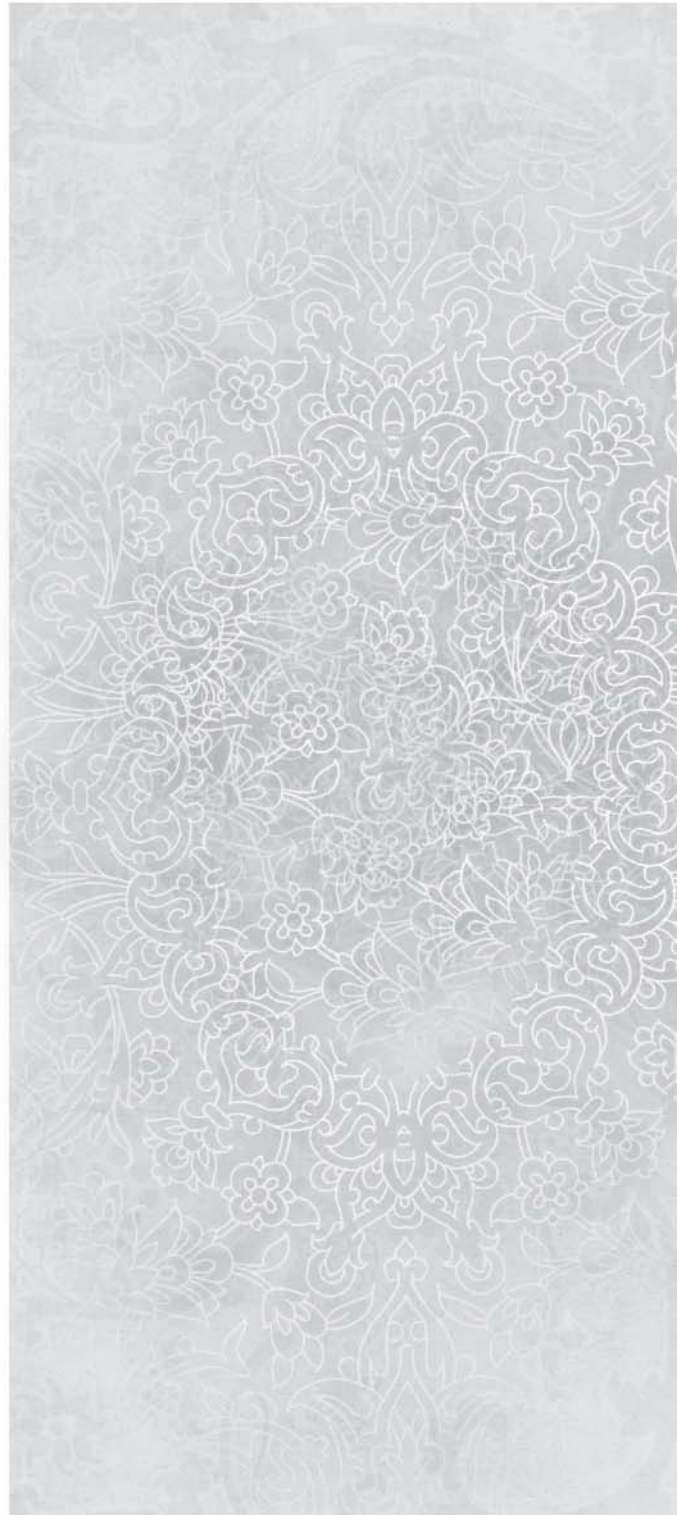
«زنی آمد خدمت پیامبر اکرم و سوال کرد: حق زوج بر زن چیست؟ فرمود: خیلی زیاد است. آن زن گفت بعضی از آن را بیان کنید. فرمود: زن نمی‌تواند بدون اذن شوهر روزه مستحبی بگیرد و نباید از خانه او خارج شود و بر زن است که خود را با بهترین عطرها معطر کند و بهترین لباسهایش را بپوشد و به بهترین وجه خود را زینت کند و هر صبح و عصر خود را به شوهر عرضه بدارد. حقوق مرد خیلی بیشتر از این است.»^{۱۵}

۳. علی بن جعفر از قول برادرش امام باقر علیه السلام روایت کرده که: «سوال نمودم از برادرم که آیا زن حق دارد بدون اذن شوهر از خانه خارج شود؟ امام فرمود: خیر. باز سوال کردم آیا می‌تواند بدون اذن شوهر روزه بگیرد؟ امام فرمود: اشکالی ندارد.»^{۱۶}

۴. امام صادق علیه السلام فرمود: «مردی از انصار در دوران پیامبر به سفر رفت و با همسرش پیمان بست تا آمدن شوهر از خانه خارج نشود. امام صادق فرمود: پدر زن بیمار شد، زن کسی را فرستاد نزد رسول الله تا اجازه عبادت از پدرش به او بدهد. آن حضرت صلی الله علیه و آله فرمود: نه در خانه بنشین و فرمان بردار شوهرت باش. این دستور بر زن سنگین آمد، دوباره کسی را فرستاد تا اجازه بگیرد، باز پیامبر فرمود: در خانه بمان و از شوهرت اطاعت کن. امام صادق علیه السلام فرمود: پدرش از دنیا رفت. باز قاصدی را فرستاد نزد پیامبر که پدرم فوت نموده است. آیا اجازه می‌دهی به نماز او شرکت کنم؟ رسول خدا فرمود: نه در خانه بنشین و از شوهرت اطاعت کن، پدر آن زن به خاک سپرده شد و پیامبر به آن زن پیام فرستاد که خداوند تو و پدرت را به جهت فرمانبرداری از شوهر مورد لطف و غفران قرار داد.»^{۱۷}

این روایت از یک جریان خاصی که بین زن و شوهر مثل تعهد واقع شد خبر می‌دهد شرایط و ویژگی خاصی که برای ما معلوم نیست لذا نمی‌توان حکم کلی در تمام موارد از آن استفاده کرد. شاید تاکید پیامبر بر تعهد به عهد است که زن نباید عهد خود را با شوهر بشکنند

۵. امام صادق از پدران خود نقل کرد که: «پیامبر از خارج شدن زن از خانه بدون اذن شوهر نهی



فرمود و گفت اگر چنین کند تمام فرشتگان آسمان و هر جن و انسی که بر او می‌گذرد او را نفرین می‌کنند تا به خانه بازگردد.^{۱۸}

ع- رسول خداوند در وصیت خود به حضرت علی فرمود:

«یا علی نماز جمعه و جماعت و اذان و اقامه و عیادت مریض و تشییع جنازه و هروله در صفا و مروه و استعمال حجر و سرتراشیدن و قضاوت برای زنان نیست و زن مورد مشورت واقع نمی‌شود، ذبح نمی‌کند مگر در ضرورت. تلبیه را بلند نمی‌گوید، در قبرستان حاضر نمی‌شود، گوش به خطبه نمی‌دهد، خودش اقدام به ازدواج نمی‌کند و نباید از خانه شوهر بدون اذن او خارج شود و اگر خارج شود خدا و جبرائیل و میکائیل او را لعن می‌کنند. از اموال شوهر چیزی به کسی نمی‌دهد مگر به اذن شوهر. نباید بخوابد در حالی که زوج او از او ناراحت و غضبناک باشد اگر چه به زن ظلم کرده باشد.»^{۱۹}

۷. حضرت علی فرمود:

«من و فاطمه بر پیامبر وارد شدیم پیامبر را در حال گریه شدید یافتیم، گفتم پدرم و مادرم فدایتان باد چه چیزی باعث گریه شما شده است. فرمود شبی که به معراج رفتم زنان از امتم را در عذاب سخت دیدیم به حالشان گریستم پس شرح حال این زنان را بیان داشت تا اینجا که آنانی که به پا آویخته بودند زنانی بودند که بدون اذن شوهر از خانه خارج می‌شدند.»^{۲۰}

۸. امام صادق فرمود:

«پیامبر فرموده هر زنی که بدون اذن شوهر از خانه خارج شود حق نفقه ندارد تا برگردد.»^{۲۱}

بررسی روایات:

به هیچ کدام از این روایاتی که نقل کردیم و بعضی از فقها به آنها استناد کرده‌اند نمی‌توان برای حرمت و عدم جواز خروج از خانه بدون اذن شوهر به طور مطلق استدلال کرد. بعضی از موارد نقض و اشکالاتی که به این روایات وجود دارد را به خلاصه اشاره می‌کنیم:

الف. به جز دو روایت مثل روایت سکونی از امام صادق و روایت محمد بن مسلم از امام باقر (روایت ۵)، مابقی از جهت سند مورد اشکال است و با صرف نظر از سند و با فرض اینکه سند همه هم صحیح باشند، به جهت اشکالات زیادی که دارند، قابل استناد نیستند.

ب. این روایات مشتمل بر واجب، مستحب یا حرام و مکروه است لذا نمی‌توان به صرف اینکه مواردی مثل خروج از خانه بدون اذن شوهر یا اطاعت و عدم عصیان و... آمده است حمل بر وجوب یا عدم جواز نمود بلکه باید سراغ دیگر ادله و قواعد و

مفاد قرارداد ازدواج رفت. پس این روایات از این جهت نیز مورد مناقشه بوده و مستقلاً قابلیت استناد ندارند. مرحوم آیت الله خونساری در جامع المدارک (ج ۴ ص ۴۳۵) پس از نقل بعضی از روایات می‌نویسد: «این روایات مشتمل بر حقوق واجب و غیر واجب است مثلاً این جمله در روایت محمد بن مسلم که می‌گوید «ان تطعه و لا تعصیه» شامل همه موارد می‌شود در حالی که خیلی از موارد است که اطاعت و عصیان معنا ندارد مثل شستن لباس پختن نان و سایر حوائج روزمره. یا آنچه در ذیل روایت آمده «و لا من کل ماء واحدة» از هر صد حق یکی را زن ندارد، یا آنچه در روایت عمرو بن جبیر آمده که «و علیها ان تطیب» بر زنان هست که خود را معطر کنند در حالی که سیره زنان مومن غیر از این است. و آنچه در خبر ابی بصیر آمده که زن حق خوابیدن ندارد در حالی که زوج از او ناراحت باشد ولو مرد ظالم باشد آنیز دارای اشکال است.»

ج. برخی از روایاتی که لعن‌های متعدد در آن ذکر شده، حرمت و عدم جواز را استفاده کرده‌اند مثلاً در روایت محمد بن مسلم آمده: «و ان خرجت بغیر اذنه لعنتها ملائكة السماء و ملائكة الارض

و ملائكة الغضب و ملائكة الرحمة حتی ترجع الی بیتها» اینان گفته‌اند اگر خروج از خانه بدون اذن حرام نبود، مستحق این همه لعن نبود. در پاسخ به این برداشت و نظر می‌گوییم: اولاً صرف ذکر لعن نمی‌تواند حاکی از حرمت و عدم جواز باشد مگر در موردی که حق استمتاع زوج ضایع شود چنانچه در همین روایت آمده «لا تمنعه نفسها و ان کانت علی ظهر قتب». و ثانیاً صاحب حدائق با اینکه به اخبار و ظواهر آن عنایت دارد در ذیل روایاتی که مربوط به جماع است و می‌گوید: «ملعون است کسی که آن را در شرایط خاصی مثل رو به قبله انجام دهد»، می‌نویسد: «ما تضمنه الخبر من لعن فاعل ذلك محمول علی تأکید الکراهة کا وقع مثله فی الأخبار کثیراً فلا ضرورة إلی حمل الخبر علی ما يستلزم محرماً غیر ما ذکرنا ارتکبه فی الوسائل (حدائق، ج ۲۳، ص ۱۳۴)؛ لعن در این خبر و اخبار بسیاری مثل این خبر فراوان است و حمل بر کراهت شدید می‌گردد و ضرورتی ندارد که حمل بر حرام شود و نمی‌توان گفت چون لعن دارد پس دلالت بر حرمت می‌کند چنانچه این کار را صاحب وسائل انجام داده است.»

د. برخی معتقدند از تکرار حقوق مذکور در روایات ذکر شده، می‌توان وجوب انجام و حرمت ترک را استفاده کرد. در پاسخ می‌گوییم: تکرار یک مطلب در روایات بسیار، اجمالاً می‌رساند که چنین مطلبی در زمان ائمه علیهم‌السلام مطرح بوده و نزدیک به یقین چنین مطلبی از امام علیه‌السلام صادر شده است ولی حرمت یا وجوب را نمی‌رساند. در بیشتر این روایات عنوان حق زوج و زوجه آمده و حق اعم از واجب و مستحب است.

ه. در بعضی از این روایات مثل روایت سکونی (روایت هشتم) خروج از خانه را موجب سلب حق نفقه زن دانسته در حالی که

سلب نفقه در نشوز زن متصور است و قطعاً می‌دانیم که هر خروجی از منزل، نشوز و عدم تمکین و ضایع شدن حق استمتاع زوج نیست بلکه تحقق نشوز به عدم امکان استمتاع برای مرد است.

و. امر به اطاعت و عدم عصیان که خروج از خانه یکی از مصادیق آن است در دایره قرارداد ازدواج است و آنچه از مفاد ازدواج برمی‌آید، تنها موردی که زن باید اطاعت کند، در رعایت حق استمتاع مرد است و الا باید گفت بین همسر و برده و کنیز هیچ تفاوتی نیست در حالی که خدمت در خانه حتی شیر دادن به فرزند از وظایف زن نیست و لازم نیست زن در این امور از مرد اطاعت کند و می‌تواند در صورت انجام، اجرت هم دریافت نماید. ز. در بین این روایات، روایت عبدالله بن سنان از امام صادق (روایت ۱ باب ۹۱) در مورد داستان مردی است که به مسافرت رفته و از زن خود خواسته از خانه بیرون نرود، پدر زن پیامبر می‌شود کسی را خدمت پیامبر می‌فرستد تا اجازه بگیرد. پیامبر اجازه نمی‌دهد، پدر زن فوت می‌کند و باز هم از پیامبر اجازه می‌خواهد به نماز و عزای پدر شرکت کند و پیامبر اجازه نمی‌دهد. این روایت از یک جریان خاصی که بین زن و شوهر مثل تعهد میان دو نفر خبر می‌دهد و شرایط و ویژگی خاصی که بین آن زن و مرد وجود داشته است؛ لذا نمی‌توان این روایت را ملاک کلی برای احکامی مثل حرمت خروج از خانه بدون اذن شوهر قرار داد و مثل شرطی است که زن هنگام امضای قرار داد ازدواج پذیرفته باشد. می‌توان گفت پیامبر به خود اجازه نمی‌داده است قرارداد میان زن و شوهر را فسخ نماید.

بنابراین خروج متعارف زن از خانه بدون اذن شوهر اشکال ندارد مگر اینکه حق استمتاع شوهر ضایع شود و یا در عقد قرارداد ازدواج مرد شرط کرده و زن قبول نموده باشد که بدون اذن از خانه خارج نشود و الا اگر قرارداد ازدواج بدون هیچ قید و شرطی اجرا شد مرد چنین حقی ندارد و نمی‌تواند زن را در خانه حبس کند. همچنین است اگر زن در عقد شرط کرد برای کار یا تجارت، ساعات معینی را از خانه خارج شود و مرد پذیرفت، حق مخالفت ندارد. اینکه قید متعارف را اضافه کردیم چون در موارد اختلاف ممکن است زن و شوهر با هم عناد داشته باشند؛ مثلاً شوهر بگوید تمامی ۲۴ ساعت باید آماده باشی تا حق من ضایع نشود و حتی یک لحظه خروج از خانه باعث ضایع شدن حق من است! در موارد اختلاف به عرف و آنچه متعارف است رجوع می‌شود.

نظر آیت الله صانعی

آیت الله صانعی پس از بیان احادیثی که ذکر کردیم؛ در مباحثی که در باره حقوق زوجین داشته‌اند می‌فرماید:
«طبق فرموده خود معصومین (علیهم‌السلام) روایاتی که مخالفت

با قرآن داشته باشد از ما نیست. اگر ما آن معنایی که دیگران کرده‌اند بپذیریم، با مضامینی که در برخی از آیات هست ناسازگار است؛ بنابراین بعید نیست که بگوییم منظور از منع از خروج، خروجی است که با حق استمتاع مرد یا با مودت و سکون و آرامش در تقابل و تضاد باشد و قطعاً مراد، مطلق خروج نمی‌باشد و گواه بر این مطلب موثقه سکونی است که چنین زنی را ناشزه به حساب آورده است. به عقیده ما این حق (اجازه خروج از خانه به دست مرد) در صورتی برای زوج ثابت است که منافاتی با حق استمتاع داشته باشد نه اینکه به نحو مطلق زوج این حق را داشته باشد.»^{۲۲}

پانوشته‌ها:

۱. نور، ۳۱.
۲. کافی ج ۵ ص ۵۳۵. وسائل الشیعة، ج ۲۰، ص: ۶۵-۶۶-۶۷.
۳. احزاب، ۳۳.
۴. احزاب، ۲۸-۲۹.
۵. احزاب، ۳۰-۳۱.
۶. احزاب، ۳۲.
۷. احزاب، ۳۳.
۸. کتاب القضاء، ص ۴۷.
۹. تحریر، ج ۲، ص ۳۰۳.
۱۰. موسوعة الإمام الخوئی، ج ۲۸، ص: ۷۰.
۱۱. دراسات فی ولایة الفقیه، ج ۱، ص ۳۵۲.
۱۲. در رابطه با حقوق زن و مرد می‌توان به مسائل: ۲۶۱۲-۲۶۱۵ و ۲۶۲۲ و ۲۶۲۴ توضیح المسائل، رساله استفتاءات، ج ۳، ص: ۴۰۳ و رساله حقوق آیت الله منتظری مراجعه کرد.
۱۳. فقه القضاء، ج ۱، ص: ۹۳.
۱۴. وسائل، ج ۲، باب ۷۹، ص ۱۵۸.
۱۵. وسایل، ج ۲۰، باب ۷۹، ص ۱۵۸.
۱۶. وسایل، ج ۲، ص ۱۵۹، باب ۷۹، روایت ۵.
۱۷. وسائل، ج ۲۰، ص ۱۷۵.
۱۸. وسائل، ج ۲۰، ص ۲۱۱، باب ۱۱۷، ج ۵.
۱۹. وسائل، ج ۲۰، ص ۱۱۲، باب ۱۱۷، ج ۶.
۲۰. وسائل، ج ۲۰، ص ۲۱۳، باب ۱۱۷، ج ۷.
۲۱. وسائل، ج ۲۱، باب ۶۰، ص ۵۱۷.
۲۲. از دروس حقوق زوجین، سال ۷۶.



گزارش از یک تحقیق:

شیوه‌های تبلیغ غیرمستقیم دین



حسن ملک زاده (پدرم)
(محقق و نویسنده)

ضرورت‌ها و اهداف تحقيق

۱. فراوانی تبلیغ مستقیم: فراوانی تبلیغ مستقیم از چند جهت به سیاست تبلیغ دین آسیب می‌زند:

الف - دلزدگی به اصل تبلیغ: با توسعه امکانات تبلیغی و افزایش تبلیغات مخاطبان نسبت به اصل تبلیغ دلزدگی پیدا کرده‌اند.

ب - کاهش تأثیر یا عدم آن: با فراوانی تبلیغ مستقیم اثرگذاری آن کاهش یافته یا از بین می‌رود.

۲. تنوع طلبی مخاطبان: ارضای حس تنوع طلبی مخاطبان نسبت به تبلیغ دینی موجب می‌شود تبلیغ دینی از تنوع برخوردار باشد. در این میان تبلیغ غیر مستقیم با گستردگی که به امر تبلیغ می‌دهد، تنوع بسیاری را به تبلیغ می‌دهد و می‌تواند حس تنوع طلبی مخاطبان را ارضاء کند.

۳. نیاز به تنوع تبلیغ: مبلغ برای رسیدن به اهداف تبلیغی خود نیازمند تنوع تبلیغ است تا بتواند با انتخاب سیاست‌های مناسب به اهداف مورد نظر برسد.

۴. سلطه فرهنگی مخالف: با توجه به سلطه فرهنگی مخالف و انتخاب راهبرد تبلیغ غیر مستقیم از سوی آن، ما نیز ناچار به این انتخاب خواهیم بود.

۵. تقابل فرهنگی: در راستای تقابل فرهنگی مخالف، در برابر خنثی‌سازی اثرات کاربرد تبلیغ غیر مستقیم، باید تبلیغ غیر مستقیم را به کار برد.

۶. ضرورت زیباشناختی: رویکرد هنری و زیباشناختی بشر افزایش یافته و او به‌علاوه توجه به پیام، در پی ارضای این حس در خود است؛ هم چنین فرستندگان پیام می‌کوشند با در نظر گرفتن زیبایی پیام، به آرایه مثبت از شخصیت خود بپردازند.

۷. نفوذ تبلیغی: برای نفوذ در محدوده تبلیغی مخالف مبلغ باید به کاربرد برخی از شیوه‌های تبلیغ غیر مستقیم متوسل شود. البته، این مخالفت هم شامل مخالفت‌های بیرونی، و هم شامل مخالفت‌های درونی است.

۸. شمول تبلیغ برای آن‌ها که نه مخالفند و نه موافق: تکثر تبلیغ موجب شده که بسیاری از انسان‌ها نتوانند تصمیم بگیرند و هنوز در حالت انتخاب باقی بمانند. در این نوع از مخاطبان هر چند مبلغ با موانع تبلیغ رو به رو نیست اما از همراهی مخاطب نیز آن‌چنان که در مخاطبان موافق چنین است، بی‌نصیب می‌باشد؛ بنابراین این مجبور است با تبلیغ غیر مستقیم با این نوع از مخاطبان برخورد نماید.

مفاهیم اصلی تحقیق: تبلیغ مستقیم و غیر مستقیم

تبلیغ مستقیم را می‌شود چنین تعریف کرد: «نوعی از تبلیغ که پیام در آن بدون تغییر و یا با کم‌ترین تغییر به گیرنده می‌رسد.»

اشاره:

این که اکنون دین قدرت یافته و می‌تواند در راستای رسیدن به اهداف خود اجبار را به کار ببرد، ما در این گزارش سعی کردیم از کاربرد شیوه‌های تبلیغی غیر مستقیم دین سخن بگوییم که می‌تواند انسان را به نرمی و به آرامی به سوی اهداف دین رهنمون کند که در نهایت انسانی داشته باشیم که حق را با خشنودی و رضامندی پذیرفته و تسلیم شده است، بدون این که خواسته باشیم که هویت انسانی او را تغییر دهیم.

مقدمه

حق دین به عنوان آن که مهم‌ترین خبری است که به انسان رسیده، این است که برای ترویج خود از تبلیغات مناسبی برخوردار شود؛ تا آنانی که هنوز پیام دین به آن‌ها نرسیده، به آن دست یابند؛ تا آنانی که پیام دین به آن‌ها به درستی نرسیده، به درستی به این پیام دست یابند؛ تا آنانی که پیام دین به طور کامل به آن‌ها نرسیده، به طور کامل از آن باخبر شوند؛ تا آنانی که با اطلاعات نادرست دچار دشمنی کاذبی شده‌اند، از این دشمنی‌رهایی یابند و در فضایی درست و بدون شایبه به اطلاعات دسترسی پیدا نمایند؛ تا مشوق‌ها و محرک‌های لازم برای پذیرش این پیام فراهم گردد؛ تا با افزایش تأثیرگذاری، بر رقبای غلبه نماید یا از تأثیرگذاری منفی آن‌ها بر خود بکاهد؛ تا علاوه بر زیبایی باطنی که دارد، به زیبایی ظاهری هم آراسته گردد... در این راستا شاید اولین پاسخ این باشد که با تبلیغ مستقیم به این اهداف دست یابیم و تا حد ممکن این نوع از تبلیغ را به کار گیریم و بر شدت و دامنه آن بیافزاییم. در این تحقیق بر آن هستیم پاسخ دیگری به نیاز دین به تبلیغ بیشتر بدهیم؛ یعنی تبلیغ غیر مستقیم.

مستقیم مقصود خود پرداخته، به تبلیغ مستقیم بپردازد، باید نکات گفته شده در تبلیغ مستقیم را رعایت کند هر چند که این کار به مستقیم شدن تبلیغ نمی‌انجامد، ولی موجب می‌شود تبلیغ غیر مستقیم‌تر نگردد.

تبلیغ غیر مستقیم را هم می‌شود چنین تعریف کرد: «تبلیغی که مبلغ پیام را متناسب با اهدافی که دارد تغییر می‌دهد به صورتی که این تغییر باعث تغییر کلی پیام نگردد.» آنچه از این تعبیر برمی‌آید این است که:

۱. این که پیام تغییر کند و اصل‌های گفته شده در تبلیغ مستقیم در آن مراعات نشوند.
۲. تغییر پیام باید هدفمند و در راستای تبلیغ پیام باشد.
۳. تغییر پیام باید متناسب با اهداف مبلغ باشد.
۴. تغییر پیام نباید منجر به تغییر کلی آن گردد؛ یعنی به مغایرت کامل و یا مخالفت با آن بیانجامد.

البته، باید متذکر گردید که تعریف بالا در تبیین تبلیغ غیر مستقیمی است که تنها با تغییر در شیوه پیام‌رسانی می‌کوشد به اهداف تبلیغی برسد و شامل تبلیغ غیرمستقیم رفتاری که مبلغ می‌کوشد با رفتار خود بر اثرگذاری پیام تأثیر بگذارد، نیست. بحث در این نوع از تبلیغ غیرمستقیم مبحث جداگانه‌ای را می‌طلبد.

در این جا به بیان شیوه اول از بیست و یک شیوه تبلیغ غیر مستقیم^۱ بسنده می‌کنیم.

شیوه اول: تخلیه پیام از داوری

در این صورت گزاره دینی به صورت غیر جانبدارانه تبیین می‌شود گویی که مبلغ هنوز به مرحله انتخاب نرسیده است؛ البته؛ باید تبیین به طور کامل انجام گیرد تا امکان انتخاب حکم مورد نظر بالا رود

۱.۱. تبیین شیوه

در این شیوه مبلغ درصدد است که پیام را بی آن که درباره آن، داوری مثبت و منفی‌ای را انجام دهد، به مخاطب برساند. فلسفه این نوع پیام‌دهی:

اول این است که: این نوع از تبلیغ، نسبت به حکمی که مبلغ درصدد تبلیغ آن است، غیرمستقیم می‌باشد.

دوم این است که: پیش‌فرض موضوع تبلیغ در مورد مسأله، جایی است که هدف، تبلیغ حکمی دینی است اما به علل ذیل، تبلیغ به شیوه تخلیه پیام از چنین هدفی دنبال می‌شود:

الف - برای مخاطب حق داوری قایل نیستیم یا برای

این که او با پذیرش این که صلاحیت داوری از آن خداوند است، پیش‌تر، از خود، داوری را سلب نموده است؛ بنا بر این، هدف، نه داوری در باره صحت و

قبل از تبیین مفاهیم پایه تعریف باید به این نکته مهم اشاره کرد که جز در زمانی که فرد با خود حدیث نفس می‌کند و در واقع فرستنده و گیرنده یکی است و تنها بین آن‌ها مغایرت اعتباری وجود دارد، همواره بین فرستنده و گیرنده فاصله وجود دارد. این فاصله می‌تواند در بُعد وجودی، بُعد معرفتی و در بُعد مکانی باشد. در تبلیغ دینی چون فرستنده پیام خداوند است، بُعد مکانی وجود ندارد، ولی بُعد وجودی و بُعد معرفتی وجود دارد، بنا بر این مبلغ هادی تلاش می‌کند این فاصله‌ها را کم کند. در این مسیر جدا از مشکل فاصله‌ها، مشکل موانع، فرارو مبلغ وجود دارد.

به هر حال چنان که از تعریف گفته شده برمی‌آید، در تبلیغ مستقیم تأکید اصلی بر صرف پیام فرستنده است؛ برای این که در این نوع تبلیغ، پیام به طور مستقیم به مخاطب داده شود، این نکات باید رعایت شود:

۱. تبلیغ تنها باید در جهت رعایت اصالت‌هایی که باید در تبلیغ مستقیم رعایت شود، به کار رود.
۲. اصالت‌هایی که باید در تبلیغ مستقیم رعایت شوند عبارتند از:

الف - اصالت سند: پیام همان باشد که فرستنده فرستاده؛

ب - اصالت شکل بندی: پیام در همان شکل‌بندی اصلی بیان شود؛

ج - اصالت دلالت: بر پیام با دلالت مطابقی دلالت شود، و به طور کلی‌تر با دلیل موافق بر مدلول دلالت شود.

د - اصالت تأثیر: تأثیر فقط با پیام باشد و لا غیر؛
ه - اصالت سادگی: پیام از هر گونه آرایه‌ای مبرا باشد؛
ز - اصالت تبیین: (شیوه استدلال) به روش اصلی و متعارف باشد؛

ح - اصالت لحن: لحن پیام جدی باشد؛

ط - اصالت یقین: ابراز پیام، توأم با یقین باشد؛

ی - اصالت هدف: هدف فقط بیان محتوای پیام مورد نظر باشد؛

ک - اصالت متن: تأکید بر پیام متن و حذف پیام‌های حاشیه آن؛

ل - اصالت عقل: مورد خطاب قرار دادن عقل؛

با رعایت این اصالت‌ها نقش مبلغ در تبلیغ پیام به حداقل ممکن رسیده و او تنها به رسانش پیام خواهد پرداخت. به عبارت دیگر تبلیغ دینی به صورت مستقیم انجام خواهد گرفت. البته، باید این نکته را هم در نظر گرفت که فرض مسأله شامل خداوند متعال نیز هست؛ چرا که خداوند هم در تبلیغ آنچه مقصودش است، می‌تواند به صورت مستقیم و یا غیر مستقیم عمل کند. حال اگر مبلغ دیگری بخواهد در آن‌جا که خداوند به تبلیغ غیر

بطلان حکم داوری شده؛ بلکه هدف قابل پذیرش نمودن حکم داوری شده از سوی گیرنده است؛ یعنی منفعل ساختن او در برابر حکم. برای همین از علل و نتایجی گفته می‌شود که زمینه پذیرش حکم را فراهم می‌آورد، یا این سطح مخاطب در حدی است که امکان داوری در او وجود ندارد؛ مثلاً کودک است، یا این که تفاوت اساسی در داور وجود دارد؛ مثلاً گیرنده پیام قایل به داوری داور دیگری است.

ب - برای مخاطب حق داوری قایل هستیم و تلاش این است که او را با در معرض قرار دادن در موقعیت داوری ارتقا بدهیم یا این که مخاطب برای خود حق داوری قایل است و مبلغ می‌کوشد با او همراهی نشان دهد؛ یا این که مخاطب از امکان داوری برخوردار است. بنا بر این، همراهی پیام با داوری، علاوه بر لغو بودن، ممکن است نوعی توهین به مخاطب باشد.

ج - از نظر مبلغ درباره این که مخاطب چنین حقی دارد یا نه هنوز تردید وجود دارد، یا این که او می‌خواهد از ورود در این بحث اجتناب کند تا مثلاً بی‌طرف نشان داده شود یا این که هنوز به داوری نرسیده، یا نوعی می‌خواهد همراهی با مخاطب خود نشان دهد که شامل دو طیف ذکر شده است، یا این که قضاوت بیرونی وجود دارد و مبلغ می‌خواهد حکم را از جهت پذیرش ارتقا دهد.

به هرحال جدا از رویکردهای سه‌گانه در کاربرد شیوه، ارکان موضوع در آن عبارتند از:

یک - پیام فی حدّ نفسه دارای داوری است

گزاره‌های دینی که در آن‌ها داوری وجود دارد، عبارتند از: گزاره‌های فقهی، گزاره‌های اخلاقی، اما گزاره‌های فلسفی و به طور کلی گزاره‌های معرفتی به طور مستقیم فاقد داوری نسبت به خوب و بد بودن حکم موجود در خود هستند. البته، به طور غیرمستقیم چون متضمن صدق و کذب خود هستند، به نوعی به گزاره‌های اخلاقی ارجاع داده می‌شوند. مثلاً این که وجود اصیل و ماهیت اعتباری است، گزاره‌ای فلسفی است که به طور مستقیم تنها به ما می‌گوید: در دو حکایتی که از یک واقعیت موجود در خارج می‌شود، تنها یک گزارش صادق است و گزارش دوم تنها یک رویداد ذهنی بوده و در خارج صادق نیست، و به طور غیر مستقیم به ما می‌گوید که صادق بودن خوب است و باید ذهن خود را از دوگانه دیدن چیزی یگانه مبرا کنیم. به عبارت دیگر درصدد پالایش ذهن از گزارش‌های دروغ است و به نحوی به ما می‌گوید که دروغ چیز بد و زشتی است که باید ذهن خود را از آن بپسراییم. در رویکرد تبلیغی به گزاره‌های فلسفی باید شیوه تأویل را به کاربرد که در آن معنای مستقیم به معنای غیرمستقیم تبدیل می‌شود. تفصیل بحث در

جای خود خواهد آمد.

دو - تخلیه گزاره از داوری

«تخلیه»، عبارت است از این که گزاره از هر گونه گرایش مثبت و منفی خالی شود؛ مثلاً گزاره دینی هم به شکل مثبت و هم منفی روایت شود؛ مثل روایت گفتگویی از گزاره، یا این که شکل مثبت گزاره دینی توسط فردی که دیانتش بر ششونده و یا بیننده معلوم نیست یا این که بی‌طرف بودنش بر آن‌ها معلوم گردیده، گزارش شود؛ هم‌چنین است هرگاه که حکم بدون جزم به موضوع نسبت داده شود، مثل جملات پرسشی.

سه - تبیین کامل

تبیین کامل این است که بیان گزاره دینی به طور کامل انجام گیرد به گونه ای که از رسیدن کامل پیام به گیرنده مطمئن شویم. هرگونه نارسایی در این تبیین، افزون به این که باعث می‌شود پیام به گیرنده نرسد، موجب می‌گردد پیام به شکل نادرست و یا وارونه به گیرنده برسد.

۱.۲. مستندسازی شیوه

مستند عقلی

ایجاد فضای سالم برای داوری: عقل حکم می‌کند در زمانی که فضای سالمی از نظر داوری نسبت به موضوع مورد نظر وجود ندارد و منشأ چنین فضایی هم فساد داور نباشد بلکه به خاطر اطلاعات غلطی باشد که به اوداده شده است، کوشش شود که اطلاعات مربوط به موضوع درست و کامل به داور داده شود، و یکی از

لوازم این رایه درست اطلاعات این می‌باشد که این رایه بی‌طرفانه و به دور از احتمال و اتهام تحریف و دگرگونی باشد.

مستند نقلی

۱. **مستند روایی:** «الناس اعداء ما جهلوا»: مردم نسبت به آنچه نمی‌دانند، دشمنند:

نکته اول: این است که «ندانستن» خود به تنهایی موجب دشمنی است و این دشمنی هم به نوبه خود مانعی در برابر رسیدن مطلوب پیام به گیرنده است. به عبارتی گیرنده‌ها به طور عام نسبت به آنچه نمی‌دانند، نسبت بی‌طرفانه‌ای ندارند. یکی از راهکارهای غلبه بر این مشکل آن است که پیام را بی‌طرفانه‌تر به گیرنده برسانیم تا حداقل مشکل مضاعف نشود.

■ یکی از موانع فراروی دریافت پیام که از عمومیت برخوردار است، ریشه‌ای روانی دارد. یکی از راهکارها برای غلبه و یا کاهش این بحران این است که با آن برخورد روان‌درمانی کرد. ■

نکته دوم: این است که این دشمنی مخصوص پیام‌هایی است که حتی دانایی فطری هم نسبت به آن وجود ندارد؛ یعنی نسبت به آن جهل مطلق وجود دارد؛ اما پیام‌های که از پیش‌آگهی برخوردارند، دچار چنین مشکلی نیستند. بنابراین ارسال پیام از طرف کسی که به نظر می‌رسد نسبت به پیام بی‌طرف است و نسبت به خوب یا بد بودن پیام حساسیت ندارد، نوعی پیش‌آگهی را ولو به صورت تردید را در اختیار گیرنده این چنینی می‌دهد.

نکته سوم: این روایت نشان می‌دهد، حداقل یکی از موانع فراروی دریافت پیام که از عمومیت برخوردار است، ریشه‌ای روانی دارد. یکی از راهکارها برای غلبه و یا کاهش این بحران این است که با آن برخورد روان‌درمانی کرد.

۲. مستند قرآنی: انسان امکان داوری را دارد؛ از نظر قرآن کریم به انسان الهام خوبی و بدی شده است و او از این نظر از امکان داوری برخوردار است: ﴿وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا. فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا﴾^۲

بیان گفتگویی: در بسیاری از مواردی که قرآن کریم قصد تبیین آن را داشته از بیان گفتگویی استفاده کرده است و گفتگوهای طرفین بدون هیچ کم و کاستی نقل شده است و داوری درباره آن به به مخاطب سپرده است تا او با مراجعه به فطرتش آن را شکوفا کند یا این که او به داوری منصفانه دعوت شده است یا نتیجه داوری بد به مخاطب گوشزد شود:

﴿وَقَالُوا يَا أَيُّهَا الَّذِي نُزِّلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ إِنَّكَ لَمَجْنُونٌ. لَوْ مَا تَأْتِينَا بِالْمَلَائِكَةِ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ. مَا نُنزِّلُ الْمَلَائِكَةَ إِلَّا بِالْحَقِّ وَمَا كَانُوا إِذًا مُنظَرِينَ. إِنَّا نَحْنُ الذِّكْرُ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ﴾^۳

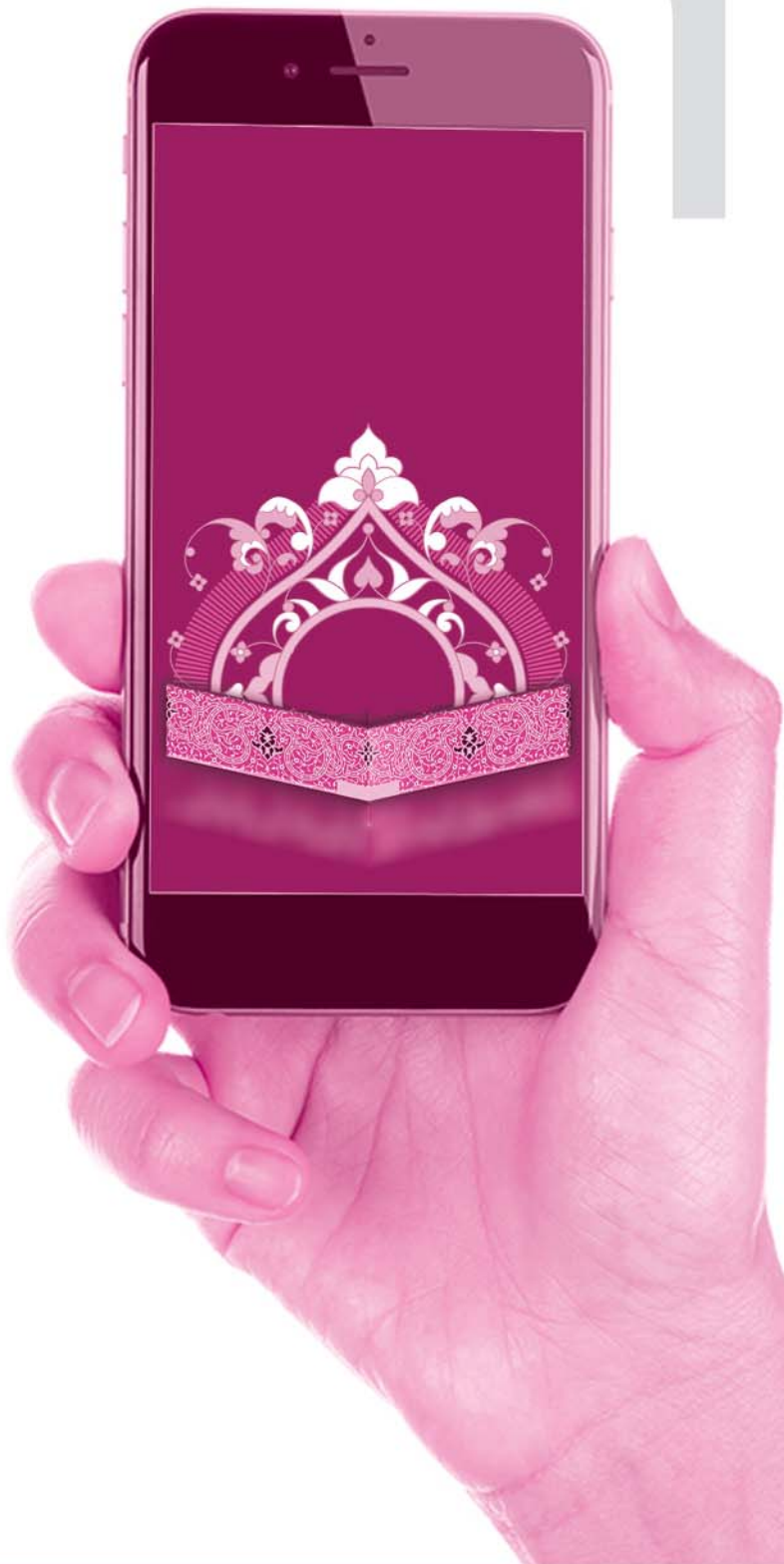
تبیین پرسشی: در موارد مورد بسیاری قرآن کریم به تبیین پرسشی روی آورده است، از جمله در مهم‌ترین آن‌ها که توحید است:

﴿قَالَتْ رُسُلُهُمْ أَلِي اللَّهِ شَكٌّ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يَدْعُوكُمْ لِيَغْفِرَ لَكُمْ مِنْ ذُنُوبِكُمْ وَيُخَوِّعَكُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى قَالُوا إِنَّ أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُنَا تُرِيدُونَ أَنْ تَصُدُّونَا عَمَّا كَانُ يَعْبُدُ آبَاؤُنَا فَأْتُونَا بِسُلْطَانٍ مُّبِينٍ﴾^۴

آزمون داوری: از نظر قرآن، استقرار در مقام خلیفه‌اللهی ملازم با آزمون داوری فرد برگزیده برای چنین منصبی است.^۵ به طور کلی شاید بشود گفت انسان برای رسیدن به چنین منصبی و لو در ملک وجود خویش نیاز به چنین آزمونی دارد. با کاربرد شیوه تخلیه حکم از داوری او در مسیر چنین آزمونی قرار می‌گردد.

۱.۳. زیباشناسی شیوه

۱. سکوت: سکوت در جایی که معنا منجمد شده و از تحرک کافی برخوردار نیست؛ چون مثلا مخاطب فکرمی‌کند به انتها



رسیده و داوریش دیگر تغییری نمی‌یابد. اگر پس از ایجاد تردید باشد، مخاطب را وامی‌دارد درصدد پاسخ تردیدهایش پیش‌تر و متفاوت‌تر از گذشته بیندیشد و این آمادگی هم در او پیدا می‌شود، پاسخ متفاوت و غیرمأنوس‌تری بشنود؛ در واقع اول بر او معلوم می‌کنند که تشنه است و بعد او را رها می‌سازند که خود به فکر چاره باشد. زیبایی سکوت این است که محدوده پاسخ را بی آن که هزینه‌ای شود، گسترش می‌دهد؛ چنان‌که گویی عدم منشأ اثر شده.

۲. آزادی: حذف داوری از آنچه گفته می‌شود نوعی احترام و اعطای آزادی تأویل و تفسیر به مخاطب است. این ویژگی در زمانی که متکلم و ناقل از وی در موقعیت برتری است، ممتازتر هم می‌شود. آزادی دادن به مخاطب در رسیدن به اهداف مبلغ هر چند ممکن است به خلاف مقصود بیانجامد، در مواردی که مخاطب بر اثر تأملی که می‌ورزد به مقصود می‌رسد از این جهت

ارزشمند خواهد بود که مخاطب از این که خودش به آن رسیده، نوعی رسیدن به خودکفایی است که نتیجه‌اش این خواهد بود که با به فعل رسیدن امکانات درونی در هدایت‌یابی، فرد به آستانه خودتبلیغی نزدیک می‌شود. ثانیاً، تقویت مخاطب از نظر روش است، به جای تأکید صرف بر نتیجه.

۳. پرهیز از لغو: با در نظر گرفتن این که برخی از مخاطبان این شیوه کسانی‌اند که صرف انتقال داوری درست مشکلشان را حل نخواهد کرد؛ چون اساساً مشکلشان قبل از داوری است، وجود داوری در پیام لغو و بیهوده است.

تبلیغاتی هم نفوذ در دایره انتخاب مخاطب می‌باشد. مخاطب در فرآیند تأثیر این نوع از تبلیغات از فردی که اصلاً به موضوع مورد نظر نگاه دینی ندارد یا به میزان مطلوبی از چنین نگاهی برخوردار است، به فردی مبدل می‌شود که به موضوع نگاه دارد و یا نگاه او به موضوع مطلوب است.

۱.۵. مخاطب‌شناسی شیوه

این شیوه از آن جهت که در آن از داوری پرهیز می‌شود، طیف‌هایی از مخاطبان را شامل می‌شود:

۱. افرادی که هنوز در مسیر انتخابند؛
۲. افرادی که انتخاب خود را کرده‌اند ولی در صورتی که برای‌شان انتخاب بهتری پیش بیاید، از انتخاب نمودن آن ابایی ندارند؛
۳. افرادی که به تازگی به انتخاب موردنظر رسیده‌اند ولی از

در بسیاری از مواردی که قرآن کریم قصد تبیین آن را داشته از بیان گفتگویی استفاده کرده است و گفتگوهای طرفین بدون هیچ کم و کاستی نقل شده است.

استقرار لازم برخوردار نیستند؛

۴. افرادی که به طور اجمال و از روی تسلیم محض بودن برای دین، حکم را پذیرفته‌اند و نیازمند تعمیق آگاهی‌اند نسبت به علل و آثار حکم؛
۵. افرادی که از روی آگاهی به این انتخاب رسیده‌اند ولی خود را نیازمند تکرار همراه تنوع می‌دانند.

۱.۶. دستورالعمل اجرایی شیوه

این شیوه را به صورت‌های زیر می‌توان به کار بست:

۱. تصویر مطلوب از موضوع
۲. تصویر نامطلوب از نقیض موضوع
۳. تصویر بازتابی و سایه‌ای از حکم
۴. تصویر بازتابی و سایه‌ای از نقیض حکم

۱.۴. فرآیند تأثیر شیوه در تبلیغ دین

مبلغ در این شیوه تلاش می‌کند گیرنده را در مسیر پیام خود قرار دهد تا او خود پس از دریافت درست پیام، درباره آن بیاندیشد و در آخر آن را برگزیند. در واقع، مبلغ بیش از آن که به فکر قبولاندن و غلبه برموانع فراروی به یقین رسیدن گیرنده پیام نسبت به پیام باشد، در فکر فایق آمدن برموانع فراروی رسیدن اصل پیام به گیرنده است. در برابر، گیرنده احتمالی که در معرض پیام قرار گرفته، پس از دستیابی به پیام، به طور کامل می‌تواند از حق انتخاب خود بهره ببرد. بنابراین در این شیوه تأکید بر مسایل قبل از رسیدن پیام به مخاطب است؛ مسایلی که مربوط گرفتن اصل پیام از سوی اوست. از این رو تأثیر این نوع پیام‌رسانی ایجاد زمینه برای تبلیغات بعدی است و هدف

دستور العمل صورت اول

۱. یک شیء در نگرش‌های متفاوت چهره‌های متفاوت می‌بایند. برای همین مبلغ باید نخست چهره‌های گوناگون شیء بشناسد، سپس به انتخاب چهره پردازد. مثلاً در موضوع اعدام با موضوع مرگ مواجهیم. موضوع مرگ چهره‌های متفاوتی دارد؛ این که گسستن است. این که پیوستن است. این که در آن پیوستن بر گسستن ترجیح دارد. این که گسستن از کیست و پیوستن به کجاست. کیفیت گسستن و پیوستن در آن چگونه است... بنابر این قصه مرگ روایات متعددی خواهد داشت که بسته به این برای چه کسی می‌خواهد این روایت را روایت کند؛ برای چه می‌خواهد روایت کند، مبلغ می‌تواند انتخاب کند.
۲. استفاده کامل از آرایه‌های که روایت را زیبا می‌کند؛ مثل افکت‌های صوتی که به صدا شکل مطلوب‌تری می‌دهد.
۳. توجه اصلی به موضوع و اجتناب از در حاشیه قرار دادن آن.
۴. تزئین حاشیه‌ها با رویکرد تشدید مطلوبیت موضوع.
۵. کالبدشکافی موضوع و فهم جزئی و دقیق از عناصر موضوع برای کاربرد مطلوب‌تر آن، از جمله معنایابی آن و چگونگی ارتباط آن با موضوع.
۶. شناخت نمادهای مرتبط به موضوع و عناصر مرتبط به آن.

دستور العمل صورت دوم

۱. این تصویرسازی باید به دوراز دروغ‌پردازی باشد.
۲. دامنه نامطلوبیت تا آن جا که ممکن است گسترش بیابد؛ چرا که در جهان به هم‌پیوسته‌ای به سر می‌بریم که خیلی از امور مستقیم و غیرمستقیم با هم در ارتباطند.
۳. بر وجوهی از نامطلوبیت که از دامنه و عمق بیش‌تری برخوردارند، تأکید بیشتر تری شود.
۴. تأکید از تنوع و زیبایی برخوردار باشد.
۵. راوی نقیض موضوع از هر گونه احساساتی که مبین نگرش او به نقیض موضوع است، پرهیز کند؛ بلکه بهتر است راوی در قالب کسی که به آن گرایش داشته و یا هنوز به عللی غیرمنطقی به آن گرایش دارد و یا کسی که اعتقاد به نقیض موضوع چنان متعصبانه است که بدی آن می‌بیند ولی این بدی در نظر او بد نیست، و یا بدی قابل احتمالی است، و یا این که فراتر، او بد را خوب می‌داند.
۶. تزئین حاشیه‌ها با رویکرد تشدید نامطلوبیت نقیض موضوع.

دستور العمل صورت سوم و چهارم

۱. تنها نتایج و دستاوردهای حکم یا نقیض حکم ذکر می‌شود بی آن که در باره حکم یا نقیض آن داوری گردد.

۲. هیچ نتیجه و دستاوردی ولو کم اهمیت مورد غفلت قرار نگیرد؛ چراکه ممکن در نگاه برخی از مخاطبان همان نتیجه و دستاورد از اهمیتی والا برخوردار باشد.
۳. هرگاه با مخاطب متخصص روبه‌رو هستیم بهتر است نتایج و دستاوردهای متناسب را برگزینیم.
۴. به فضای مورد نیاز برای تجلی کامل حکم از جهت نتایج اهمیت بدهیم و بدانیم ظهور برخی از آثار وابسته به برخی از شرایط حاکم بر اوست.
۵. مبلغ باید این توجه را به مخاطب بدهد که ممکن است برخی از فواید و نتایج با آن که فاقد عمومیتند، به خاطر اهمیتی که آن نتیجه برای برخی از مخاطبان دارد، مورد عنایت ویژه قرار گردد و اساس حکمی برای همگان شود.
۶. برخی از نتایج در محیط پیرامونی به دلیل استقرار برخی از رویه‌ها در آن امکان ترتب ندارد. بنابر این گاه لازم می‌شود با خلق فضای‌های مجازی و فرضی آن نتایج را نشان بدهد. مثلاً این که کشتن یک فرد به مثابه کشتن همه است، به علت محدودیت ابزار قتل مانع از ظهور صدق این نتیجه است؛ پس اگر در یک فضای مجازی به گسترش این ابزار پردازیم و محدودیت‌ها را برداریم به فضای صدق این نتیجه نزدیک خواهیم شد.

زیبایی سکوت

این است که

محدوده پاسخ را

بی آن که هزینه‌ای شود،

گسترش می‌دهد؛

چنان که

گویی عدم منشأ

اثر شده.

۱.۷. نمونه خوانی شیوه

﴿وَدَخَلَ مَعَهُ السِّجْنَ فَتَيَانٍ قَالَ أَحَدُهُمَا إِنِّي أَرَانِي أَعْصِرُ خَمْرًا وَقَالَ الْآخَرُ إِنِّي أَرَانِي أُحْمَلُ فَوْقَ رَأْسِي خُبْرًا تَأْكُلُ الطَّيْرُ مِنْهُ نَبِئْنَا بِتَأْوِيلِهِ إِنَّا نَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ قَالَ لَا يَأْتِيكُمَا طَعَامٌ تُرْزَقَانِهِ إِلَّا نَبَأَكُمَا بِتَأْوِيلِهِ قَبْلَ أَنْ يَأْتِيَكُمَا ذَلِكَمَا مِمَّا عَشْتُمَا رَبِّي إِنِّي تَرَكْتُ مِلَّةَ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ تَبِعْتُ مِلَّةَ آبَائِي لِإِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ مَا كَانَ لَنَا أَنْ نُشْرِكَ بِاللَّهِ مِنْ شَيْءٍ ذَلِكَ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ عَلَيْنَا وَعَلَى النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ يَا صَاحِبِي السِّجْنِي ءَأَرْبَابٌ مُتَفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمْ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ مَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا أَسْمَاءُ سَمِيئَةٌ مِمَّا أَنْتُمْ وَأَبَاؤُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ إِنْ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ يَا صَاحِبِي السِّجْنِي أَمَا أَحَدَكُمَا فَيَسْئَلُنِي رُبَّهُ خَمْرًا وَأَمَّا الْآخَرُ فَيُضَلِّبُ فَتَأْكُلُ الطَّيْرُ مِنْ رَأْسِهِ فَضَيُّنَا أَلَمْ نَرِ الْذِي فِيهِ تَسْتَفْتِيَانِ﴾.

مردمان چون ناشکرند از این فضیلت محروم مانده‌اند. بعد از بیان این مقدمه دعوت خود به خدای یگانه را با یک پرسش مطرح می‌نماید. پرسش این است: «آیا خدایان متعدد بهتر است یا خدای یگانه چیره؟» در این بیان داوری در باره موضوع مطلوبیت توجه به خدای یگانه را به آن زندانیان وا می‌نهد.

■ «ندانستن»

خود به تنهایی
موجب دشمنی است
و این دشمنی
هم به نوبه خود
مانعی در برابر
رسیدن مطلوب پیام
به گیرنده است.

نکته‌ها:

نکته اول: شیوه تخلیه حکم از داوری در ضمن شیوه گریز به کار رفته است. یوسف می‌کوشد در ضمن تعبیر رویای زندانیان همراه نوعی تبلیغ غیر مستقیم برای توحید می‌نماید.

نکته دوم: ابتدا از مطلوبیت خدای تعالی برای خود و خانواده‌اش می‌گوید. پس از آن آنان را با این سؤال مواجه می‌سازد که پروردگاران متعدد بهتر است یا پروردگار واحد؟ اگر فرض کنیم که مطلوب تبلیغی یوسف این باشد که داشتن پروردگار واحد برای همه مطلوب است او برای رسیدن به این مطلوب تبلیغی با کمک گرفتن از حسن ظنی که آن زندانیان به او پیدا کرده‌اند، نخست خود را تعریف می‌کند و منشأ این که می‌تواند در فرصتی کوتاه آنان را به خواسته‌شان که تعبیر رویاهایشان است، برساند یگانه پرستی خود و نیاکانش اعلام می‌کند. این مقدمه دارای فوایدی است:

اول این که: با گفتن یک موجهه جزئی که مطلوبیت و خیریت انتخاب خدای واحد را بیان می‌کند آنان را مهیای پاسخ پرسشی که خواهد کرد می‌نماید. به عبارتی امکان پاسخگویی را به نحوی برای آنان فراهم می‌سازد.

دوم این که منشأ دانایی خود را با آنان در میان می‌گذارد تا این گونه شوق تعلیمی را در آن‌ها برانگیزد. سخن گفتن با شنونده‌ای مشتاق از نظر تبلیغ اثربخش‌تر است.

سوم برای این که اختصاص یافتن تعبیر خواب به او و خاندانش موجب این سوء تفاهم ننماید خدای یگانه‌ای که یوسف آن را قبول دارد، نگاه تبعیض آمیزی به خلق خود دارد، بیان می‌کند که این اختصاص نتیجه شکرگزاری او و خاندانش است و

پانوشته‌ها:

۱. دیگر شیوه‌ها عبارتند از: ۲. تبیین معکوس، ۳. حرکت از نتیجه به اصل ۴. قراردادن پیام اصلی در حاشیه. ۵. روایت غیر خطی. ۶. دگرگونی ساختاری. ۷. استفاده از بیان‌های موازی (تنظیرها). ۸. تبیین مقایسه‌ای. ۹. بیان تلقی از پایین. ۱۰. تضاد. ۱۱. بیان بازتابی. ۱۲. بیان تأویلی. ۱۳. کاربرد زبان مخاطب. ۱۴. کاربرد تشدید. ۱۵. کاربرد تلطیف. ۱۶. بیان غیرمتعارف و شگفت‌انگیز. ۱۷. اهمیت بیش‌تر به شکل. ۱۸. کاربرد اشاره. ۱۹. تبدیل زمان. ۲۰. گریز. ۲۱. انکار.

۲. شمس، ۷-۸.

۳. حجر، ۹-۶.

۴. ابراهیم، ۱۰.

۵. ص، ۲۱-۲۶.

محدوده الزام و اختیار مردم در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران

دکتر حسین علیزاده
(محقق و نویسنده)



مغیر حیات

سال سوم
شماره شانزدهم و هفدهم
مهر و آبان - آذر و دی ماه ۱۳۹۶

158

چکیده

این نوشتار پاسخگوی این پرسش است که بر مبنای قانون اساسی ایران دامنه اختیار مردم در حکومت دینی موسوم به جمهوری اسلامی تا کجاست و مردم در جنب حقوقشان، در کجاها مکلف و مسئولند؟

بدین منظور همه اصول و فصول قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران و حتی مقدمه آن مورد مطالعه و بررسی قرار گرفته و بر مبنای آن مشخص گردیده است که در قانون مزبور بیشتر، دولت و حکومت تکالیف و وظایفی دارند که باید حقوقی از مردم را تأمین و رعایت و حمایت کنند و مردم جز در مواردی معدود و به ویژه در دو اصل هشتم و پنجاهم مکلف نشده اند: اولی امر به معروف و نهی از منکر و دومی حفظ محیط زیست که البته این هر دو از تکالیف و وظایف مشترک مردم و حکومت است.

آغاز

این نوشتار حاصل کنکاشی است در پاسخ به این پرسش که: در قانون اساسی ج.ا.ا. مردم تا کجا مختار و آزادند و در چه مواردی ملزم و مکلفند؟ به دیگر عبارت محدوده اختیارات و الزامات مردم در این قانون کدام است و چگونه است؟

می‌دانیم که دریچه ورود پدیده‌ای به نام قانون اساسی به سپهر اجتماعی و نظام سیاسی ایران، انقلاب مشروطه بود. هم آن انقلاب و هم قانون برآمده از آن که هر دو از آثار تمدن غربی و مدرنیته بوده، در صدد اثبات حقوق ملت و نفی استبداد و زیاده روی حکومت بوده اند.

قانون اساسی مهمترین سند سیاسی و حقوقی کشور است که مبنای قانون‌گذاری و نیز معیار تفسیر قوانین عادی توسط مجلس شورای مجلس اسلامی قرار می‌گیرد و از اینرو و همچنان قلب و میزانی برای نظام حقوقی کشور است.

اصولاً وضع و تصویب قانون اساسی و اثبات حقوق اساسی برای ملت‌ها و دولتها تعیین تکلیف برای حکومت‌ها از پیامدهای تحولات فکری و سیاسی در غرب و به ویژه انقلاب کبیر فرانسه بود که نه تنها به ایران بلکه به سایر کشورهای جهان نیز سرایت کرد.

در فرهنگ اسلام اما جز در برخی از معاهدات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با اهل مدینه به ویژه یهود و مشرکین، و سپس در نهج البلاغه به ویژه در عهدنامه مالک اشتر و آنگاه رساله حقوق امام سجاد علیه السلام کمتر با لحن «حقوق محور» صحبت شده و بیشتر بنا بر «تکلیف محوری» برای مردم است. از این رو برخی از روشنفکران، حق محوری را از ویژگی‌های فرهنگ معاصر غرب و تکلیف محوری را شاخصه دوران سنت برشمرده اند.

از این رو قوانین اساسی کشورها و نظام‌های سیاسی معمولاً درباره حکومت شوندگان زبان حق محور دارند و متقابلاً درباره حکومت کنندگان لحن تکلیف محور به خود می‌گیرند. قانون اساسی ج.ا.ا. نیز از این قاعده بیرون نیست. پس قانون اساسی به یک رساله عملیه شبیه است اما برای حکومت ولی در بخش مربوط مردم به رساله منشور حقوق بشر شبیه‌تر است!

در این نوشتار ما مروری بر مقدمه و اصول قانون اساسی خواهیم داشت و حتی به برخی از نظرات تفسیری شورای نگهبان در این خصوص نیز خواهیم پرداخت، چرا که نوعی تقابل در میان دو لحن یاد شده را در قانون اساسی حقوق محور و نگاه فقهی - سنتی تکلیف محور شورای نگهبان (به عنوان مفسر قانون اساسی) نیز می‌توان دید.

مقدمه قانون اساسی دارای ۱۴ بخش کوتاه است، چنانکه قانون اساسی نیز ۱۴ فصل و ۱۷۷ اصل دارد. از آن جا که مقدمه مزبور قطعاً می‌تواند روح قانون، گرایش قانونگذاران و جهت‌گیری

■ **اصل هشتم قانون اساسی یکی از دو اصل مستقل و موردی است که صریحاً وظیفه‌ای را بر دوش مردم نیز می‌گذارد. آن اصل درباره فریضه مهم امر به معروف است و چنین است: «در جمهوری اسلامی ایران دعوت به خیر، امر به معروف و نهی از منکر وظیفه‌ای است همگانی و متقابل بر عهده مردم نسبت به یکدیگر، دولت نسبت به مردم و مردم نسبت به دولت. شرایط و حدود و کیفیت آن را قانون معین می‌کند.»**

تفسیری آن را تعیین کند، مهم است و به کار این نوشتار نیز می‌آید، هرچند تا کنون از این نظر مورد غفلت بوده است. در سرتاسر اصول قانون و فصول متعدد آن، چنانکه گفتیم وظایف ارکان حکومت و بایدها و نبایدهای مربوط به آن بیشتر به چشم می‌خورد و عباراتی همچون «دولت موظف است» در آن فراوان دیده می‌شود از جمله در اصول سوم، یازدهم، بیست و یکم، بیست و هشتم، بیست و نهم، سی ام، سی و یکم، چهل و نهم. هم چنین وظایف رهبر، رئیس جمهور، شورای نگهبان، قوه قضاییه و مجلس شورای اسلامی هر یک در جای خود با عبارات مشابه معین شده است. پس با اینکه قانون اساسی پر از بایدها و نبایدهاست اما عمدتاً حکومت را موظف کرده و مردم جز در مواردی معدودی، بیشتر صاحب حقوقند.

اصول کلی

فصل اول قانون اساسی، عنوان فوق را دارد و در بحث ما نیز مهمتر تلقی می‌شود، چرا که در آن بر «کرامت و ارزش والای انسان و آزادی توأم با مسئولیت او در برابر خدا»^۱ و «نفی هر گونه ستمگری و ستم کشی و سلطه گری و سلطه پذیری» در کنار اصول اعتقادی توحید و معاد و... تأکید شده است؛ در حقیقت اصول پنجگانه دین به صورت ۶ اصل درآمده که ششمی همین کرامت و آزادی انسان است و این نوآوری مهمی از سوی نویسندگان قانون اساسی است. در اصل ۳ نیز دولت ج.ا.ا. موظف شده است برای «بالا بردن سطح آگاهی‌های عمومی با استفاده صحیح از مطبوعات و رسانه‌های گروهی و وسایل دیگر» تلاش کند. همچنین باید علاوه بر «تأمین آزادی‌های سیاسی و اجتماعی»، برای «مشارکت عامه مردم در تعیین سرنوشت سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی خویش» همه امکانات خود را به کار گیرد. در برخی از کشورها آموزش عمومی در سطح ابتدایی، اجباری است اما در اصل ۳ این آموزش فقط رایگان باید باشد که این نیز متأسفانه گاه رعایت نشده و نمی‌شود!

پیش از آن که به حقوق ملت برسیم این نکته هم گفتنی است که در فصل کوتاه دوم قانون،^۲ این تکالیف مطرح شده است:

۱. (بر دولت و ملت است) که اسناد و مکاتبات و متون رسمی و کتب درسی با زبان و خط فارسی باشد^۳
۲. نیز زبان عربی باید پس از دوره ابتدایی تا پایان دوره

متوسطه در همه کلاس‌ها و رشته‌ها تدریس شود^۴ در حقوق ملت که مربوط به حقوق ملت است، باز طبعاً تکالیف حکومت معین شده است جز این که در چند مورد می‌توان تکلیفی برای مردم نیز از اصول آن استخراج کرد: یکی اینکه

۳. شرکت در احزاب، جمعیت‌ها، انجمن‌ها یا اقلیت‌های دینی آزاد است والته نباید اصول استقلال، آزادی، وحدت ملی، موازین اسلامی و اساس ج.ا. را نقض کنند.^۵
۴. دیگر این که تشکیل اجتماعات و راه پیمایی‌ها به دو شرط آزاد است؛ یکی بدون حمل سلاح و دیگر اینکه مخل به مبانی اسلام نباشد.^۶
۵. دیگر این که تبعید از محل اقامت یا اجبار به اقامت در محلی (حصر) ممنوع است مگر به حکم قانون.^۷ این موکول شدن تفصیل مسایل به قوانین عادی، مکرر در قانون اساسی صورت گرفته است ولی در برخی از موارد گویا هنوز قانون عادی و تفصیلی تصویب نشده است!
۶. هیچ‌کس نیز نمی‌تواند اعمال حق خویش را وسیله اضرار به غیر یا تجاوز به منافع عمومی قرار دهد،^۸ که این هم لابد علاوه بر مردم شامل مسئولان حکومتی نیز می‌شود که البته همچنان جزئیات آن در قوانین عادی (آنجا که بتوان از مسئولان بازخواست کرد) روشن نیست.
۷. سلب تابعیت از اتباع ایرانی هم در صورتی است که خود تابعیت دولت دیگری را بپذیرند.^۹
۸. داشتن اسلحه مجاز نیست مگر با کسب اجازه از مقامات رسمی.^{۱۰}

گفتنی است که در فصل نهم ق.ا.ا.^{۱۱} به کلیات وظایف ارتش و سپاه پرداخته شده ولی سخنی از «وظیفه عمومی» سربازی به میان نیامده است.

لزوم امر به معروف و نهی از منکر

اصل هشتم قانون اساسی یکی از دو اصل مستقل و موردی است که صریحاً وظیفه‌ای را بر دوش مردم نیز می‌گذارد. آن اصل درباره فریضه مهم امر به معروف است و چنین است:

«در جمهوری اسلامی ایران دعوت به خیر، امر به معروف و نهی از منکر وظیفه‌ای است همگانی و متقابل بر عهده مردم نسبت به یکدیگر، دولت نسبت به مردم و مردم نسبت به دولت. شرایط و حدود و کیفیت آن را قانون معین می‌کند... (درپایان اصل آیه مربوط به آن نیز آمده است.)»

می‌دانیم که اهمیت این اصل در حدی است که یکی از فروع دین بوده و حتی پیشنهاد می‌شده است که وزارتخانه‌ای با این عنوان و شرح وظایف مربوط تشکیل گردد، اما گویا هنوز قانون جامعی در این باره تدوین و تصویب نشده و یا این وظیفه به

جای وزارتخانه بر دوش نهادهای دیگری همچون پلیس، بسیج، سازمان تبلیغات و غیره نهاده شده است.

چالشی که در این مورد هم بوده و هست قابل توجه است زیرا نحوه اجرای تکلیف مردم در امر به معروف و نهی از منکر نسبت به حکومت چندان روشن نیست به گونه‌ای که انجام این واجب از سوی مردم و حتی رسانه‌ها که رکن چهارم مشروطیت‌اند گاه دارای عواقب تاریک! و مستلزم هزینه‌های سنگینی است که موجب می‌شود اغلب عطای آن را به لغایش ببخشند و از خیر آن در گذرند!

حفاظت محیط زیست

دومین موردی که در ق.ا. به صراحت و مستقلاً از وظیفه مردم سخن رفته است، مسأله حفظ محیط زیست در اصل پنجاهم است که به شرح ذیل است:

«در جمهوری اسلامی، حفاظت محیط زیست که نسل امروز و نسل‌های بعد باید در آن حیات اجتماعی رو به رشدی داشته باشند، وظیفه‌ای عمومی تلقی می‌گردد. از این رو فعالیت‌های اقتصادی و غیر آن که با آلودگی محیط زیست یا تخریب غیر قابل جبران آن ملازمه

تلویزیون همین بس که علاوه بر فصل دوازدهم (با عنوان صداوسیما) و اصل ۱۷۵، در مقدمه قانون اساسی نیز به تفصیل به آن پرداخته شده است. نکته مهم در این جا تعارضی است که میان مقدمه و اصل مزبور (به ویژه پس از اصلاح آن! در سال ۱۳۶۸) وجود دارد.

در مقدمه ق.ا. درباره صدا سیما آمده است که با توجه به اهمیت این رسانه فراگیر «بر عهده همگان است و لازم است که امت مسلمان با انتخاب مسئولین کاردان و مؤمن و نظارت مستمر بر کار آنان به طور فعالانه در ساختن جامعه اسلامی مشارکت جویند...». این گونه عبارات به صراحت می‌رساند که مردم در

انتخاب و نظارت مستمر و فعالانه باید در اداره رسانه ملی نقش داشته باشند اما شگفتا که متن قانون با این هدف هماهنگ نیست چرا که طبق اصل ۱۷۵ «نصب و عزل رئیس سازمان صدا و سیما جمهوری اسلامی ایران با مقام رهبری است» و فقط شورایی مرکب از نمایندگان رئیس جمهور و مجلس (یعنی نمایندگان با واسطه مردم) نظارت بر این سازمان خواهند داشت. بخشی از همین نظارت هم با دو نفر از سوی رئیس قوه قضاییه همراه است که باز مردم به طور مستقیم در آن نقشی ندارند.

در مقدمه ق.ا. درباره صدا سیما آمده است که با توجه به اهمیت این رسانه فراگیر «بر عهده همگان است و لازم است که امت مسلمان با انتخاب مسئولین کاردان و مؤمن و نظارت مستمر بر کار آنان به طور فعالانه در ساختن جامعه اسلامی مشارکت جویند...». این گونه عبارات به صراحت می‌رساند که مردم در انتخاب و نظارت مستمر و فعالانه باید در اداره رسانه ملی نقش داشته باشند.



پیدا کند، ممنوع است.»

این اصل نیز که از اصول درخشان قانون اساسی است و امروزه آشکارتر شدن اهمیت سلامت محیط زیست و حفظ آن، سازمان مهمی تا حد معاونت رئیس جمهوری را به خود اختصاص داده است. در عمل با چالش‌ها و ضعف‌هایی رو به رو بوده که کمتر مربوط به کوتاهی مردم در انجام این وظیفه و بیشتر متوجه حکومت بوده است.

مسأله رسانه ملی

در اهمیت نقش و جایگاه وسایل ارتباط جمعی به ویژه رادیو و

این تعارض با تفسیر مضیق شورای نگهبان مصداق بارزتری می‌یابد چرا که در نظریه تفسیری ایشان در مورخه ۷۹/۷/۱۰ آمده است:

«سیاستگذاری، هدایت و تدابیر لازم در همه ابعاد خصوصاً در راستای تحقق آزادی بیان و نشر افکار با رعایت موازین اسلامی و مصالح کشور... از اختیارات اختصاصی آن مقام (رهبری) می‌باشد.»^{۱۲}

اتخاذ این شیوه و نحوه تدوین قانون مربوط به سازمان صدا و سیما عملاً آن را به تربیون حکومتی و نه لزوماً مردمی و حتی دولتی (برآمده از رأی مستقیم مردم) تبدیل کرده تا جایی که

گاه دولت‌ها و رئیس‌جمهور هم در استفاده عادلانه از آن دچار تنگنا و مشکل بوده و به فکر تأسیس کانال‌های ویژه دولت و مردم افتاده اند! اما نظریه تفسیری شورای نگهبان (در همان تاریخ مذکور) در این خصوص نیز قابل توجه است:

«در نظام جمهوری اسلامی ایران رادیو و تلویزیون دولتی است و تأسیس و راه اندازی شبکه‌های خصوصی رادیویی و تلویزیونی به هر نحو، مغایر این اصل می‌باشد. بدین جهت انتشار و پخش برنامه‌های صوتی و تصویری از طریق سیستم‌های فنی قابل انتشار فراگیر (همانند ماهواره، فرستنده، فیبر نوری و غیره) برای مردم در قالب امواج رادیویی و کابلی غیر از سازمان صدا و سیما جمهوری اسلامی ایران خلاف اصل مذکور است.»^{۱۳}

امروزه همین نوع تفسیر است که کانالها و رسانه‌های اینترنتی مردمی همچون تلگرام را هم در مخاطره قرار داده است.

در سال‌های اخیر این گونه تفسیرها و عملکرد یکطرفه رسانه ملی موجب شده است که حتی رئیس‌جمهور (آقای دکتر روحانی) هم مکرراً به ویژه در ایام انتخابات این سازمان مهم را رسانه میلی و نه ملی! بخواند و در نتیجه این رویکرد انحصاری، مردم به سوی رسانه‌های دیگر و کانالهای ماهواره‌ای سوق پیدا کرده و می‌کنند.

نتیجه و پایانه

بدین ترتیب قانون اساسی ج.ا.ا. در اغلب اصول خود حاوی تعیین «وظایف» رهبری، قوای سه‌گانه و دیگر ارکان حکومت بوده ولی درباره مردم عمدتاً از «حقوق» آنان سخن گفته است جز در موارد معدودی که ذکر شد و اهم آن دو مسأله امر به معروف و نهی از منکر و حفاظت از محیط زیست بود

که آن نیز وظیفه مشترک مردم و حکومت است. جزئیات وظایف مردم در آنها در قوانین مدون، روشن نشده و از این رو اغلب چالش برانگیز بوده است.

در پایان خوب است به عنوان جمع بندی و هم حسن ختام،

یادی از آیت ا... شهید بهشتی (نایب رئیس و موثرترین فرد مجلس خبرگان قانون اساسی) داشته باشیم. ایشان می‌گفت:

«همه کسانی که به قانون اساسی رأی داده‌اند، باید ملتزم باشند که این ق.ا.ا را به عنوان مبنای حرکت و وحدت بشناسند و مورد احترام قرار دهند. مردم عزیز ایران! کم‌ترین بی‌اعتنایی به قانون اساسی را تحمل نکنید. در جامعه‌ای که به قانون اساسی مصوب آن ملت، بی‌اعتنایی شود، این خطر وجود دارد که مجدداً استبدادها و دیکتاتورها در شکل‌های جدید و با ظاهری فریبنده در افق ایران، رخ بنمایند...»^{۱۴}

در جاهای دیگر آن شهید بر نقش مردم در شکل‌گیری ج.ا. و سپس متکی بودن همه ارگان نظام سیاسی ایران بر آرای عمومی مکرر تأیید کرده و آن را فراتر از مسأله شوراها و مجلس دانسته و اساس مشروعیت و مقبولیت عمومی را ناشی از آن داشته است؛^{۱۵} می‌گوید:

«در تمام درجات و سطوح مختلف، مدیریت، باید مورد قبول و پذیرش و متکی به مردم و رأی مردم باشد... یعنی هیچ حکومتی در هیچ درجه‌ای نباید خود را بر مردم تحمیل کند و به علاوه حکومتی که از حمایت مردم برخوردار نباشد، از همکاری آنها هم برخوردار نیست و اصولاً کاری نمی‌تواند انجام دهد و ناچار می‌شود که به زور سر نیزه، خودش را سرپا نگه دارد؛ در نتیجه هم کار این آن کم می‌شود و هم ظالم می‌شود.»^{۱۶}

در عین حال می‌دانیم که از این همه تأکید بر آرای ملت در ضرورت حضور و مشارکت آنها در انواع انتخابات، فقط حق قانونی مردم در رأی دادن به دست می‌آید و هیچ گونه وظیفه و الزام قانونی در این باب وجود ندارد جز اینکه به عنوان تشویق مردم به استفاده از این حق و یا تکلیف اخلاقی و شرعی مطرح گردد.

اما مسأله‌ای که شاید از نگاه موضوع این نوشتار مهمتر هم باشد و نوعی تکلیف قانونی است، همان وظیفه نظارت عمومی است که در اصل به آن پرداختیم. شهید بهشتی در این باره می‌گوید:

«در مورد نظارت باید بگویم شرط و مرز ندارد هر فرد باید به آنچه در پیرامونش می‌گذرد، با دقت بنگرد و اگر چیزی به نظرش رسید بگوید... بدین گونه ملت و امت این کارگزاران را چند چشمی زیر نظر دارند.»^{۱۷}

او سپس علاوه بر نظارت غیر مستقیم ملت (از طرق نظارت رهبری، رئیس‌جمهور، شوراها، قوه قضاییه و سازمان بازرسی کل کشور) بر ضرورت نظارت مستقیم مردم تأکید کرده و باز تأکید می‌کند:

«هر فرد باید به آنچه در پیرامونش می‌گذرد با دقت بنگرد و اگر چیزی به نظرش می‌رسد بگوید، افشاگری

در فرهنگ اسلام

اما جز در برخی از معاهدات

پیامبر اکرم ﷺ با اهل مدینه

به ویژه یهود و مشرکین،

و سپس در نهج البلاغه

به ویژه در عهدنامه مالک اشتر

و آنگاه رساله حقوق امام

سجاد علیه السلام کمتر با لحن

«حقوق محور» صحبت شده

و بیشتر بنابر «تکلیف محوری»

برای مردم است.

از این رو برخی از روشنفکران،

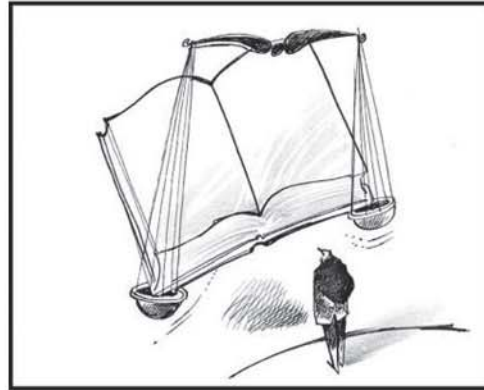
حق محوری را از ویژگی‌های

فرهنگ معاصر غرب

و تکلیف محوری را شاخصه

دوران سنت برشمرده‌اند.

■
**در سرتاسر اصول قانون و فصول متعدد آن،
 وظایف ارکان حکومت
 و بایدها و نبایدهای مربوط به آن
 بیشتر به چشم می خورد
 و عباراتی همچون
 «دولت موظف است»
 در آن فراوان دیده می شود.**
 ■



پانوشته‌ها:

۱. اصل ۲، بند ۶
 ۲. اصول ۱۵ تا ۱۸
 ۳. اصل ۱۵
 ۴. اصل ۱۶
 ۵. اصل ۲۶
 ۶. اصل ۲۷
 ۷. اصل ۳۳
 ۸. اصل ۴۰
 ۹. اصل ۴۲
 ۱۰. اصل ۱۵۱
 ۱۱. اصول ۱۴۳ تا ۱۵۱
 ۱۲. قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران با زیر نویس نظریات تفسیری شورای نگهبان، عطفه رضوی، ص ۹۱
 ۱۳. همان، ص ۳۶
 ۱۴. جاودانه تاریخ، سید محمد حسین بهشتی، ج ۶، ص ۱۰۹
 ۱۵. صورت مذاکرات مجلس بررسی نهایی قانون اساسی، ج ۱، ص ۳۶۰ و اندیشه‌های حقوقی شهید بهشتی، فرج ... هدایت پناه.
 ۱۶. همان، ص ۳۳۰-۳۳۱
 ۱۷. مبانی نظری قانونی اساسی، سید محمد حسین بهشتی، ص ۲۸-۲۱-۲۲
- کند، تذکر بدهد و برای اجرا به مقامات مسؤول اطلاع بدهد... همه باید نقش دستگاه اطلاعاتی را در ایران ایفا کنند. این آن نظارت است که مرز ندارد» و «باور کنید اگر مفاد این اصل نظارت مردمی در اعماق ضمیر اسلامی و اجتماعی ما زنده ماند، مانند هر انقلابی که در معرض خطر است، انقلاب ما نیز چنین خواهد بود...»
- و آخرین سخن اینکه این همه تأکید آن قانون گذار ارجمند تنها در صورتی به بار می‌نشست و می‌نشیند که ضمانت اجرا و قانون مناسبی برای آن باشد که عملاً از مردم در برابر حکومت حمایت کند و گرنه کم نیستند کسانی (حتی از بزرگان) که از آغاز ج.ا. تاکنون، برای عمل به این بایدهای غلیظ و اکید، هزینه‌های سنگین پرداخته اند، به تدریج تریبونهای مردمی محدودتر و پرهزینه‌تر شده و در برابر گوش حاکمان هم روز به روز سنگین‌تر شده و از روح و هدف قانون اساسی دورتر شده ایم!

مفحبر

درااحكام

حجت الاسلام والمسلمين حسن آفارانى
(محقق و نويسنده)



مفیر حیات

سال سوم
شماره شانزدهم و هفدهم
مهر و آبان - آذر و دی ماه ۱۳۹۶

۷۰

فرضیه جبر در احکام، عقلاً و شرعاً محال است.

برای اثبات این ادعا لازم است به موضوعاتی چند اشاره کنیم که عبارتند از:

اول: انسان تکویناً آزاد و مختار خلق شده است؛

دوم: خداوند در تشریح احکام فقط پیشنهاد داده؛

سوم: تشریح تابعی از تکوین است؛

چهارم: ثواب و عقاب امری قراردادی نیست بلکه آثار وضعی اعمال است؛

پنجم: بررسی آیات و روایاتی که ظهور در جبر دارند، و در نهایت، بررسی احکام و اعمالی که کیفیهای جزایی به همراه دارد مثل کسی که عبادتی را ترک کند، یا گناهی را انجام دهد که حاکم شرع احکام مجازاتی را در مورد اینها اجرا می‌کند مثل جریمه‌های مالی، زندان، شلاق، تبعید، قطع عضو، و اعدام آیا این امور از مصادیق جبر و زور نیست؟ اما اینکه اثبات این موضوع (جبر در احکام، عقلاً و شرعاً محال است) را مبتنی بر اثبات این چند مقدمه کردیم به این جهت است که: اگر ثابت شد که انسان تکویناً آزاد و مختار خلق شده است اجبار او در دین عقلاً و شرعاً محال می‌نماید در این صورت در تشریح خداوند فقط پیشنهاد می‌دهد اگر این مقدمه ثابت شد قهراً باید تشریح تابعی از تکوین باشد با اثبات این سه مقدمه نوبت به ثواب و عقاب می‌رسد که بر این اساس نمی‌تواند جعلی و قرار دادی باشد چون اگر جعلی شد هم محال لازم می‌آید و هم آن سه مقدمه باطل می‌شود با اثبات این که ثواب و عقاب از آثار وضعی اعمال است که خداوند از آنها خبر داده است و انسانها را به آثار اعمالشان هشدار داده است با اثبات این چهار مقدمه باید به سراغ آیات و روایات و احکامی برویم که ظاهر همه خلاف آن چیزی است که

ما در آن چهار مقدمه اثبات کردیم. البته در این مجال فقط دو عنوان اول و دوم را بررسی خواهیم کرد.

یکم: خداوند انسان را تکویناً آزاد و مختار قرار داد.

در یک تقسیم بندی کلی بسیار ساده بر اساس حالات طبیعی و تکوینی موجودات و هم چنین بر اساس آنچه از ظاهر قرآن بدست می‌آید، گفته شده که موجودات ذی‌شعور سه دسته‌اند: ملائکه، حیوان و انسان.

دسته اول: ملائکه موجوداتی هستند ثابت که نه تکامل دارند و نه اهل گناهند، چرا که عقل محض‌اند:

﴿وَمَا مِنَّا إِلَّا لَهُ مَقَامٌ مَّعْلُومٌ﴾^۱ هر یک از ما (فرشتگان)

مقام معلومی داریم.

﴿لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ﴾^۲ ملائکه،

نیروها و کارگزاران این عالم‌اند که هر کدام از آنها برای کاری مخصوص خلق شده‌اند و همان کار را بدون عصیان انجام می‌دهند.

و البته در زبان دینی نامی به تناسب فعلشان برای آنها انتخاب شده است مانند: ملائکه به عنوان رسل و جنود الهی، مقسیمات امر، مدبرات امر، جبرائیل، میکائیل، اسرافیل و ملک‌الموت، که اینها در نظام طولی و تکوین به امر خداوند در سلسله علل قرار دارند.

﴿فَالْمُدَبِّرَاتِ أَمْرًا﴾^۳ قسم به فرشتگان تدبیر کنند.

﴿فَالْمَقْسِمَاتِ أَمْرًا﴾^۴ سوگند به فرشتگانی که کارها را

تقسیم می‌کنند. و همه مجریان فرمان الهی هستند.

﴿لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ﴾

دسته دوم: حیوانات هستند که بر اساس غریزه عمل می‌کنند،



اگر انسان

در انتخاب آزاد نباشد

تمام این وعده و وعیده‌ها

و ارسال و کتب

لغو و بیهوده می‌شود.

ولی بعضی

کاسه از آش داغ‌تر و کاتولیک‌تر از پاپ می‌شوند

و می‌خواهند انسان‌ها را به زور به بهشت ببرند

غافل از اینکه

خلاف سنت خداوند عمل می‌کنند



رستگار گردید، و کسی که نفس را به آلودگی‌ها بیالود، از رحمت حق به دور ماند.

و در تشریح:

﴿إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا﴾.

با این آزادی و انتخاب است که انسان کرامت داده شد

زندگی اجتماعی دارند و از مقرراتی حکیمانه پیروی می‌کنند. بنابراین، کنش و واکنش آنها بر اساس گزینه است که در وجود آنها جای داده شده و از عقل خالی هستند، یعنی کلیات را درک نمی‌کنند لذا هیچ‌گونه تکاملی در زیست آنها وجود ندارد. مثلاً قوانینی که در اجتماع مورینه‌ها یا زنبور عسل از همان ابتدای خلقت آنها بوده و عمل می‌کرده‌اند، اکنون نیز همان نظام و قواعد جاری است؛ البته ممکن است تغییراتی جزئی، برگرفته از تأثیرات محیط و شرایط خاص در آنها حاصل شود، چرا که به هر حال طبیعت است که حیوان را سرپرستی می‌کند.

دسته سوم: انسانها هستند که مخلوطی از عقل (که در وجود ملائکه است) و غرایز حیوانی‌اند.

﴿إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ

أَمْشَاجٍ نَّبْتَلِيهِ

و بر سایر موجودات

برتری پیدا کرد

﴿وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَخَلَقْنَا فِي السَّمَاءِ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا﴾ و همین انسان است که در سیر تکاملی خود به جاهایی می‌رسد که خالق او به خود می‌بالد و می‌گوید: ﴿فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ﴾^۷.

وگرنه در اجبار هیچ ارزشی وجود ندارد.

بنابراین، انسان از دید قرآن در انتخاب و عمل کاملاً آزاد است تا هرگونه که خواست خود و جامعه خود را بسازد و خداوند هم هیچ دخالت تحمیلی نمی‌کند:

﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يُعْزِرُ مَا يَقَوْمٌ حَتَّىٰ يُعْزِرُوا مَا بَأْسُفِهِمْ إِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِقَوْمٍ سُوءًا فَلَا مَرَدَ لَهُ وَمَا لَهُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَالٍ﴾؛^۸ خداوند هیچ قومی را از آنچه که بر آنهاست تغییر نمی‌دهد، مگر اینکه خودشان بخواهند و خود را تغییر دهند، وقتی که خداوند اراده کرد عذاب قومی را، قطعی است و چاره‌ای جز آن نیست.

مراد از قسمت آخر آیه، آثار وضعی گناهان است که تکویناً گریبان‌گیر آنان می‌شود؛ «فلا مرد له» یعنی قطعی است، زیرا آثار، وضعی و تکوینی است و ثواب و عقاب امر قراردادی نیست بلکه تابعی از قوانین جاری در نظام هستی است. در آیه دیگر می‌فرماید:

﴿جَعَلْنَاهُ سَمِيعًا

بَصِيرًا﴾^۹ انسان را از نطفه

آمیخته و مختلطی آفریدیم.

﴿وَنُفِخَتْ فِيهِ مِنْ رُوحِي﴾ و از روح خدایی در او

دمیدیم.

﴿لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ﴾ و خلقت او از جهت

اعتدال احسن وجه است.

﴿ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ﴾ سپس او را گرفتار صفات

شیطانی و پست قرار دادیم، مگر اینکه خود به اختیار

خود راه سعادت را طی کند: ﴿إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا

الصَّالِحَاتِ﴾.

همچنین تکویناً و تشریحاً:

﴿فَالَهُمْهَا جُوزُهَا وَتَقْوَاهَا﴾ پس بزه‌کاری و پرهیزگاری‌اش

را به او الهام کردیم.

﴿فَقَدْ أَفْلَحَ مَنْ رَزَقَهَا وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا﴾^{۱۰} بی‌تردید

کسی که نفس خود را از آلودگی پاک کرد و رشد داد،

«ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ لَمْ يَكُ مُغْتَبَرًا نِعْمَةً أَنْعَمَهَا عَلَى قَوْمٍ حَتَّى يُغْتَبَرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ وَأَنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ»؛^۹ خداوند بر آن نیست که نعمتی را که به قومی داده تغییر دهد مگر اینکه خود آن‌ها وضعیت خود را عوض کنند و یقیناً خداوند شنوا و داناست.

در روایتی آمده:

«ابى الله ان يجرى الامور الا باسباب»،^{۱۰} خداوند هیچ چیزی را جز از راه

دوم: خداوند در تشریح فقط

■ خداوند متعال چه در معرفی پیامبران و جانشینان آنها و چه در جعل احکام تنها پیشنهاد داده و قبول و عمل را به انتخاب خود مردم وا گذاشته و هیچ‌گونه اجباری هم در کار نیست؛ حتی عذاب‌ها و ثواب‌هایی که وعده داده، آثار وضعی و تکوینی گناهان است. ■

پیشنهاد

داده است.

چنانچه ملاحظه کردید خداوند متعال در قرآن کریم انسان و حالات طبیعی و تکوینی او را معرفی نمود و معلوم شد کرامت انسان در آزادی و انتخاب است. قهراً تشریح یعنی نسخه‌ای که برای این انسان پیچیده می‌شود باید مطابق تکوین باشد، لذا خداوند متعال در تشریح فقط پیشنهاد داده است تا با انتخاب آزادانه کرامت انسان حفظ شود.

خداوند متعال چه در معرفی پیامبران و جانشینان آنها و چه در جعل احکام تنها پیشنهاد داده و قبول و عمل را به انتخاب خود مردم وا گذاشته و هیچ‌گونه اجباری هم در کار نیست؛ حتی عذاب‌ها و ثواب‌هایی که وعده داده، آثار وضعی و تکوینی گناهان است که انسانها را از آثار اعمالشان در دنیا و آخرت به عنوان ثواب و عقاب آگاه نموده است.^{۱۲} و البته غیر از این هم معقول نیست، چون ماهیت و ساختار وجودی انسان به نحوی است که باید در انتخاب و عمل آزاد باشد. چرا که لازمه رشد و تکامل انسان، آزادی در انتخاب و آزمون و خطا است و آلا زنبور عسل یا موربانه و یا سایر حیوانات که به صورت اجتماعی و با نظم خاصی زندگی می‌کنند، از اول خلقت تاکنون هیچ تفاوتی نداشته‌اند. بنابراین ارزش و کرامت انسان در همین آزادی است. گرچه این آزادی به نفع خدا و کفر و یا بت‌پرستی و جنایات عظیم بیانجامد: «فَتِلْ الْإِنْسَانُ مَا أَكْفَرَهُ»^{۱۳} خداوند متعال اگر اجازه ندهد او را انکار کنند ایمان ارزشی ندارد.

پیامبر اکرم ﷺ خودش را به زحمت می‌اندازد تا مردم هدایت شوند، البته نه با زور و جبر، بلکه از سر رأفت و دل سوزی؛ ولی خداوند متعال پیامبر را متوجه نفس الامر و ملکوت عالم می‌کند و به او هشدار می‌دهد که این تلاشی بی‌فایده است:

اسباب

طبیعی آن عملی

نمی‌سازد.

سرانجام باید گفت: انسان با آزادی و عقل و استعدادی که دارد همواره رو به تکامل است، و در ادوار مختلف، زندگی متفاوتی داشته و تمدن‌ساز بوده است. انسان به جای اینکه مانند حیوانات خود را با شرایط تطبیق دهد، شرایط را به نفع خودش تغییر می‌دهد و هر روز کشفیات جدیدی دارد و زمین و زمان را تسخیر خود می‌کند و خلاصه اینکه انسان طبیعت را سرپرستی می‌نماید. و به قول شهید مطهری:

«طبیعت، انسان را بالغ شناخته و آزاد گذاشته و سرپرستی خود را از او برداشته است، آنچه را که حیوان با غریزه و با قانون طبیعی غیر قابل سرپیچی انجام می‌دهد، انسان با نیروی عقل، علم و قوانین وضعی و تشریحی که قابل سرپیچی است باید انجام دهد. بنابراین راز فسادها و انحراف‌ها که انسان را از مسیر پیشرفت و تکامل باز می‌دارد و نیز راز توقف‌ها و انحطاط‌ها، راز سقوط‌ها و هلاکت‌ها نیز در همین جاست.»^{۱۱}

«طه — مَا أَوْلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى، إِلَّا تَذَكُّرَةً لِمَنْ يَخْشَى»؛^{۱۴} ما قرآن را نازل نکردیم برای اینکه تو خود را به زحمت اندازی و در راه تبلیغ آن و واداری مردم به قبول آن به ستوه آیی.

«فَلَعَلَّكَ بَاجِعٌ نَفْسِكَ عَلَىٰ آثَارِهِمْ إِنْ لَمْ يُؤْمِنُوا بِهِذَا الْحَدِيثِ أَسَفًا»؛^{۱۵} نکند میخواهی خود را بخاطر آنان و برای اینکه به این دعوت ایمان نیاورده‌اند، از غصه و تأسف بر آنان هلاک کنی!

«لَعَلَّكَ بَاجِعٌ نَفْسِكَ إِلَّا يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ إِنْ نَشَأْ نُزِّلْ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آيَةٌ فَظَلَّكَ أَعْيُنُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ»؛^{۱۶} شاید تو از اینکه مشرکین ایمان نمی‌آورند جان خود را تباه سازی، اگر ما می‌خواستیم کاری می‌کردیم یا معجزه‌ای بزرگ از آسمان می‌فرستادیم تا بی‌اختیار در مقابل او گردن نهند.

«وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَأَمَنَّ مَنْ فِي الْأَرْضِ كُلَّهُمْ جَمِيعًا فَأَنْتَ تُكْرَهُ النَّاسَ حَتَّىٰ يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ»؛^{۱۷} و اگر پروردگار تو می‌خواست، تمام کسانی که روی زمین هستند، همگی به او ایمان می‌آوردند، آیا تو می‌خواهی مردم را مجبور سازی که ایمان بیاورند؟! (ایمان اجباری چه سودی دارد؟).

«وَإِنْ كَانَ كَبُرَ عَلَيْكَ إِعْرَاضُهُمْ فَإِنِ اسْتَطَعْتَ أَنْ تَبْتَغِيَ نَفَقًا فِي الْأَرْضِ أَوْ سُلْمًا فِي السَّمَاءِ فَتَأْتِيَهُمْ بِآيَةٍ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَنَّبَهُمْ عَلَىٰ الْهُدَىٰ فَلَا تَكُونُوا مِنَ الْجَاهِلِينَ»؛^{۱۸} اگر اعراض آنها برای تو سخت است، نقبی در زمین حفر کن و برو پایین، یا نردبانی بگذار و برو به آسمان، و آیه‌ای برای آنها بیاور تا هدایت شوند؛ (یعنی راهکاری غیر از مسیر انتخاب و آزادی پیدا کن، حال آنکه این امری است محال. ما انسان را آزاد آفریدیم) اگر می‌خواستیم آنها را در یک راه قرار می‌دادیم، پس از جاهلین نباش!

«إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَلَٰكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ»؛^{۱۹} بدرستی که تو هدایت نمی‌کنی آن را که دوست داری و لیکن خدا هدایت می‌کند آن را که می‌خواهد و او داناتر است

■ **انسان با آزادی و عقل و استعدادی که دارد همواره رو به تکامل است، و در ادوار مختلف، زندگی متفاوتی داشته و تمدن‌ساز بوده است.**

■ **انسان به جای اینکه مانند حیوانات خود را با شرایط تطبیق دهد، شرایط را به نفع خودش تغییر می‌دهد و هر روز کشفیات جدیدی دارد و زمین و زمان را تسخیر خود می‌کند.**

به‌هدایت یافتگان.

«فَذَكِّرْ إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكِّرٌ، لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُسَيِّرٍ»؛^{۲۰} پس خلق را متذکر ساز که وظیفه پیغمبری تو غیر از این نیست. تو مسلط و توانا بر (تبدیل کفر و ایمان) آنها نیستی.

مرحوم علامه طباطبایی در ذیل آیه ۴۳ سوره نحل بیان خاصی دارد. ایشان با توجه به سیاق آیات قبل و آیه ۳۵ همین سوره که کفار گفته‌اند:

«وَقَالَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا عَبَدْنَا مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ نَحْنُ وَلَا آبَاؤُنَا وَلَا حَمَلْنَا مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ كَذَلِكَ فَعَلَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ قَبْلَ عَلِيِّ الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ النَّبِيِّ»؛^{۲۱}

در تفسیر آیه ۴۳ می‌نویسد: توهم مشرکین این بود که دعوت دینی و رسالت رسول باید همراه با یک قدرت غیبی قاهره‌ای باشد و نظام تکوین در اختیار او باشد تا بتواند از مردم سلب کند و آنها را مجبور کند تا بدون اختیار از خداوند پیروی کنند، لذا گفته‌اند: لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا عَبَدْنَا مِنْ دُونِهِ... قسمتی از عبارت مرحوم علامه در تفسیر المیزان چنین است.

«در اینجا به بیان کیفیت ارسال رسل و انزال کتب که قبلاً اشاره داشتند بازگشت نموده است تا برای مشرکین روشن سازد دعوت دینی، دعوتی عادی و معمولی است، با این تفاوت که خداوند به صاحبان این دعوت وحی می‌فرستد و به وسیله وحی، آنچه که صلاح دنیا و آخرت مردم است به وی می‌رساند و هیچ یک از فرستادگان خدا در هیچ یک از کتاب‌های نازل شده از ناحیه خداوند ادعا نشده که دعوت دینی ظهور قدرت غیبی است که هر چیزی را مقهور خود می‌سازد و اراده تکوین‌های باشد که می‌تواند نظام عالم را بر هم بزند، سنت اختیار را باطل کند و مردم را مجبور به قبول کند تا در پاسخ بگویند لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا عَبَدْنَا مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ...»

اینها نمونه آیاتی است که دلالت دارد بر اینکه نه تنها از راه جبر نمی‌شود مردم را هدایت کرد بلکه از راه دلسوزی که منجر به جبرشود هم امکان ندارد.

دلیل دومی که می‌توان در این فراز برای این وجه ذکر کرد، تکلیف و جعل احکام و وعده‌هایی است از ثواب و عقاب که در آیات فراوانی از قرآن آمده است، به این بیان که لازمه ثواب و عقاب نیز آزادی در عمل است.^{۲۲} اگر انسان در انتخاب آزاد نباشد تمام این وعده و وعیدها و ارسال و کتب لغو و بیهوده می‌شود. ولی بعضی کاسه از آش داغ‌تر و کاتولیک‌تر از پاپ می‌شوند و می‌خواهند انسان‌ها را به زور به بهشت ببرند غافل از اینکه خلاف سنت خداوند عمل می‌کنند که: «از قضا اسکنجین صفرا فزود / روغن بادام خشکی می‌نمود».

۱۲. «و أما الثواب و العقاب فهما من لوازم الأفعال الواقعة بالقضاء فإن الأغذية الردية كما أنها أسباب الأمراض الجسائية كذلك العقائد الفاسدة و الأعمال الباطلة- أسباب الأمراض النفسائية و كذلك القول في جانب الثواب.» اسفار ج ۶ ص ۳۸۶.

۱۳. عیس، آیه ۱۷.
۱۴. طه، آیات ۱-۳.
۱۵. الکهف، آیه ۶.
۱۶. الشعرا، آیه ۳.
۱۷. یونس آیه ۹۹.
۱۸. الانعام، آیه ۳۵.
۱۹. القصص، آیه ۵۶.
۲۰. الفاشیه، آیه ۲۱-۲۲.

۲۱. النحل(۱۶): آیه ۳۵. «و کسانی که شرک آوردند گفتند: اگر خدا می‌خواست جز او هیچ چیز نمی‌پرستیدیم، نه ما و نه پدران ما، و بی‌خواست و فرمان او هیچ چیز را حرام نمی‌کردیم. کسانی که پیش از آنها بودند نیز چنین کردند. پس آیا بر پیامبران جز رساندن پیام روشن و آشکار تکلیفی هست؟»

۲۲. آزادی عمل نه به نحو تفویض که معتزله برای فرار از جبر اشعری قائل شده اند بلکه در دایره لا جبر و لا تفویض بل امر بین الامرین. برای روشن شدن فرق بین این سه ایده می‌توان به اسفار ج ۶ فصل ۱۱ مراجعه کرد.

۱. الصفات، آیه ۱۶۴.
۲. التحريم، آیه ۶.
۳. النازعات، آیه ۵.
۴. الزاریات، آیه ۴.
۵. الانسان، آیه ۲.
۶. الشمس، آیات ۹-۱۰.
۷. المؤمنون، آیه ۱۴.
۸. الرعد، آیه ۱۱.
۹. الانفال، آیه ۵۳.

۱۰. الکافی ج ۱ ص ۱۸۳. خداوند نه اراده جزئی دارد نه محل حوادث است نه پدیده‌ها را بر اساس نفع و ضرر خودش ایجاد می‌کند نه فاعل مباشر است بلکه اراده او اراده واحد کلی و ازلی است و رابطه‌اش با همه پدیده‌ها یکسان است.

در این نظام هر معلولی علت خاص خودش را دارد و جای دخالت خاص هم نیست: «ابى الله ان یجری الامور الا باسبابها». اینکه می‌گوییم جای دخالت نیست، به این معنا است که خود خداوند این نظام را بر این اساس قرار داده و به نفع یا ضرر کسی هم دخالت نمی‌کند چنانچه آیات و روایات فراوانی به وضوح بر این مطلب دلالت دارد. اما اینکه خداوند در آیات فراوانی افعال جزئی ازخیر و شر را به خود نسبت می‌دهد، مثل «و ما رمیت اذا رمیت و لکن الله رمی (انفال، ۱۷)؛ «قل کل من عندالله» (نساء، ۷۸)؛ «و انزلنا من السماء ماء بقدر فاسکناه فی الارض و انا علی ذهاب به لقادرون» (مؤمنون، ۱۸)؛ «و انزل من المعصرات ماءً تمّاجا» (نبا، ۱۴) «انا نحن انزلنا علیک القرآن تزیلا»، و در بعضی اوقات هم به دیگران می‌دهد: «قل یتوفاکم ملک الموت الی ربکم ترجعون» (سجده، ۱۴)؛ «و هو الّذی یتوفاکم...» (انعام، ۶۰)؛ همه این نسبت‌ها نه به این جهت که او فاعل مباشر است بلکه به این جهت است که در سیر نزول (فیض الهی) تمام مراتب وجود نسبت به هم سبب و مسبب‌اند و ذات باری تعالی مسبب الاسباب است و نسبت مسببات به ذات پروردگار عین وجود خارجی آنهاست و تکوین است. بله! فعل یا افعال مسبب ولو با واسطه باشد فعل سبب است لذا خداوند گاهی تمام افعال را به خودش نسبت می‌دهد و گاهی به سبب مباشر و گاهی ضمیر جمع به کار می‌برد و این نسبت را حتی در افعال انسان که اراده انسان واسطه است مشاهده می‌کنیم «و ما رمیت اذا رمیت و لکن الله رمی». برای کسب اطلاعات بیشتر در مورد کیفیت اراده الهی نسبت به کائنات و افعال عباد، به اسفار جلد ششم مبحث اراده رجوع شود.

۱۱. مجموعه آثار، ج ۱۹، ص ۱۰۹.

رفتارها و گفتارها

م. امیدوار



اشاره

آیا بر انسان واجب است که راه بهشت را بییماید؟ این راه را چگونه باید پیمود؟ آیا هر انسانی نسبت به دیگران هم وظیفه دارد که آنها را به راه سعادت بکشاند؟ آیا حکومتها، نهادها، افراد و دیگر مجموعه‌هایی که با زندگی مردم در ارتباط هستند حق دخالت در امور فردی و هدایت انسانها را دارند؟ چگونه دیگران را نیز به این راه بکشانیم؟

اینها پرسشهایی است که پاسخهای متفاوتی را در برابر خود دارد اما یک نکته مهم در این موضوع و در برخورد با دیگران وجود دارد و آن این است که: «دو صد گفته چون نیم کردار نیست». در این نوشتار حکایاتی از چگونگی یا تأثیر رفتار در برابر دیگرانی که چون ما نیستند تقدیم می‌شود.



برابری در پیشگاه قاضی

یکی از مؤثرترین عوامل گسترش دین و جاذبه دینی عمل به عدالت است. این عمل به ویژه در کردار حاکمان و والیان و کارگزاران حکومتی، بیش از دیگران در احساس امنیت و آرامش جامعه ثمربخش است. مراجعه و سروکار افتادن با دستگاه قضا و چگونگی حضور در برابر محکمه و برخورد شاکه و متشاکه و رفتار قاضی در باور به عدالت و گسترش آن بسیار تأثیرگذار است. اگر قاضی همه را ولو حاکم و کارگزاری بلند مرتبه باشد، در برابر ترازوی عدالت یکسان ببیند و امیر به دادگاه کشانده شده هم بدون اکراه و بی‌ملاحظه مقام خود در محکمه حاضر شود، بهترین دعوت به دینداری و هدایت مردم است. این رفتار در زمان امیرالمؤمنین از او دیده شده است:

«در زمان خلافت علی علیه السلام در کوفه، زره آن حضرت گم شد. پس از چندی در نزد مردی مسیحی پیدا شد. علی او را به محضر قاضی برد و اقامه دعوی کرد که: «این زره از آن من است، نه آن را فروخته‌ام و نه به کسی بخشیده‌ام و اکنون آن را در نزد این مرد یافته‌ام».

قاضی به مسیحی گفت: خلیفه ادعای خود را اظهار کرد؛ تو چه می‌گویی؟

او گفت: این زره مال خود من است و در عین حال گفته مقام خلافت را تکذیب نمی‌کنم (ممکن است خلیفه اشتباه کرده باشد).

قاضی روگرد به علی و گفت: تو مدعی هستی و این شخص منکر است؛ پس بر توست که شاهد بر ادعای خود بیاوری. علی خندید و فرمود: «قاضی راست می‌گوید؛ اکنون می‌بایست که من شاهد بیاورم ولی من شاهد ندارم».

قاضی روی این اصل که مدعی شاهد ندارد، به نفع مسیحی حکم کرد و او هم زره را برداشت و روان شد. ولی مرد مسیحی که خود بهتر می‌دانست زره مال کیست، پس از آنکه چند گامی پیمود وجدانش مرتعش شد و برگشت؛ گفت: این طرز حکومت و رفتار از نوع رفتارهای بشر عادی نیست؛ از نوع حکومت انبیاست و اقرار کرد که زره از علی است. طولی نکشید او را دیدند مسلمان شده و با شوق و ایمان در زیر پرچم علی در جنگ نهروان می‌جنگد».^۲

تحمل شنیدن سخن مخالف

یکی از سخت‌ترین حالات برای عموم مردم شنیدن سخن مخالف است. این امر زمانی بیشتر اهمیت دارد که شنونده سخن زمامدار یا کارگزاری مهم باشد. انتقاد و خرده گیری در هر کار اگر درست باشد موجب اصلاح امور می‌شود و اگر نادرست باشد شنیدنش چیزی را از شنونده‌اش کم نمی‌کند. پذیرش نظر متفاوت و مخالف، اهمیت دادن به رأی و نظر دیگران و سعه صدر در برابر نقد دیگران قدرت جذب مخاطب و گرایش به درستی

معمولاً ما در گفتارمان، خود را در مسیر دین و درستی می‌دانیم و دوست داریم که دیگران هم مانند ما باشند یا می‌خواهیم که دیگران را به این کار سفارش کنیم. گاهی چنان دلمان برای دیگری می‌سوزد که بیش از حد به او توصیه و تأکید می‌کنیم و حتی گاهی با زور و خشونت می‌خواهیم کسی را به خیر و خوبی و دین و صلاح دعوت کنیم. اما سیره بزرگان دین و رهروان نامدار آنها نشان می‌دهد که کردار و رفتار درست، بسیار پیشتر و بیشتر از گفتار بر دیگران و جذب آنها تأثیر می‌گذارد.

نمونه‌ای از همراهی تأثیرگذار و معاشرت نیکو را در سیره پیشوای عادل و امیر خوبیه‌ها می‌خوانیم:

مسلمان و اهل کتاب

«در آن ایام، شهر کوفه مرکز ثقل حکومت اسلامی بود. در تمام قلمرو کشور وسیع اسلامی آن روز، به استثناء قسمت شامات، چشم‌ها به آن شهر دوخته بود که چه فرمانی صادر می‌کند و چه تصمیمی می‌گیرد».

در خارج این شهر دو نفر، یکی مسلمان و دیگری کتابی (یهودی یا مسیحی یا زردشتی) روزی در راه به هم برخورد کردند؛ مقصد یکدیگر را پرسیدند. معلوم شد که مسلمان به کوفه می‌رود و آن مرد کتابی در همان نزدیکی، جای دیگری را در نظر دارد که برود. توافق کردند که چون در مقداری از مسافت راهشان یکی است با هم باشند و با یکدیگر مصاحبت کنند. راه مشترک، با صمیمیت در ضمن صحبتها و مذاکرات مختلف طی شد. به سر دو راهی رسیدند، مرد کتابی با کمال تعجب مشاهده کرد که رفیق مسلمانش از آن طرف که راه کوفه بود، نرفت و از این طرف که او می‌رفت آمد.

پرسید: مگر تو نگفتی من می‌خواهم به کوفه بروم؟

- چرا.

- پس چرا از این طرف می‌آیی؟ راه کوفه که آن یکی است.

- می‌دانم؛ می‌خواهم مقداری تورا مشایعت کنم. پیغمبر ما فرمود: «هرگاه دو نفر در یک راه بایکدیگر مصاحبت کنند، حقی بریکدیگر پیدا می‌کنند». اکنون تو حقی بر من پیدا کردی. من به خاطر این حق که به گردن من داری می‌خواهم چند قدمی تو را مشایعت کنم و البته بعد به راه خودم خواهم رفت.

- اوه، پیغمبر شما که این چنین نفوذ و قدرتی در میان مردم پیدا کرد و به این سرعت دینش در جهان رائج شد، حتماً به واسطه همین اخلاق کریمه‌اش بوده.

تعجب و تحسین مرد کتابی در این هنگام به منتها درجه رسید که برایش معلوم شد، این رفیق مسلمانش، خلیفه وقت، علی بن ابی طالب علیه السلام بوده. طولی نکشید که همین مرد مسلمان شد و در شمار افراد مؤمن و فداکار اصحاب علی علیه السلام قرار گرفت».^۱

عدالت را افزون می‌کند. سعدی در بوستان نمونه‌ای از این نظر ناموافق را در برخورد مولا علی با کسی دیگر اینگونه بیان کرده است:

«کسی مشکلی برد پیش علی
مگر مشکلش را کند منجلی

امیر عدوبند مشکل گشای
جوابش بگفت از سر علم و رای
شنیدم که شخصی در آن انجمن
بگفتا چنین نیست یا بالحسن
نرنجید از او حیدر نامجوی
بگفت ارتو دانی از این به بگوی
بگفت آنچه دانست و بایسته گفت
به گل چشمه خور نشاید نهفت
پسندید از او شاه مردان جواب
که من بر خطا بودم او بر صواب
به از من سخن گفت و دانا یکی است
که بالاتر از علم او علم نیست»

ظاهراً از دیر زمان کمتر امیر یا وزیر بوده است که تحمل نظر مخالف را داشته باشد و این کار از کسی چون علی (ع) یک الگوی نادر بوده؛ زیرا سعدی ادامه می‌دهد:

«گر امروز بودی، خداوند جاه
نکردی خود از کبر در وی نگاه

به در کردی از بارگه حاجبش
فرو کوفتندی به ناواجبش

که من بعد بی‌آبرویی مکن
ادب نیست پیش بزرگان سخن»

چرا؟ زیرا قدرت غرور می‌آورد؛ مدح و ستایش و فرمانبری دیگران، خودپسندی و غرق شدن در خود برترینی و خویشتن را بهترین پنداشتن به دنبال دارد؛ پس:

«یکی را که پندار در سر بود
مپندار هرگز که حق بشنود

ز علمش ملال آید، از وعظ، ننگ
شقایق به باران نروید ز سنگ

به چشم کسان در نیاید کسی
که از خود بزرگی نماید بسی»^۳

خوبستن داری

یکی از ویژگیهای انسان خردمند خصوصاً مؤمن، خوبستن داری

در برابر سختی‌ها و ناسازهاست. کرامت و آزادگی انسان بویژه انسان دیندار اقتضا می‌کند که بدی را حتماً با بدی پاسخ نگوید. مردمی و بزرگواری و صبوری هنگامی خود را نشان می‌دهد که انسان در معرض ناملایمات و توهینها و جفاها بویژه از سوی ناکسان قرار گیرد. این حکایت همین نکته را به زیبایی بیان می‌کند:

«سگی پای صحرائشینی گزید
به خشمی که زهرش ز دندان چکید

شب از درد بیچاره خوابش بُرد
به خیل اندرش، دختری بود خُرد

پدر را جفا کرد و تندی نمود
که آخر تو را نیز دندان نبود؟

پس از گریه مرد پراگنده روز
بخندید کای مامک دلفروز

مرا گر چه هم سلطنت بود و بیش
دریغ آمدم کام و دندان خویش

مُحال است اگر تیغ بر سر خورم
که دندان به پای سگ اندر برم

توان کرد با ناکسان بدرگی
ولیکن نیاید ز مردم سگی»^۴

چگونه تذکر بدهیم؟

گاهی در میان مؤمنان و نمازگزاران دیده می‌شود که یک یا چند عمل عبادی یا مقدمات آنها به درستی انجام نمی‌شود؛ مثلاً وضوی کسی اشکال دارد یا در نماز بدن ساکن و آرام نمی‌ایستد یا رکوع و سجود همراه با اشکال برگزار می‌شود و مانند اینها. در اینجا چگونه باید رفتار کرد؟ بویژه اگر آن فردی که اعمالش اشکال دارد بزرگتر از بیننده باشد، چگونه باید به او متذکر شود؟ آبروی او را چگونه حفظ کنیم. به این نمونه توجه کنیم:

«پیرمردی مشغول وضو بود اما طرز صحیح وضو گرفتن را نمی‌دانست. امام حسن و امام حسین (ع) که در آن هنگام طفل بودند، وضو گرفتن پیرمرد را دیدند. جای تردید نبود، تعلیم مسائل و ارشاد جاهل واجب است، باید وضوی صحیح را به پیرمرد یاد داد اما اگر مستقیماً به او گفته شود وضوی تو صحیح نیست، گذشته از اینکه موجب رنجش خاطر او می‌شود، برای همیشه خاطره تلخی از وضو خواهد داشت. بعلاوه از کجا که او این تذکر را برای خود تحقیر تلقی نکند و یکباره روی دنده لجاجتی نیفتد و هیچ وقت زیر بار نرود؟

این دو طفل اندیشیدند تا به‌طور غیر مستقیم او را متذکر کنند. در ابتدا با یکدیگر به مباحثه پرداختند و پیرمرد می‌شنید. یکی

گفت: وضوی من از وضوی تو کاملتر است. دیگری گفت: وضوی من از وضوی تو کاملتر است. بعد توافق کردند که در حضور پیرمرد هر دو نفر وضو بگیرند و پیرمرد حکمیت کند. هر دو طبق قرار عمل کردند و هر دو نفر وضوی صحیح و کاملی جلو چشم پیرمرد گرفتند. پیرمرد تازه متوجه شد که وضوی صحیح چگونه است و به فراست مقصود اصلی دو طفل را دریافت و سخت تحت تأثیر محبت بی‌شائبه و هوش و فطانت آنها قرار گرفت. گفت: وضوی شما صحیح و کامل است. من پیرمرد نادان هنوز وضو ساختن را نمی‌دانم؛ به حکم محبتی که بر امت جد خود دارید، مرا متنبه ساختید. متشکرم.^۵

من چقدر مؤمنم!

عبادت هم ممکن است باعث غرور و خودبینی بشود؛ به این شکل که انسان عابد با توجه به اهتمام ظاهری خود به ادای فرائض و احیاناً گفتن ذکر و تسبیح و انجام چند کار خیر به این فکر بیفتد که من چقدر مؤمن و خوبم. نگاه با مقایسه خویش با دیگران، ضمن فخرفروشی، به آنهایی که می‌پندارد چون خودش نیستند زبان طعن نیز دراز کند. این حکایت شیرین از گلستان سعدی همین موضوع را نشان می‌دهد:

«یاد دارم که در ایام طفلی متعبد بودمی و شب‌خیز و مولع زهد و پرهیز؛ شبی در خدمت پدر علیه‌الرحمه نشسته بودم و همه شب دیده بر هم نیسته و مصحف عزیز در کنار گرفته و طایفه‌ای گرد ما خفته؛ پدر را گفتم از اینان یکی سر بر نمی‌دارد که دوگانه‌ای بگزارد؛ چنان خواب غفلت برده‌اند که گویی نخفته‌اند که مرده‌اند. گفت: جان پدر! تو نیز اگر بخفتی به که در پوستین مردم افتی.

نبیند مدعی جز خویشتن را

که دارد پرده پندار در پیش

گرت چشم خدایینی ببخشند

نبینی هیچ کس عاجزتر از خویش»^۶

ریاکاری

ریا موربانه‌ای است که ریشه درخت اعمال را خشک می‌کند. ریاکاری آفت هر عمل است؛ چه آن عمل در ظاهر عملی دینی و عبادی باشد و چه صورتی عبادی نداشته باشد. ریاکار کسی است که با تکلف می‌خواهد خود را درست و مبادی رفتار نشان بدهد حال آنکه از درون نسبت به عمل خود بی‌ایمان است. ریا و ریاکاری در جامعه، نابود کننده اعتماد، مروج دورویی و نفاق و بازار فرصت طلبان و دروغگویان است.

«زاهدی مهمان پادشاهی بود؛ چون به طعام بنشستند کمتر از آن خورد که ارادت او بود و چون به نماز برخاستند بیش از آن کرد که عادت او، تا ظن صلاح در حق او زیادت کنند.

ترسم نرسی به کعبه ای اعرابی
کاین ره که تو می‌روی به ترکستان است

چون به مقام (= خانه) خویش آمد سفره خواست تا تناولی کند. پسری داشت صاحب فراست؛ گفت ای پدر! باری به دعوت سلطان طعام نخوردی. گفت در نظر ایشان چیزی نخوردم که به کار آید. گفت نماز را هم قضا کن که چیزی نکردی که به کار آید.

ای هنرها گرفته بر کف دست

عیبها بر گرفته زیر بغل

تا چه خواهی خریدن ای مغرور

روز درما ندگی به سیم دغل»^۷

این ریاکاری نه تنها باعث بر باد دادن داشته‌ها و انباشته‌ها می‌شود بلکه گاهی منجر به جان باختن و هلاکت ریاکار هم می‌شود؛ چنانکه سعدی در حکایتی آورده است:

«عابدی را پادشاهی طلب کرد؛ عابد اندیشید که دارویی بخورم تا ضعیف شوم مگر اعتقادی که در حق من دارد زیادت شود. آورده‌اند که داروی قاتل بخورد و بمرد.

آن که چون پسته دیدمش همه مغز

پوست بر پوست بود همچو پیاز

پارسایان روی در مخلوق

پشت بر قبله می‌کنند نماز

چون بنده خدای خویش خواند

باید که به جز خدا نداند»^۸

ناخرسندی و ناپسندی مردم

هر چند برای دعوت دیگران به دین و انجام فعالیت‌های دینی قلبی پاک و نیتی خالص ضروری است اما برخی جاذبه‌ها و زیباییها نیز برای تأثیرگذاری بیشتر لازم است. مثلاً با صدایی نازیب و گوشخراش، مرثیه خواندن یا اذان گفتن نه تنها کسی را جذب نمی‌کند که باعث نفرت و پراکندگی هم می‌شود. بنابراین در تبلیغ امور دینی نمی‌توان ناپسندی و ناخرسندی مردم از کسی یا قیافه‌ای یا صدایی را نادیده گرفت. دعوت به خوبها و زیبایبها، لازمه‌اش در صحنه بودن خوبی و زیبایی است. سعدی در این باره دو حکایت مناسب دارد:

«یکی در مسجد سنجار به تطوع (= مستحبی، برای استحباب) بانگ نماز گفتی به ادایی که مستمعان ازو نفرت گرفتندی؛ و صاحب مسجد امیری بود عادل نیکوسیرت؛ نمی‌خواستش که دل‌آزرده شود. گفت: ای جوانمرد! این مسجد را مؤذنانند قدیم، هر یکی را پنج دینار می‌دهم؛ تو را ده دینار بدهم تا جایی دیگر روی. برین سخن اتفاق افتاد و برفت. پس از مدتی به گذری

پیش امیر باز آمد و گفت: ای امیرا بر من حیف کردی که به ده دینار از آن بقعه روان کردی که اینجا که رفته‌ام، بیست دینارم می‌دهند که جای دیگر روم و قبول نمی‌کنم. امیر بخندید و گفت: زنه‌ار تا نستانی که به پنجاه دینار راضی گردند. به تیشه کس نخراشد ز روی خارا گیل چنان که بانگ درشت تو می‌خراشد دل.^۹

و چه نازیباست وقتی که با بانگ درشت و نابهنجار رونق مسلمانی را نیز ببریم. البته تنها با بانگ و صدا نیست که رونق مسلمانی می‌رود بلکه هر عمل نابجا و ندانسته، استبداد و زور و هر دفاع جاهلانه که به نام دین صورت بگیرد و منجر به تنفر و ناخشنودی مردم بشود می‌برد رونق مسلمانی:

«ناخوش‌آوازی به بانگ بلند قرآن همی خواند؛ صاحب‌دلی برو بگذشت؛ گفت تو را مشاهره (=شهریه، دستمزد) چندست؟ گفت هیچ. گفت پس چرا زحمت خود همی دهی؟ گفت از بهر خدا می‌خوانم. گفت از بهر خدا مخوان. گر تو قرآن بدین نمط خوانی ببری رونق مسلمانی»^{۱۰}

بخشندگی بدون پیش شرط

آیا باید فقط در حق مسلمان یا مؤمن نیکی کرد؟ آیا نیکی کردن به نامسلمان یا بی‌نماز یا کاهل در دین کار نادرستی است؟ آیا بخشندگی خداوند نیز فقط شامل گروهی از بندگان خدا می‌شود یا سقره نعمتش بی‌دریغ و به وسعت عالم است؟ معروف است که حضرت ابراهیم خلیل علیه السلام بسیار بخشنده و مهمان نواز بود؛ اما:

«شنیدم که یک هفته ابن‌السبیل نیامد به مهمان سرای خلیل ز فرخنده‌خویی نخوردی به گاه مگر بینوایی درآید ز راه برون رفت و هر جانبی بنگرید بر اطراف وادی نگه کرد و دید به‌تنها یکی در بیابان چو بید سر و مویش از برف پیری سپید به دلداریش مرحبایی بگفت به رسم کریمان صلابی بگفت که ای چشمهای مرا مردمک یکی مردمی کن به نان و نمک نعم گفت و برجست و برداشت گام که دانست خلقش، علیه‌السلام»

حضرت، مهمان را به خانه آورد و از مهمانداران و خدمتکاران خواست که:

«رقیبان مهمان سرای خلیل به عزت نشاندند پیر ذلیل بفرمود و ترتیب کردند خوان نشستند بر هر طرف همگان»

معمولاً ما خوردن غذا را با نام و ذکر خدا آغاز می‌کنیم ولی:

«چو بسم الله آغاز کردند جمع نیامد ز پیرش حدیثی به سمع چنین گفتش: ای پیر دیرینه روز چو پیران نمی‌بینمت صدق و سوز نه شرط است وقتی که روزی خوری که نام خداوند روزی بری؟

بگفتا نگیرم طریقی به دست که نشنیدم از پیر آذرپرست بدانست پیغمبر نیک فال که گبرست پیر تبه بوده حال»

در داستان آمده که در اینجا حتی حضرت ابراهیم نیز:

«به خواری براندش چو بیگانه دید که منکر بود پیش پاکان پلید»

ولی مگر خداوند این عمل را می‌پسندد؟

«سروش آمد از کردگار خلیل به هیبت ملامت کنان کای خلیل منش داده صد سال روزی و جان تو را نفرت آمد از او یک زمان؟

گر او می‌برد پیش آتش سجود تو باپس چرا می‌بری دستِ جود؟»^{۱۱}

ظاهرینی

گاهی شخصیتی معروف و دانا در حوزه‌ای از علم و ادب و مانند آن مشغول است که از دیدگاه برخی ظاهرینان پسندیده نیست. این افراد میل و پسند و خواست و گرایش خود را میزان درستی و حق می‌شمارند و دیگران را از این صافی می‌گذرانند. پس اگر آن فرد به نظرشان نزدیک بود، اهل بهشت است و اگر برخلاف نظر و پسند اینها بود، بی‌ایمان است و سزاوار حتی خواندن نماز میت هم نیست. در داستانهای مربوط به زندگی فردوسی بزرگ، نمونه‌ای از این برخورد آمده است. در حکایت زیر از زبان عطار بیان شده که یکی از بزرگان اهل شرع به نام «شیخ ابوالقاسم کرگانی» با فردوسی نظری مخالف داشته و:

«شنودم من که فردوسی طوسی که کرد او درحکایت بی‌فسوسی

به بیست و پنج سال از نوک خامه
به سر می‌برد نقش شاهنامه
به آخر چون شد آن عمرش به آخر
ابوالقاسم که بُد شیخ اکابر
اگرچه بود پیری پرنیاز او
نکرد از راه دین بر وی نماز او
چنین گفت او که فردوسی بسی گفت
همه در مدح گیری ناکسی گفت
به مدح گبرکان عمری به سر برد
چو وقت رفتن آمد بی‌خبر مرد
مرا در کار او برگ ریا نیست
نمازم بر چنین شاعر روا نیست»
بله؛ او بر فردوسی نماز نخواند اما:
«چو فردوسی مسکین را ببردند
به زیر خاک تارکش سپردند
در آن شب شیخ او را دید در خواب
که پیش شیخ آمد دیده پر آب
زُمرّد رنگ تاجی سبز بر سر
لباسی سبزتر از سبزه در بر
به پیش شیخ بنشست و چنین گفت
که ای جان تو با نور یقین جفت
نکردی آن نماز از بی‌نیازی
که می‌تنگ آمدت زین نمانازی
خدای تو جهانی پُرفرشته
همه از فیض روحانی سرشته
فرستاد، اینت لطف کار سازی
که تا کردند بر خاکم نمازی
خطم دادند بر فردوس اعلی
که فردوسی به فردوس است اولی»

مگر فردوسی چه گفته یا چه کرده بود که سزاوار بهشت دانسته شد؟ شاهنامه او با ابیاتی کم مانند در توحید خداوند آغاز می‌شود و همین خود بهایی برای او بوده است؛ خداوند نیز بخشنده است و اگر همه بشر را نیز یکباره ببخشد گویی کفی خاک را بخشیده است:

«خطاب آمد که ای فردوسی پیر
اگر راندت ز پیش آن طوسی پیر
پذیرفتم مَنّت تا خوش بختی
بدان یک بیت توحیدم که گفתי

مشو نومید از فضل الهی
مده بر فضل ما بخل گواهی

یقین می‌دان چوهستی مرد اسرار
که عاصی اندکست و فضل بسیار

گر آمرزم به یک ره خلق را پاک
نیامرزیده باشم جز کفی خاک»^{۱۲}

بر خورد نیک با گناهکاران

گناه در هر صورت و از هر کس و در هر شکل ناپسند است. اما گاهی گناهان بزرگ و ریشه‌های آن را ندیدن و به سراغ موارد کوچک و کم زیانتر رفتن، نشانه گم شدن هدف و انحطاط جامعه است. ای بسا گناهکارانی که گرچه کارهایی ناشایست نیز از آنها سر می‌زند اما ویژگی‌هایی دارند که تأکید بر همان ویژگی می‌تواند آنها را از گناه دور و به ایمان و پرهیز جذب کند. این کار از عهده کسانی برمی‌آید که تیز بین و باتحمل باشند. در منابع فارسی و صوفیانه ابوسعید ابوالخیر از عرفای قرن پنجم به داشتن ویژگی‌هایی ممتاز در برخورد با دیگران همراه با رویی گشاده و سعه صدر معروف است. حکایتی را در این باره از زبان نواده‌اش می‌خوانیم:

«آورده‌اند که شیخ ما ابوسعید - قدس الله روحه العزیز - روزی در نیشابور بر اسب نشسته بود و جمع متصوفه در خدمت او. به بازار فرو می‌راند. جمعی ورنایان (= جوانان) می‌آمدند، برهنه. هر یکی از بارهای چرمین (= شلوار) پوشیده و یکی را برگردن گرفته، می‌آوردند. چون پیش شیخ رسیدند، شیخ پرسید که: این کیست؟ گفتند: امیر مقامران (= قماربازان) است. شیخ او را گفت که: این امیری به چه یافتی؟ گفت: ای شیخ! به راست باختن و پاک باختن. شیخ نعره‌ای بزد و گفت: راست باز و پاک باز و امیر باش!»^{۱۳}

هدایت دست خداست

شخصیت‌های بانفوذ در فرصتهایی که نصیبشان می‌شود و دیگران را سخت به خود علاقه‌مند و اهل احترام می‌بینند چه کار می‌کنند؟ آیا می‌توان در چنین زمانی طرف مقابل را که با ما هم عقیده نیست فوراً دعوت کرد که تونیز مانند ما بشو؟ یا عمل و رفتار نیکو بهتر می‌تواند بهترین عامل جذب و هم‌نوایی در دیگران شود. نمونه‌ای دیگر از رفتار ابوسعید ابوالخیر را می‌خوانیم:

«روزی شیخ ما ابوسعید قدس الله روحه العزیز در نیشابور، برنشسته بود و با جمع جایی می‌شد. به در کلیسا رسید. اتفاق را روز یکشنبه بود و ترسایان (= مسیحیان) جمله در کلیسا جمع بودند. جماعتی گفتند: «ای شیخ! ایشان را تو را می‌باید که

بینند. شیخ حالی پای بگردانید. چون شیخ در رفت (= وارد شد) و جمع در خدمت شیخ دررفتند (وارد شدند)، همه ترسایان پیش شیخ بازآمدند و خدمت کردند؛ چون شیخ و جمع بنشستند، ترسایان به حرمت پیش شیخ بایستادند و بسیار بگریستند و تضرع کردند و حالتها پدیدآمد. مقریان با شیخ بودند. یکی گفت: «ای شیخ! دستوری هست تا آیتی بخوانند؟» شیخ گفت: «بباید خواند.» مقریان قرآن برخواندند. آن جماعت همه از دست بشدند و نعره‌ها زدند و زاری بسیار کردند و همه جمع را حالتها پدید آمد. چون به جای خویش بازآمدند، شیخ برخاست و بیرون آمد. یکی گفت: اگر شیخ اشارت کردی همه زَنارها (= نوار یا گردن‌بندی که مسیحیان با صلیب کوچکی به گردن خود آویزان می‌کردند) باز کردند. (یعنی دست از دین خود برمی‌داشتند). شیخ ما گفت: ماشان ورنیسته بودیم تا باز گشاییم»^{۱۴}.

منابع

- اسرارالتوحید فی مقامات الشیخ ابی سعید، تصحیح و تعلیقات و توضیحات دکتر شفیعی کدکنی انتشارات آگاه.
- اسرار نامه عطار، تصحیح دکتر شفیعی کدکنی انتشارات سخن.
- بوستان سعدی تصحیح غلامحسین یوسفی انتشارات خوارزمی
- داستان راستان، استاد شهید مطهری، انتشارات صدرا.
- گلستان سعدی تصحیح غلامحسین یوسفی انتشارات خوارزمی.

پانویس‌ها:

۱. داستان راستان ص ۳۸.
۲. داستان راستان ص ۵۰.
۳. بوستان سعدی، باب چهارم، در تواضع.
۴. بوستان سعدی، باب چهارم، در تواضع.
۵. داستان راستان ص ۲۹۵.
۶. گلستان باب دوم حکایت ۷.
۷. گلستان باب دوم حکایت ۶.
۸. گلستان باب دوم حکایت ۱۷.
۹. گلستان باب چهارم حکایت ۱۳.
۱۰. گلستان باب چهارم حکایت ۱۴.
۱۱. بوستان سعدی، باب دوم، در احسان.
۱۲. عطار، اسرارنامه.
۱۳. اسرارالتوحید، ج ۱، ص ۲۱۶.
۱۴. اسرارالتوحید ص ۲۱۰.



Girolamo
Savonarola

تحمیل شریعت تجربه های تاریخ

رضا احمدی
(پژوهشگر)



مفیر حیات

سال سوم
شماره شانزدهم و هفدهم
مهر و آبان - آذر و دی ماه ۱۳۹۶

۸۴

هدیه کردند. پوشش‌های رنگارنگ تحریم گردید. زناکاران و مرتکبین فحشاء و لواط به دست آتش سپرده شدند. کلیه تفریحات قبلی بعنوان بازی‌های حیوانی ممنوع گردید. مرم غالب روزها روزه می‌گرفتند، پیشه‌وران همواره انجیل را در دسترس خود داشتند در زمان بیکاری به خواندن آن می‌پرداختند. اجتماعات منحصر به دعا و نماز در کلیسا اختصاص یافت. رستوران‌ها و قهوه‌خانه‌ها ساعت شش بعد از ظهر تعطیل می‌شدند. در روزهای وعظ همه اماکن تعطیل بود. خرید و فروش البسه‌های فاخر، تصاویر، کتاب‌ها ضاله و شیطانی ممنوع شد. زبان کسانی که مرتکب کفرگویی می‌شدند یا کفر تشخیص داده می‌شد، سوراخ می‌گردید. ماموران مسیحی، مسئول فرامین الهی بودند، اگر زنی زینت آلاتی به همراه داشت آن را می‌گرفتند. قماربازان را کتک زده، و به زندان می‌بردند. آنها آلات موسیقی، شیشه‌های عطر و کتاب‌های ضاله را از هر جایی توقیف و در روزهای تعطیل در میدان شهر به آتش می‌کشیدند. در این دوره تابلوهای و آثار هنری فاخر استادان چیره دست به آتش سپرده شد. دادگاه‌های انگیزسیون مسئول حفظ عقیده مردم و دین خدا بودند، این دادگاه‌ها به اسم قانون واجب الرعايه قوانین تغییر ناپذیر آسمانی که توسط عیسی مسیح به نوع بشر ابلاغ شده است، حکم می‌کردند. به نام عیسی مسیح هزاران نفر زنده زنده در آتش سوختند یا در زیر شکنجه جان سپردند. تحکمت، زورگویی و فشارهای ساوونارولا همه را خسته و جریح و به عصیان عمومی کشاند. در طی موعظه روز عید پاک در ۴ می ۱۴۹۷ گروه‌هایی از جوانان شهر دست به شورش زدند و آن آشوب به زودی به یک طغیان واقعی تبدیل گردید. میکده‌ها بازگشایی شدند و مردم به طور علنی به قمار بازی و فسق و فجور پرداختند.^۱

دین

دین امر قلبی و یک رابطه روحی و معنوی است و چیزی نیست که بتوان با اجبار به خورد دیگران داد، دین در واقع مجموعه‌ای از توحید و صفات جمال و جلال خدا است که اساس آن را تشکیل می‌دهد، و چون در تمام مراحل با دلیل عقل قابل استدلال است، نیازی به اجبار و اکراه نیست. خداوند در قرآن می‌فرماید:

﴿لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ﴾^۲ در قبول

دین هیچ اکراهی نیست (زیرا) راه درست از بیراهه آشکار شده است.

از آنجا که دین و مذهب با روح و فکر مردم سر و کار دارد و اساس و شالوده اش بر ایمان و یقین استوار است خواه و ناخواه راهی جز منطق و استدلال نمی‌تواند داشته باشد و آیه «لا اکراه فی الدین» در واقع اشاره ای به همین است.

«جیرولامو ساوونارولا»، کشیش سرشناس در فلورانس بود. وی در آغاز یک واعظ ساده بود و برای وعظ و خطابه به دهات و شهرها سفر می‌کرد و مردم را به راه خدا دعوت می‌نمود، ریاضت می‌کشید، روزه می‌گرفت و در سفرهای مداومش روی زمین یا در انبارهای علفه می‌خوابید. در سخنرانی‌های پرشورش مردم را از غذایی که در انتظارشان بود می‌ترساند و آنها را از زندگی گناه آلودی که در پیش گرفته بودند، برحذر می‌داشت. او سالها به کار خود مشغول بود، اما تدریجا این اعتقاد در او پیدا شد که خداوند ماموریتی برای نجات فلورانس از فساد و کفر و استقرار حکومتی الهی به او محول کرده است. در جرای این رسالت، وی خاندان حکومتی فلورانس را یک حکومت غاصب و غیر شرعی اعلام کرد و با نوشته‌ها و خطابه‌های آتشین خواستار یک «جمهوری مسیحی» در عوض آن شد که حکومتی الهی باشد. خطابه‌های دائمی وی و تکرار مستمر این فتاوا، مردم فلورانس را که از بی‌عدالتی و فساد در سرزمین خود ناراضی بودند، دسته دسته بدور ساوونارولا گرد آورد، و او با افزایش قدرت خود اعلام کرد که «پرنس» باید از حکومت کناره گیرد و بالاخره، او را وادار به ترک فلورانس کرد. او جمهوری مسیحی را در فلورانس برقرار کرد. ساوونارولا در سال ۱۴۹۴ حکومت خاندان مدیچی در فلورانس را برانداخت و توانست با استفاده از احساسات مذهبی مردم و ایجاد احساس گناه در آنها حکومت را در دست بگیرد و حاکم فلورانس گشت. بعد از به حکومت رسیدن تنها کاری که می‌کرد ایراد وعظ و خطابه و ترساندن مردم از جهنم و شیطان‌های آن با شاخ‌های سرخ و دیگ‌های جوشان بود. وی برگزاری تمام مجالس جشن، کارناوال‌ها و رقص‌ها را ممنوع اعلام کرد و تمام کافه‌ها و قمارخانه‌ها را به نمازخانه و کلیسا و مراکز آموزش علوم دینی تبدیل نمود. در ۱۴۹۷ وی پیروانش را به جستجوی خانه به خانه منازل مردم در جستجوی آینه‌ها، نقاشی‌ها، کتاب‌ها، لوازم آرایش، مجسمه‌ها، کلاه‌های زنانه، وسایل موسیقی و شطرنج‌ها فرستاد. تمام این وسایل در آتش بزرگی در میدان شهر سوزانده شدند. وی این آتش بزرگ را «آتش بزرگ غرور» نام نهاده بود. ساوونارولا، تمام سازمان‌های سیاسی به جز مجمع کشیشان را ملغی اعلام کرد. در سالروز عید تولد عیسی مسیح در سال ۱۴۹۵، شورای جمهوری فلورانس به پیشنهاد او، عیسی مسیح را رئیس حکومت خدا در جمهوری فلورانس اعلام کرد. قانون جمهوری خدا، باید قوانین تغییر ناپذیر الهی باشد و نه قوانین وضع شده دست بشر. در جمهوری مسیحی فلورانس کلیه جشن‌ها و بازی‌ها غیردینی گذشته ملغی شد. بانک‌ها و صرافی‌ها تعطیل و ربا ممنوع گردید و به جای آن یک بنیاد محرومین تاسیس شد. مسیحیان معتقد به کمک آمدند، زنان گوشوارها و انگشتری‌های خود را بدان

اجبار در دین

در این مسئله سه فرض، قابل تصور است: اول، اجبار و تحمیل در اعتقادات دینی یا نوع خاصی از دین قابل تصور است، که در چنین فرضی امکان اجبار و تحمیل وجود ندارد، چون ایمان از امور غیر اختیاری است و قابل اجبار و تحمیل نمی‌باشد. فرض دوم، اجبار در انجام فروع دین است، از قبیل نماز، روزه، حج و...؛ این امور از احکام فردی اسلام است؛ فرض سوم، تحمیل و اجبار در شریعت، مناسک و آداب و رسوم مذهبی است، که همه ادیان و مذاهب دارای وجوه مشخصه و دستوراتی هستند. بروز و ظهور این دسته از مناسک مذهبی در رفتار پیروان هر دین و مذهب دیده می‌شود.

بنابر اصل همسان‌سازی، همه انسان‌ها دوست دارند که دیگران مثل آنها باشند، براساس این اصل، دین‌دار شدن جامعه خواسته طبیعی دین‌داران است و هر یک از دین‌داران آرزو دارند، روزی فرا رسد که دین و معنویت در جامعه فراگیر شود و مردمی که

پیوندی با خدا و معنویت ندارند به آنان بپیوندند. دسته‌ای از دینداران می‌خواهند که دیگران را ملزم به اجرای مناسک و شریعت کنند. آنها چون خود را اصحاب بهشت می‌پندارند، باورهای خود را نیز یگانه راه نجات دانسته، دوست دارند دیگران را به این راه رهنمون شوند و دیگران را نیز به بهشت ببرند. این قسم از مصادیق منجر به اجبار و الزام می‌شود. اجبار و الزام به صورت فردی، اجتماعی یا سازمانی و حکومتی صورت می‌گیرد. گاهی پدر و مادر، فرزندان را ملزم به انجام اعمال عبادی می‌کنند که البته امری طبیعی در مسئله تربیت کودکان است. گاهی

هنجارهای حاکم بر جامعه به گونه‌ای است که اعضای جامعه خود را ملزم به رعایت آن می‌دانند و گرچه از آن رضایت ندارند، اما در ظاهر پیروی می‌کنند. نوع سوم، اجبار سازمان یافته و حکومتی است، این قسم، موضوع بحث است.

گروه‌های رسمی یا غیر رسمی حکومتی فهم خود از دین را اصل دانسته و خواهان پیروی دیگران از آنها هستند. وجود قدرت در دست آنها و اعمال آن برای پیروی دیگران از مصادیق اجبار و تحمیل می‌باشد. آنها در پی آنند تا به زعم خود مردم را به بهشت ببرند و سعادت‌مند سازند و با اقتدار سازمانی، اداری و

بازوی نظامی و امنیتی سعی دارند تا دیگران را ملزم به اجرای دستورات دینی نمایند. این افراد از همه اهرم‌ها برای تحمیل اراده و تفسیر خاص خود بر رقبا از جمله تکفیر بهره می‌جویند. در این روند تأکید بر ظواهر دینی و ترویج آن در برنامه قرار دارد، ظاهرگرایی، برحقیقت و شریعت، بر اخلاق غلبه پیدا می‌کند.

بررسی چند تجربه

در تاریخ مکتوبی که از گذشته به ما رسیده، حکایت‌های زیادی از اجبار سازمان یافته برای اجرای شریعت وجود دارد. در اینجا سه تجربه از سه دین را مرور کرده و دستاوردهای آنها از اجبار در اجرای شریعت را بررسی می‌نمایم.

الف - دولت ساسانی

سلسله ساسانی از سال ۲۲۴ تا ۶۵۱ م، (قریب ۴۲۷ سال) بر ایران فرمانروایی کردند. اردشیر بابکان یک موبد زاده با هم دستی موبد موبدان تنسر توانستند سلسله ساسانی را بنیان نهند. تنسر موبد موبدان تاجی پادشاهی را بر سر اردشیر گذشت و دین زرتشتی دین رسمی اعلام شد.

۱. پیوند دین و دولت

موبدان در دوره ساسانیان از اختیارات وسیعی برخوردار شدند که شاهان را هم قدرت آن نبود که موبدان را از کار برکنار سازند و مقام و مسند آنان را به دیگران واگذار نمایند. موبدان با قدرت وسیع خود، عرصه را بر دیگر ادیان تنگ نمودند. موبدان بر تمامی جامعه ایران، نظارت داشتند و کسی را یاری مخالفت با آنها نبود. هریک از موبدان را نقشی بود. شاه تاج پادشاهی را از کسی که مظهر دین و مظهر اهورمزداست، یعنی موبد موبدان دریافت می‌کند. موبدان در شهرهای بزرگ و کوچک با اختیارات بسیار مشغول به کار بودند و در کارهای اداری و سیاسی نیز به مقتضای زمان مداخله می‌کردند.

۲. تعصب موبدان

موبدان زرتشتی به دنبال گسترش آئین زرتشت بودند، آنها عرصه را بر پیروان دیگر ادیان تنگ ساختند. کریستن سن می‌آورد: روحانیان زرتشتی بسیار متعصب بودند و هیچ دیانتی را در داخل کشور تجویز نمی‌کردند، لیکن این تعصب بیشتر مبتنی بر علل سیاسی بود. دین زردشت دیانت تبلیغی نبود و رؤسای آن داعیه نجات و رستگاری کلیه ابنای بشر را نداشتند اما در داخل کشور مدعی تسلط تام و مطلق بودند.^۴ قدرت بلامنازع موبدان موجب شد تا دین زرتشتی به شدت دچار تباهی و فساد گردد. خرافات زیادی در آن وارد شده بود. شهید مطهری

کلیسا

هر نوشته‌ای را که

با تعالیم کلیسایی

منافات داشت،

محکوم به آتش کرد

و برای تثبیت این دستورالعمل،

منشورهایی از طرف

امپراطورها صادر شد.

این شیوه

در همه‌ی قرون وسطی

همچنان برقرار بود.

می‌نویسد: «دین زرتشت به قدری در دست موبدها (روحانیون زرتشتی) فاسد شده بود که ملت با هوش ایران هیچ گاه نمی‌توانست از روی صمیم قلب به آن عقیده داشته باشد و حتی اگر اسلام در آن زمان به ایران نیامده بود، مسیحیت به تدریج ایران را مستخر می‌کرد و زرتشتی‌گری را از میان می‌برد.»^۴

۳. فساد موبدان

روحانیت زرتشتی هیچ پیام امید بخشی نداشت و مراسمات مذهبی چیزی جز تشریفات نبود. از آغاز تشکیل دولت ساسانی هر روز آتشکده‌ها و موبدان (روحانیون زرتشتی) حریص‌تر می‌شدند. اینان که خود از خاندان‌های توانگر بودند، قدرت و ثروت، آنان را به فساد می‌کشاند. از این رو بود که آئین مسیحیت رفته رفته در ایران در حال نفوذ بود.^۵ برخوردهای تحمیل گونه و تعصبات مذهبی رایج در ایران عصر ساسانی، ایرانیان را به گریز از دین و تمایل به مسیحیت سوق می‌داد. زرین کوب آورده است: موبدان در ریا و تعصب و دروغ و رشوه غرق بودند. مزدک و پیش از او مانی برای آن که تحولی در اوضاع روحانی و دینی پدید آورند، کوشش کردند؛ اما نتیجه‌ای نگرفتند.^۶

از نظر دینی وضعیت نامساعدی به وجود آمده بود، دستگاه دینی در حکومت ادغام شده بود. و موبدان زرتشتی در سیاست گذاری دولت و سرکوب مخالفان به خصوص مخالفان دینی نقش بارزی ایفا می‌کردند. بنابراین دستگاه دینی نیز همراه دستگاه حکومتی به فساد اخلاقی کشیده شده بود. حکومت، حمایت مردمی، و دین، مشروعیت خود را از دست داده بود.^۷ مردم ایران از فشار و تجاوزات روحانیان زرتشتی اندک اندک بیزار شده بودند و تلاش می‌کردند خود را از زیر بار این ناملازمات بیرون کشند.^۸ موبدان در شهرهای بزرگ و کوچک با اختیارات بسیاری مشغول کار بودند و در کارهای اداری و سیاسی نیز به مقتضای زمان مداخله می‌کردند. آموزش و پرورش و قضاوت و دادرسی بر عهده هیربدان بود، این طبقه فرزندان اعیان و اشراف و نیز روحانی زادگان را تعلیم می‌دادند، عامه‌ی مردم را از تحصیل دانش بهره‌ای نبود. موبدان همچنین بر برگزاری مراسم‌هایی از قبیل نماز و ازدواج و فوت نظارت می‌کردند.

۴. قدرت مطلقه موبدان

قدرت روحانیان زرتشتی آن چنان بود که در مقاطعی از تاریخ ساسانیان، تعیین‌کننده بودند تا به جایی که شاهی را خلع و یا به قدرت می‌رساندند. موبدان یا هیربدان در زمان شهریاری ساسانیان در هر فرصتی برای کسب قدرت و سرکوبی دشمنان می‌کوشیدند و در امور سیاسی و دینی دخالت بسیار داشتند، اینان در مراسم تاج‌گذاری شاهنشاهان ساسانی حضور به هم رسانده و تاج را بر سر ایشان می‌نهادند. موبدان بزرگ گهگاه

همچون کشیشان نصاری به اعترافات شاهان در دم مرگ گوش فرا می‌دادند و وصایای ایشان را مخصوصاً در مورد انتخاب جانشین برای شاهزادگان و رجال و درباریان بازگو کرده و اگر خود راضی به این کار بودند، شاه آینده را انتخاب می‌کردند. در دوره طولانی سلطنت ساسانیان گاهی به روحانیونی بر می‌خوریم که چون پیشرفت اقلیت‌های مذهبی را در انتشار دین خود، مخالف و مغایر مصالح آیین خویش می‌پندارند، شاهان را به انجام اعمال خشن نسبت به آنان تشویق می‌نمایند. یا موبدانی که یار و یاور شاهان بودند و ایشان را همه‌جا همراهی می‌کردند و زمانی که مسئله دشواری پیش می‌آمد با دانشی که اندوخته بودند معضلات را از پیش پای ایشان برداشته و شهریاران را آسوده خاطر می‌ساختند. نظر روحانیان بزرگ زرتشتی در مورد انتخاب پادشاهان ساسانی قاطع بود و همچنین حق عزل آنها را داشتند و به قول کریستین سن، اصل قابل عزل بودن شاه اسلحه خطرناکی بود در دست موبدان، اگر چند مدعی برای سلطنت پیدا می‌شد و هر یک از آن‌ها متکی بر یک فرقه از نجبای عالی مرتبت بودند رأی روحانی اعظم قاطع می‌گردید، اگر چه او نماینده قدرت دینی و مظهر ایمان و اعتقاد مذهبی ملت محسوب می‌شد.

۵. ظاهرگرایی

تفسیر خاص موبدان از آئین مزدایی - پندار نیک، گفتار نیک، کردار نیک - به مجموعه‌ای تنگ نظرانه تبدیل شد که حقی برای تفسیرها و فهم دیگران قائل نبودند و بلکه دگراندیشان را آماج تکفیر قرار می‌دادند. موبدان، وظایفی چون خواندن سرود و نماز را عهده دار بودند. وظایف ایشان نسبت به مردم این بود که می‌بایست مردم را غسل دهند، گناهکاران را توبه دهند، کفاره‌های مذهبی را دریافت

کنند و تشریفات ولادت و اسم گذاردن و بستن کتی یا کمر بند متبرک و ازدواج و تشییع جنازه و حضور در جشن‌های مذهبی را بر عهده داشتند.^۹ موبدان مداخلات خود را راز تقویت معنویات در جامعه می‌دیدند. یکی از نتایج این اختیارات در میان موبدان غلبه ظواهر و رسوم دینی و سست شدن عاطفه مذهبی و شیوع تزویر و تقدس دروغین بود.^{۱۰} دخالت روحانیون زرتشتی با تداوم این روند، به سخت‌گیری و تعصب تبدیل شده بود. علی

■
**اصحاب کلیسا
برای خدا می‌کشتند
و شکنجه می‌کردند
و به تدریج به
جمع آوری مال و ثروت اندوزی
از راه‌های مختلف رو آوردند.
بخش عمده‌ای از اراضی اروپا
به مالکیت کلیسا در آمد.
همچنین کلیسا
به طرق مختلف از مردم
پول می‌گرفت.**

الخصوص در مورد مردمی که از این مقررات سخت گیرانه دینی ناراحت و ناراضی بودند و تصمیم به تغییر آیین و مذهب خود می گرفتند. این افراد در صورت شناسایی با تحریک روحانیون زرتشتی مورد تعقیب و آزار و اذیت قرار می گرفتند و در شرایط بسیار دشواری زندگی می کردند.^{۱۱} سیاست‌های اجتماعی و دینی حاکم بر دولت ساسانی، موجب از میان رفتن وحدت ملی، دین‌گریزی، سستی ایمان دینی مردم و گرایش به مسیحیت شد. چنانچه در پیش گفته شد، اگر ایران توسط مسلمانان فتح نشده بود ایرانیان برای خلاصی از دین موبدان گرایش به آئین مسیحی رو می‌آوردند.

ب - حاکمیت مسیحیت

«عیسی» ناصری دعوت خود را در فلسطین آغاز کرد، در این دوره مسیحیت فرقه‌ای یهودی به شمار می‌رفت، دولت رومی حاکم بر شام توجهی به آن نداشت و مسیحیان در عقیده خویش آزاد بودند. با گسترش دین مسیح و آشکار شدن آن به صورت دینی جدید با سخنانی نو، دولت روم برآشف و مسیحیت را غیر قانونی خواند و بر مسیحیان سخت گرفت. تلاش‌ها و فداکاری‌های مبلغان اولیه مسیحیت، که بسیاری از آنها در زیر شکنجه و زندان به شهادت رسیدند، از جمله پترس و پلوس نقش تعیین کننده‌ای در تفسیر و ترویج آئین نو داشتند و حوزه نفوذ مسیحیت تا اروپا گسترش یافت. سرانجام کنستانتین کبیر (Constantine the Great)، امپراتور روم شرقی در سال ۳۱۳ م. به مسیحیت گروید و با فرمانی، آزادی این آیین را اعلام کرد و مسیحیت دین رسمی امپراتوری گردید. اختلافات کلامی در بین پیروان مسیح گسترش یافت، کنستانتین در سال ۳۲۵ م. «شورای نیقیه» را تشکیل داد و این شورا، تثلیث را به عنوان اعتقاد رسمی مسیحیت معتبر شمرد و اناجیل چهارگانه را به رسمیت شناخت. از آن پس، شوراهای دیگری نیز بر پا شد که مصوبات آنها را «قانون شرع» می‌گویند. بعد از رواج یافتن مسیحیت در اروپا و توأم شدن قدرت کلیسا با قدرت امپراطوری روم، مراکز علمی زیر نفوذ دستگاه حاکمه قرار گرفت تا آنجا که در قرن شش میلادی، دانشگاه‌ها و مدارس آتن و اسکندریه تعطیل گردید این دوران که در حدود یک هزارسال ادامه یافت به «قرون وسطا» معروف شد. ویژگی کلی قرون وسطا، تسلط کلیسا بر مراکز علمی و برنامه مدارس و دانشگاه‌ها است.^{۱۲} وقتی تقریباً تمام اروپا به مسیحیت گروید، تفسیرهای خاص از آئین مسیح در شوراهای مختلف صورت گرفت و مخالفت با آنها کفر در دین خوانده شد. پیوند دین و دولت در امپراتوری روم، چهره آن را تغییر داد؛ از جمله این که شعائر دینی در کوی و برزن به نمایش درآمد. مسیحیان محبوب و مظلوم حتی طرز صحبت کردن خود را عوض کردند و دیری نپایید این سلطنت که در ابتدا اخروی خوانده می‌شد، تحت فرمان یک رئیس دنیایی

■
روحانیت زرتشتی
هیچ پیام امید بخشی نداشت
و مراسمات مذهبی
چیزی جز تشریفات نبود.
از آغاز تشکیل دولت ساسانی
هر روز آتشکده‌ها و موبدان (روحانیون
زرتشتی) حریص تر می‌شدند.
اینان که خود از خاندان‌های توانگر بودند.
قدرت و ثروت،
آنان را به فساد می‌کشانید.
■

(امپراتور) و نفوذ ریاست دینی (پاپ)، به شدیدترین سلطنت استبدادی تبدیل شد. قدرت کلیسا مدام افزونی یافت تا جایی که به دخالت صریح در سیاست پرداخت. در سال ۸۰۰م، پاپ تاج شارلمانی - پادشاه فرانسه - را بر سر او گذاشت و با این کار «امپراتوری مقدس روم» را تاسیس کرد. دخالت صریح و خشن روحانیون مسیحی در سیاست شروع شد.^{۱۳} از این زمان به بعد پاپ تاج پادشاهی را بر سر شاهان می‌گذاشت و پادشان قسم یاد می‌کردند که شمشیر آنها در خدمت کلیسا باشد و خود آنها هم سرباز کلیسا هستند، کشیشان لقب پدر روحانی یافتند و بر امور دنیوی و اخروی مردم مسلط گردیدند.

۱. واسطه میان انسان و خدا

در دوران قرون وسطا هر اسقفی به نحو دلخواه عمل می‌کرد. با آنکه تنها طبقه به اصطلاح باسواد در سراسر اروپا، کشیش‌ها بودند با این وجود بسیاری از آنها نیز قادر به خواندن و نوشتن نبودند.^{۱۴}

کلیسا خود را مجاز به دخالت در زندگی فردی و اجتماعی و دستگاه کلیسا، خود را واسطه بین خدا و انسان می‌دانست. راه ارتباط با خدا تنها کلیسا و اصحاب آن بود، چنان که یک فرد کاتولیک امکان ندارد، عبادتش قبول باشد، یا مسیحی باقی بماند، مگر این که تسلیم پاپ باشد و اسقفش معلوم باشد. فرد اگر عضو کلیسا نبود، به طور منفرد هم مسیحی نیست. بدون اعتقاد به پاپ و سازمان مسیحیت، اصلاً نمی‌شود مسیحی و خداپرست بود. دستگاه پاپ، اعتقاد به کلیسا را جزو لاینفک ایمان به خدا می‌دانست.^{۱۵} هر مسیحی باید کشیشی خاص خود داشته باشد تا در نزد او اعتراف کند. مجازات دنیوی گناه که به دنبال توبه و اعتراف اجرا می‌شد، به تدریج به نوعی ثروت

■ یکی از نتایج این اختیارات در میان موبدان غلبه‌ی ظواهر و رسوم دینی و سست شدن عاطفه‌ی مذهبی و شیوع تزویر و تقدس دروغین بود. دخالت روحانیون زرتشتی با تداوم این روند، به سخت‌گیری و تعصب تبدیل شده بود. علی‌الخصوص در مورد مردمی که از این مقررات سخت‌گیرانه‌ی دینی ناراحت و ناراضی بودند و تصمیم به تغییر آیین و مذهب خود می‌گرفتند. ■

اندوزی با عنوان «مغفرت فروشی» مبدل گشت، گناهکاران برای رهایی از مجازات دوزخی مبلغی را به کلیسا می‌پرداختند تا همه یا بخشی از مجازات آنان بخشوده شود.

۲. عقل ستیزی

اربابان کلیسا، مخالفت و آزار دانشمندان را ارزش دانسته و هر عقیده علمی و جدیدی را به اتهام اینکه مخالف کلیسا و مسیحیت است، محکوم می‌کردند. دادگاه‌های تفتیش عقاید یا انگیزیسون لطمات و صدمات جبران‌ناپذیری را بر علم وارد ساخت. بسیاری از دانشمندان مجبور شدند نظرات علمی خود را پس بگیرند. به طور تخمینی در بین سال‌های ۱۴۸۱ تا ۱۸۰۱ م دادگاه کلیسایی حداقل ۳۴۰۰۰ نفر را مجازات کرد و ۳۲۰۰۰ نفر را زنده زنده سوزانید.^{۱۶}

۳. تفتیش عقاید

دستگاه تفتیش عقاید در رم، یا «اداره ی مقدس» (دستگاه سانسور) هزاران کتاب را در فهرست پاپی قرار داد. تفتیش عقاید به صورت بسیار جدی ادامه پیدا کرد. دادگاه‌های تفتیش عقاید پاپ در هر جایی، علاوه بر سانسور، علم تکفیر و اعدام را برافراشتند. فهرستی از کتاب‌ها و نویسندگان، تنظیم نمودند که خواندن و داشتن کتاب‌های مندرج در آن بر مسیحیان ممنوع بود. اساس این رفتار در قرون اولیه مسیحیت بنا شده بود. کلیسا هر نوشته‌ای را که با تعالیم کلیسایی منافات داشت، محکوم به آتش کرد و برای تثبیت این دستورالعمل، منشورهایی از طرف امپراطورها صادر شد. این شیوه در همه قرون وسطی همچنان برقرار بود و در اواخر قرن پانزدهم میلادی، دانشگاه «کالونی» مقرر نمود که کلیه کتاب‌ها پیش از چاپ، کاملاً بررسی و

ممیزی و سانسور شوند تا مردم منحرف نشوند و مقرر شد که اگر ناشری بدون کسب اجازه از دستگاه پاپ، کتابی چاپ کند، مجازات شود.

هیئت‌های داوری بسیار مجهز که کلیسای کاتولیک آنها را سامان داد، می‌کوشید تا از طریق آنها به یکپارچگی و یکسان‌سازی دینی مورد نظر خود نائل شوند. متهمان بسیاری در دادگاه‌های تفتیش عقاید متهم به ارتداد، شرک و جادوگری می‌شدند. با شکنجه‌ها و اعتراف‌گیری آنها را محکوم به مجازات‌های گوناگون و در بسیاری از مواقع به صورت‌های غیر انسانی اعدام می‌کردند. جمعیت عظیمی قربانی تفتیش عقاید شدند. افراد سرشناس چون ژاندارک، یان هوس محکوم به اعدام شدند، گالیله به خاطر بازگشت از عقیده‌اش مبتنی بر عدم مرکزیت زمین اعدام نشد. دیگر قربانی معروف تفتیش عقاید که اعدام شد جردانو برونو بود که هم به علت داشتن یکی از آیین‌های ابتدایی و هم به علت عدم اعتقاد به نظریه زمین مرکزی اعدام شد. سازمان کلیسا با ابزار تفتیش سعی داشت، باورهای خود از ظواهر و مناسک آئین مسیحیت را بر جامعه تحمیل و استیلای خود را بر اروپا حفظ کند. رفتارهای انحصارطلبانه سبب شد که در اواخر قرون وسطی مردم اروپا، پاپ و اصحاب کلیسا را مسئول همه مشکلات، عقب ماندگی و درماندگی خود می‌دانستند و بدین خاطر نزد مردم منفور بودند و باور عمومی بر این شد که کلیسا باید اصلاح شود.

۴. مال اندوزی

کلیسا در این مدت دچار انحرافات بسیار جدی و خطرناکی شده بود، در صدر آنها نبرد با عقلانیت و علم، مفاسد مالی، اخلاقی و سیاسی و همچنین تعصب، خشونت و شکنجه بود. اصحاب کلیسا برای خدا می‌کشتند و شکنجه می‌کردند و به تدریج به جمع‌آوری مال و ثروت‌اندوزی از راه‌های مختلف رو آوردند. بخش عمده‌ای از اراضی اروپا به مالکیت کلیسا درآمد. همچنین کلیسا به طرق مختلف از مردم پول می‌گرفت. این امر باعث شد که مناصب، سرقفلی داشته باشند، بدان معنا که هرکس به مقامی منصوب می‌شد، باید مبلغی را به مقام منصوب کننده پرداخت نماید. از دیگر سو، وفور ثروت در کلیسا باعث رواج انواع فسادها شد.

۵. پیامدهای حاکمیت کلیسا

تحمیل و تکفیر و رفتار خشن و تعصب آمیز اصحاب کلیسا اثری جز بدبینی مردم نسبت به کلیسا و به طور کلی نسبت به دین و مذهب نداشت. مردم اروپا به دلیل سختی‌ها و آسیب‌هایی که در این دوران هزار ساله متحمل شدند، جنایات کلیسا را که به نام دین اعمال می‌شد دیدند و بدبینی شدیدی نسبت به دین و عقاید دینی پیدا کردند، آنها نسبت به اصل دین و خداباوری

دلسرد و از دین و مظاهر دینی فراری شدند.

ج - امارت اسلامی افغانستان

طالبان به معنای طلبه‌ها (جمع: طلاب)، نام گروهی از شبه نظامیان روحانی مخالف دولت افغانستان است که دارای عقاید دگماتیسم مذهبی و وابسته به مکاتب حنفی و وهابی در دین اسلام بودند. در ۱۰ اکتبر سال ۱۹۹۴ میلادی در اوج جنگ‌های داخلی افغانستان گروهی وارد منطقه سپین بولدک ولایت قندهار در جنوب افغانستان شدند و نام خود را «تحریک اسلامی طلبای کرام» نهادند. در میان رهبران طالبان عرب‌های وهابی از عربستان سعودی وجود داشت. عربستان سعودی حامی فکری و مالی طالبان بود. آنها با این شعار که در جهاد با شرک و کفر هر کس کشته شود شهید است و به بهشت خواهد رفت، علیه دولت وقت قیام کردند. طالبان توانستند گروه‌هایی زیادی در جامعه سنتی و طایفه‌ای افغانستان و پاکستان را پیدا کنند. طالبان پاکستان در سال ۲۰۰۷ میلادی با هدف استقرار حکومت اسلامی و جاری کردن قوانین شرع در افغانستان، وارد مبارزه مسلحانه شد. در ابتدا به دلیل حضور طلاب در جنبش جدید و شعارهای دینی، مردم افغان جنگ زده و خسته از جنگ طولانی که از

۱۹۷۸، کودتای نورمحمد ترکی و جنگ‌های خونین داخلی و لشکرکشی شوروی به این کشور شروع شده بود، به این گروه خوشبین بودند و گمان می‌کردند، آنها می‌توانند به جنگ‌های داخلی افغانستان پایان دهند و اسلام را در این کشور محقق سازند.

۱. تشکیل امارت اسلامی

طالبان به سرعت مناطقی را در جنوب افغانستان که زیر تسلط دولت مجاهدین به رهبری برهان‌الدین ربانی بود اشغال نمودند. آنها یک ماه و دو روز پس از اعلام موجودیت، ولایت قندهار - چهارمین ولایت مهم افغانستان - را تصرف کردند. طالبان به پیشروی‌های خود ادامه می‌دادند و تعدادی از ولایات را بدون جنگ و یکی پس از دیگری اشغال می‌نمودند. طالبان در ۲۶ سپتامبر ۱۹۹۶ کابل پایتخت افغانستان را تصرف کردند. آنها نام حکومت خود را «امارت اسلامی افغانستان» گذاشتند و اعلام موجودیت کردند و از سوی سه حامی خود کشورهای پاکستان، امارات متحده عربی و عربستان سعودی به رسمیت شناخته شدند. طالبان هدف خود را اجرای شریعت اسلامی اعلام کردند.

۲. شریعت اسلام تنها معیار خلافت اسلامی

وزیر امر به معروف و نهی از منکر طالبان، در پاسخ یک از خبرنگاران خارجی می‌آورد: «ما موظف به اجرای شریعت و تطبیق احکام اسلام هستیم و این کار را انجام می‌دهیم چه کشورهای جهان ما را به رسمیت بشناسند یا نه». این برخوردها بیانگر آن است که در اندیشه سیاسی طالبان، تنها تطبیق و اجرای احکام و شریعت اسلامی هدف بوده و تحت هیچ شرایطی نادیده انگاشته نمی‌شود.

۳. آغاز جنگ‌های مذهبی

طالبان متعصب، فاقد تخصص و تجربه برای حکومت‌داری از حیره‌های مدارس علمیه و مکتب‌خانه‌ها به مصادر سیاسی رسیدند، آنها مخالفتی را برنمی‌تافتند. آنها سرکرده خود را امام مسلمین دانسته و فرمان‌های او را واجب‌الاطاعه می‌پنداشتند. در اولین اقدام به شهر مزار شریف حمله بردند. مردم مزار شریف از طایفه هزاره و شیعه مذهب بودند. بنا بر گزارش‌های نهادهای بین‌المللی حقوق بشری، طالبان در دوره حاکمیت خود دست به کشتار هزاران تن از مردم هزاره زدند که از آن می‌توان به عنوان یک نسل‌کشی یاد کرد. قتل عام مردم هزاره در

■ بنا بر اصل همسان سازی،
همه انسان‌ها دوست دارند که
دیگران مثل آنها باشند،
براساس این اصل،
دین‌دار شدن جامعه خواسته طبیعی دین‌داران است
و هر یک از دین‌داران آرزو دارند،
روزی فرا رسد که دین و معنویت
در جامعه فراگیر شود
و مردمی که پیوندی با خدا و معنویت ندارند
به آنان بپیوندند.
■

شهر مزار شریف در ماه آگوست سال ۱۹۹۸ که هزاران تن از مردم هزاره در طی چند روز کشته شدند، یکی از نمونه‌های این قتل‌عام‌ها به‌شمار می‌آید. بر اساس گزارش دیده‌بان حقوق بشر، والی طالبان در آن هنگام پس از تصرف شهر مزار شریف از هزاره‌ها به عنوان کافر یاد کرده و قتل آنان و غارت اموال شان را جایز دانست. قتل‌عام هزاره‌ها در فاصله سال‌های ۱۹۹۹ تا سال ۲۰۰۱ در ولایت‌های سر پل و بامیان از نمونه‌های دیگر این کشتارهای جمعی می‌باشد. دیده‌بان حقوق بشر با انتشار گزارشی ویژه در سال ۲۰۰۱ به بخش‌های مهمی از این قتل‌عام‌ها به صورت مستند پرداخته‌است.

۴. از میان بردن آثار باستانی

طالبان در راستای اجرای شریعت در امارت اسلامی افغانستان به دو مجسمه بودا در شهر بامیان در مرکز هزاره جات که بلندترین مجسمه‌های ایستاده بودا (به طول هر کدام ۵۶ متر) در جهان محسوب می‌شدند، حمله کردند و این دو مجسمه را در ماه مارس سال ۲۰۰۱ تخریب کردند.

۵. ظاهر گرایی مذهبی

امارت اسلامی افغانستان برای اینکه شریعت اسلامی را اجرایی سازد، دستورهای عملی صادر کردند. جنبش طالبان به دلیل تاثیر پذیری از مایه‌های فکری جمعیت‌العلمای پاکستان بیشتر دیدگاه‌های سیاسی و اجتماعی را با الهام از این گروه پی‌ریزی نموده است. این امر به ویژه در برخورد با مظاهر تمدن کنونی و پدیده‌های جدید پررنگ‌تر و برجسته‌تر به نظر می‌رسد. اگر عبدالاعلی مودودی؛ «گرایش و جذب امت اسلامی به پدیده‌های جدید و مظاهر تمدن معاصر را یکی از دلایل عقب ماندگی مسلمین عنوان نمود»^{۱۷} جنبش طالبان نیز دقیقاً در همین راستا با این نمادها در قالب جمع آوری وسایل صوتی و تصویری به مبارزه برخاست و در یک اقدام انقلابی و اصلاحی به زعم خود، تمامی تلویزیون‌ها و ضبط صوت‌های شهروندان کابل را جمع آوری نموده مغازه‌های فروش این وسایل را تعطیل کرد. بنابراین سختگیری‌های مذهبی طالبان در کلیه مواضع سیاسی و اجتماعی آنان از جایگاه خاصی برخوردار است. اهتمام جدی به ظواهر قوانین و شعایر شریعت در قالب برپایی اجباری نماز جماعت در معابر و مساجد، تطبیق احکام اولیه اسلام بدون در نظر گرفتن مقتضیات زمان، قطع دست دزدان و راهزنان، گذاشتن «ریش» و ایجاد محدودیت‌های جدی برای فعالیت اجتماعی زنان و حتی منع تحصیل آنان از نمونه این اقدامات

■
دین امر قلبی
و یک رابطه روحی و معنوی است
و چیزی نیست که بتوان
با اجبار به خورد دیگران داد،
دین در واقع مجموعه‌ای از
توحید و صفات جمال و جلال خدا است
که اساس آن را تشکیل می‌دهد،
و چون در تمام مراحل
با دلیل عقل قابل استدلال است،
نیازی به اجبار و اکراه نیست.
 ■

بود.

اعمال محدودیت افراطی علیه زنان و حتی کنترل رفت و آمد آنان در سطح شهرها، نه تنها صرفاً در شکل صوری خود باقی نمانده، علی‌رغم انتقادات محافل جهانی به عنوان اندیشه اجتماعی غیرقابل اغماض به مرحله اجرا درآمده است. تعطیل نمودن موسسات امدادی سازمان ملل به دلیل این که بیشتر کارمندان این سازمان‌ها را زنان غیرمحببه تشکیل می‌دادند از دیگر اقدامات افراطیون است. برخی از رهبران طالبان ممنوعیت تحصیل زنان و مشارکت سیاسی و اجتماعی آنان را با در نظر داشتن شرایط بحرانی کنونی به دلیل اشاعه فساد اخلاقی میان نظامیان خانه به دوش طالبان، عنوان نموده‌اند، اما این امر تاکنون به عنوان اندیشه بنیادین آنان تعقیب شده و به مرحله اجرا گذاشته است.

د - واکاوی تجربه‌ها

بین حکومت ساسانی و حاکمیت هزارساله کلیسا و حکومت طالبان در دوران معاصر مشابهت‌های زیادی وجود دارد از جمله اینکه آنها خود را متولی و مجری احکام الله می‌دانستند و رهبران آنها خود را نمایندگان اهورا مزدا، روح القدس و الله می‌پنداشتند. دسته‌ای از همگرایی‌های آنها به شرح ذیل است:

۱. پیوند قدرت سیاسی و دین

قدرت سیاسی، خود را شمشیر دین، مجری فرامین اهورامزدا، روح القدس و الله می‌دانست، در این بین حاکمان فرمان خود را فرامین خدا معرفی می‌کردند. قدرت سیاسی، دین را وسیله برای تحکیم قدرت و رسیدن به اهدافشان می‌پنداشت و در این بین دین وجه المصلحه قدرت واقع می‌شد. در این فرآیند، کشیش-ها، موبدان و ملایان به توجیه‌گران قدرت تبدیل شدند.

۲. ظاهرگرایی

دین دارای ظاهر و باطنی است. عده‌ای به ظاهر، قیافه، تیپ و شکل بیرونی دین توجه کرده و گسترش آن را از مظاهر دین داری می‌دانند. اصحاب آتشکده و کلیسا دین‌داری را به ظواهر دینی دانسته، چنانچه اگر فرد و جامعه‌ای به ظواهر دینی عمل کند، دینی می‌شود، اگرچه همان جامعه در جهل، فقر، فساد، ناامنی و اختلاف طبقاتی فرو رفته باشد. تنها چیزی که برای اینها اهمیت دارد رواج شعائر و مناسک دینی و اجرای ظاهری شریعت است. این در حالی است که شاخص‌هایی چون راستگویی، امانت‌داری، احترام به حقوق افراد، احترام به آبروی مردم، دخالت نکردن در زندگی خصوصی دیگران، حسن همجواری، نرمی و عذوق و دعا و نیایش به دور از تظاهر و خودنمایی مؤلفه‌های دین‌داری هستند. جامعه‌ای دین‌دار است که از ستمگری دور بوده و در جهت نفي فقر، فساد، تبعیض و برقراری عدالت کوشش کند؛ همچنین در میان مردم جامعه، تعاون و همکاری و روح مودت و محبت و گذشت وجود داشته باشد. چون اصحاب کلیسا و آتشکده از تحقق جوهره و باطن دین ناتوان بودند، بدین خاطر به ظاهرگرایی مناسک و شعائر دینی رو آوردند و باطن را به فراموشی سپردند و اگر کسی هم به آن دم می‌زد با چوب تکفیر و ارتداد سرکوب می‌شد.

۳. اصحاب قدرت

موبدان و پاپ‌ها و طلاب بخشی از قدرت جامعه را در دست داشتند. آنها مشروعیت قدرت شاهان را تایید و حتی تاج پادشاهی را بر سر شاهان می‌گذارند. طلاب در امارت اسلامی افغانستان به همه مصادر قدرت دست یافتند، آنها دیگر در واسطه در قدرت نبودند بلکه خود قدرت را به دست گرفتند. این قدرت موجب گسترش مادی‌گرایی، مال‌اندوزی و فساد در دستگاه کلیسا و آتشکده گردید. وجود قدرت موجب ورود ثروت زیاد شد. آنها برای ایفای نقش‌های خود، سازمان‌های عریض و طول دینی را سامان دادند که همه شوون جامعه را در بر می‌گرفت. موبدان و کشیشان در همه جا حضور داشتند و دخالت می‌کردند.

■
کلیسا خود را مجاز به دخالت در زندگی فردی و اجتماعی و دستگاه کلیسا، خود را واسطه بین خدا و انسان می‌دانست. راه ارتباط با خدا تنها کلیسا و اصحاب آن بود، چنان که یک فرد کاتولیک امکان ندارد، عبادتش قبول باشد، یا مسیحی باقی بماند، مگر این که تسلیم پاپ باشد و اسقفش معلوم باشد. ■

■
طالبان متعصب، فاقد تخصص و تجربه برای حکومت‌داری از حجره‌های مدارس علمیه و مکتب خانه‌ها به مصادر سیاسی رسیدند، آنها مخالفتی را بر نمی‌تافتند. آنها سرکرده خود را امام مسلمین دانسته و فرمان‌های او را واجب‌الاطاعه می‌پنداشتند. ■

۴. جزم‌گرایی

ظاهرگرایی دینی مبنای رفتار موبدان، اسقفان و طلاب بود، آنها باورها و فهم خود را اصل دین دانسته و نظر غیر خود را مردود و منحرف شمرده و در باره آن حکم می‌کردند، هیچ‌گونه مخالفت و اعتراضی را بر نمی‌تابیدند و با برخوردی قهرآمیز آنها را سرکوب می‌کردند. آنها با سلاح دین به رویارویی با مخالفان پرداخته و حتی شاهان هم از حربه دین که در دست پاپ‌ها و موبدان بود بسیار بیمناک بودند.

۵. تحمیل عقیده

پاپ‌ها، موبدان و طلاب باورهای دینی خود را اصل دین انگاشته و همه را موظف می‌کردند که به آنها متعبد باشند، غیر از فهم خود از معارف دینی را موجب کفر و انحراف می‌دانستند. هر فرد مسیحی باید تسلیم پاپ باشد، کلیسای هر کس مشخص بود، اگر شخص عضو کلیسا نبود، به طور منفرد نمی‌توانست با خدا ارتباط برقرار نماید. کلیسا واسطه است. مؤمنان باید نزد کشیش خاص خود هر هفته اعتراف کنند. آنها اعتقادات دینی را تحمیل می‌کردند و همه مجبور به پذیرش آن بودند و هر کس سرباز می‌زد سرنوشتش به دست دستگاه تفتیش عقاید سپرده می‌شد.

عالم و فقیه بزرگ دوران اخیر، علامه نائینی (م ۱۳۱۵ق) در کتاب «تنبیه الامة و تنزیه الملة» وقتی سخن از استبداد و خطرات آن می‌کند، در تقسیم‌بندی استبداد می‌گوید: خطرناک‌ترین استبدادها، استبداد دینی است، زیرا افزون بر قدرت نظامی و اجتماعی، دارای نوعی قدرت توجیه‌گری دینی نیز هست. یعنی کاری را که انجام می‌دهد می‌گوید این وظیفه دینی ماست. شاید مرحوم نائینی این نگرانی را داشته که مبدا به نام دین و از موضع قدرت و توجیه دینی کارهای خشونت‌آمیز انجام گیرد. او در تعریف استبداد دینی می‌گوید: استبداد دینی عبارت از ارادات خودسرانه است که منسلکین در ذی سیاست روحانیه، به عنوان دیانت اظهار و ملت جهول را به وسیله فرط جهالت و عدم خیرت به مقتضیات کیش و آیین خود، به اطاعتش وامی‌دارند؛ و این اطاعت و پیروی چون غیرمستند به حکم الهی - عز اسمه - است، لهذا از مراتب شرک است.^{۱۸}

جمع بندی

تحقق دین‌داری در جامعه به وجود آرامش، امنیت، صلح، دوستی، نبودن خشونت و نزاع، انسجام خانواده‌ها و عدم گسستگی و گسیختگی افراد خانواده، کاهش طلاق، عدم فساد و فحشاء و فاصله طبقاتی است. به همین دلیل در برخی از روایات نسبت به ظاهرسازی‌ها هشدار می‌دهد و می‌گوید نماز و روزه،

طولانی شدن رکوع و سجود خوب است، اما این‌ها دلیل ایمان و دین‌داری نیست، زیرا چه بسا این کارها در اثر عادت انجام گیرد. تجربیات تاریخی نشان می‌دهد که هرگونه تحمیل در دین در گذشته که جوامع بسته‌تر و سنتی بودند، جواب نمی‌داد و بالطبع در جوامع مدرن امروزی آثار منفی آن بسیار بیشتر است. تجربه حکومت طالبان در افغانستان و داعش در سوریه و عراق در دوران معاصر، نکات بسیار آموزنده‌ای به دست می‌دهد که تحمیل ظاهر شریعت، مشکلات معنوی، اخلاقی و دینی شدن جامعه را حل نمی‌نماید بلکه بر آن می‌افزاید.

پانوشته‌ها:

۱. تاریخ اندیشه سیاسی جدید در اروپا، از نوزایش تا انقلاب فرانسه، بخش نخست (جدال قدیم و جدید)، سید جواد طباطبایی، تهران: نشر نگاه معاصر، ص ۱۸۴-۱۸۲.
۲. بقره، آیه ۲۵۷.
۳. کریستین سن، آرتور، ایران در زمان ساسانیان، ترجمه رشید یاسمی، ص ۱۵۸.
۴. مطهری، مرتضی، خدمات متقابل اسلام و ایران، تهران، صدرا، ۱۳۸۵، ص ۸۹.
۵. زرین کوب، عبدالحسین، تاریخ ایران بعد از اسلام، ج ۱، ص ۱۵۹.
۶. زرین کوب، عبدالحسین، دو قرن سکوت، ص ۵۴-۵۵.
۷. علمداری، کاظم، چرا ایران عقب ماند و غرب پیش رفت، ص ۳۰۳.
۸. راوندی، مرتضی، تاریخ اجتماعی ایران، ج ۲، ص ۲۴-۲۰.
۹. نفیسی، سعید، تاریخ تمدن ایران ساسانی، به اهتمام عبدالکریم جریزه دار، نشر اساطیر، ص ۴.
۱۰. صدیقی، غلامحسین، جنبش‌های دینی ایرانی در قرن‌های دوم و سوم هجری، ص ۱۹.
۱۱. زرین کوب، عبدالحسین، تاریخ ایران بعد از اسلام، ص ۱۶۵.
۱۲. آشنایی با تاریخ ادیان، ص ۱۵۵.
۱۳. توفیقی، حسین، آشنایی با ادیان بزرگ، ص ۱۵۹.
۱۴. تاریخ جهان نو، رابرت روزول پالمر، ترجمه ابوالقاسم طاهری ص ۶۶.
۱۵. شریعتی، علی، مجموعه آثار، ج ۳۱، ص ۱۴۶-۱۴۴.
۱۶. همزیستی مسالمت آمیز در اسلام و حقوق بین الملل، محمد مهدی کریمی نیا ص ۱۲۴.
۱۷. افغانستان، اسلام و نوگرایی سیاسی، ترجمه ابوالحسن سروق مقدم، انتشارات آستان قدس رضوی، ص ۱۰۶.
۱۸. مصاحبه با آیت الله ایازی، قلمرو اجرای شریعت در حکومت دینی.



گلچینه از سخنان استاد شهید مطهری پیرامون

اجبار در حوزه ایمان

ورشدا اجتماع

صفریات

سال سوم
شماره شانزدهم و هفدهم
مهر و آبان - آذر و دی ماه ۱۳۹۶

۹۴

«ایمان» اجباری؟!

آیا در اسلام اجبار بر ایمان وجود دارد که مردم را مجبور کنید که مؤمن بشوند؟

نه! به چه دلیل؟ به دلایل زیادی. اولین دلیلش این است که ایمان اجباری نیست.

آنچه پیغمبران می‌خواهند ایمان است نه اسلام ظاهری و اظهار اسلام، و ایمان اجباری نیست چون ایمان اعتقاد است، گرایش است، علاقه است. اعتقاد را که با زور نمی‌شود ایجاد کرد، علاقه و مهر و محبت را که به زور نمی‌شود ایجاد کرد، گرایش باطنی را که به زور نمی‌شود ایجاد کرد...! ایجاد ایمان و گرایش راه دیگری دارد. اگر می‌خواهیم ایمان در دل مردم ایجاد کنیم، راهش جبر و زور نیست، راه آن حکمت است، «الْمَوْعِظَةُ الْحَسَنَةُ» است، «جاولهم بالَّتِي هِيَ الْخَيْرُ» است...^۱

در اخلاقیات، مردم موظفند راستگو باشند، امین باشند، به یکدیگر خیانت نکنند، عادل باشند. می‌شود مردم را مجبور کرد که دروغ نگویند، امین باشند؛ اگر خیانت کردند، دزدی کردند، دستشان هم بریده شود؛ ولی این از نظر مقررات اجتماعی است... اما از جنبه اخلاقی! آنچه اخلاق می‌خواهد این نیست که انسان راست بگوید بلکه این است که انسان راستگو باشد، یعنی راستگویی ملکه روحی او باشد، تربیت او باشد، تقوا در روح او وجود داشته باشد که راستی و درستی و امانت و آن چیزهایی که فضایل اخلاقی گفته می‌شود به طبع ثانوی از روح او صادر شود؛ یعنی وقتی که راست می‌گوید، نه به خاطر ترس از قانون باشد که اگر دروغ بگوید، قانون مجازاتش می‌کند. راستی، درستی، امانت، آنوقت برای بشر فضیلت و کمال است که به صورت یک تربیت درآید نه صرف این که فقط عمل و اجرا شود. این گونه مسائل هم به این شکل قابل اجبار نیست.^۲

«رشد اجتماعی» اجباری!

یکی دیگر از مسائلی که بشر باید در آن آزاد باشد، نه از نظر این که اصلاً قابل اجبار نیست بلکه از جنبه‌های دیگری، رشد بشر است. بشر اگر بخواهد رشد پیدا کند باید در کار خودش آزاد باشد، در انتخاب خودش آزاد باشد. شما بچه‌تان را تربیت می‌کنید، خیلی هم علاقه‌مند هستید که او آن طوری که دلتان می‌خواهد، از آب دربیاید، ولی اگر همیشه از روی کمال‌علاقه‌ای که به او دارید، در تمام کارها از او سرپرستی کنید، یعنی مرتب به او یاد بدهید، فرمان بدهید که این کار را نکن، از اینجا برو؛

اگر می‌خواهد چیزی بخرد همراهش بروید، همواره به او دستور بدهید که این را بخر، آن را نخر؛ محال است که این بچه شما یک آدم باشخصیت از آب دربیاید. در حدودی برای شما لازم است بچه‌تان را هدایت کنید و در حدودی هم لازم است او را آزاد بگذارید، یعنی هم هدایت و هم آزاد گذاشتن. وقتی این دو با یکدیگر توأم شد، آنوقت بچه شما اگر یک استعدادی هم داشته باشد، ممکن است که یک بچه با تربیت کاملی از آب درآید.

... بسیاری از مسائل اجتماعی است که اگر سرپرست‌های اجتماع افراد بشر را هدایت و سرپرستی نکنند گمراه می‌شوند، اگر هم بخواهند ولو با حسن نیت (تا چه رسد به این که سوء نیت داشته باشند) به بهانه این که مردم قابل و لایق نیستند و خودشان نمی‌فهمند و لیاقت ندارند، آزادی را از آنها بگیرند، این مردم تا ابد بی‌لیاقت باقی می‌مانند.

مثلاً انتخابی مانند انتخاب وکیل مجلس می‌خواهد صورت بگیرد. ممکن است شما که در فوق این جمعیت قرار گرفته‌اید حسن نیت هم داشته باشید و واقعا تشخیص شما این باشد که خوب است این ملت فلان فرد را انتخاب کند، و فرض می‌کنیم واقعا هم آن فرد شایسته‌تر است. اما اگر شما بخواهید این را به مردم تحمیل کنید و بگویید شما نمی‌فهمید و باید حتماً فلان شخص را انتخاب کنید، اینها تا دامنه قیامت مردمی نخواهند شد که این رشد اجتماعی را پیدا کنند. باید آزادشان گذاشت تا فکر کنند، تلاش کنند، آن که می‌خواهد وکیل شود تبلیغات کند، آن کسی هم که می‌خواهد انتخاب کند مدتی مردد باشد که او را انتخاب کنم یا دیگری را، او فلان خوبی را دارد، دیگری فلان بدی را دارد. یک دفعه انتخاب کند، به اشتباه خودش پی ببرد، باز دفعه دوم و سوم تا تجربیاتش کامل شود و بعد آن ملت به صورت ملتی در بیاید که رشد اجتماعی دارد. و آلا اگر به بهانه این که این ملت رشد ندارد و باید به او تحمیل کرد، آزادی را برای همیشه از او بگیرند، این ملت تا ابد غیر رشید باقی می‌ماند. رشدش به این است که آزادش بگذاریم ولو در آن آزادی ابتدا اشتباه هم بکند. صد بار هم اگر اشتباه کند باز باید آزاد باشد.^۳

پانویسها:

۱. مجموعه آثار، ج ۱۶، ص ۱۶۶.
۲. مجموعه آثار، ج ۲۴، ص ۳۸۹.
۳. مجموعه آثار، ج ۲۴، ص ۳۸۸-۳۹۱.



گلچینه

از مصاحبه رسانه‌های خارجی
با حضرت آیت الله العظمی صانعی (مدظله العالی)

در دهه ۸۰ شمسی

شبکه تلویزیونی اسپانیا (۱۳۸۵ / ۲ / ۱۵)

صفریات

سال سوم
شماره شانزدهم و هفدهم
مهر و آبان - آخر و دی ماه ۱۳۹۶

۹۶

جنابعلی سیاست جمهوری اسلامی در زمینه داخلی و خارجی را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم

در کشور ایران سیاست‌ها چه در زمینه داخلی و چه خارجی بر اساس یک اصول اساسی مدون و دقیق و منظم اجرا نمی‌شود، بلکه هر دولت بر طبق نظریات و دیدگاهی که نسبت به اداره امور کشور دارد، سیاست‌های مورد علاقه خودش را به اجرا در می‌آورد. در دوره دولت اصلاحات در زمینه سیاست خارجی موضوع تنش زدایی در دستور کار قرار گرفت و سعی دولت بر این بود تا در رابطه دیپلماتیک با سایر کشورها، ضمن احترام متقابل و رعایت قوانین و معاهدات بین‌المللی و با تکیه بر اصل تفاهم و همزیستی مسالمت آمیز با آنان، تعامل خوب و سازنده داشته باشد و این سیاست موجب همکاری مشترک بین ایران با سایر کشورها در زمینه‌های مختلف بود که سرانجام گفتگوی سازنده و مذاکره با کشورهای غربی و همکاری با آژانس بین‌المللی انرژی اتمی در جهت حل و فصل پرونده هسته‌ای ایران یکی از مواردی هست که می‌توان به آن اشاره نمود. در زمینه داخلی هم بر مبنای حق حاکمیت مردم بر سرنوشت خودشان برنامه دولت توسعه سیاسی با هدف مشارکت هر چه بیشتر مردم در امور اداره جامعه بود که بهترین نمود آن برگزاری انتخابات شورای شهر و روستا در کشور بود، اما در حال حاضر یک سیاست کلی و برنامه‌ریزی دقیق در امور داخلی مشاهده نمی‌کنیم و اغلب راهکارها و برنامه‌ها به صورت نامنظم، شتاب زده و مقطعی انجام می‌شود و در زمینه سیاست خارجی نیز تعامل خوب و سازنده بین مقامات ایران و سایر کشورها وجود ندارد و هر دو طرف با یکدیگر با عتاب سخنان تند رد و بدل می‌کنند که از نظر عرف متعارف در روابط دیپلماتیک امر مطلوبی نیست لذا نمی‌توانیم پیش بینی کنیم موضوع مربوط به مذاکرات پرونده هسته‌ای بین ایران و کشورهای اروپایی در آینده به چه نتیجه‌ای منجر خواهد شد.

اغلب سیاستمداران و دولتمردان غربی با یک حالت عتاب و تندی با مسئولان ایرانی برخورد می‌کنند، به نظر شما آیا آنها سخنان مقامات ایرانی را درک نمی‌کنند یا مقامات ایرانی قادر نیستند سخنان خود را با روش بهتری بیان کنند تا درک متقابل و تفاهم بین طرفین بوجود آید؟

مسلماً در روابط دو جانبه بین مقامات غربی و ایرانی اعتماد، اطمینان و صمیمیت وجود ندارد. طرفین باید با حسن نیت و صداقت با یکدیگر گفتگو و مذاکره کنند تا به تفاهم و توافق منطقی و عقلانی دست یابند.

اگر مذاکرات بین ایران و کشورهای اروپایی به بن بست برسد و با یکدیگر به توافق دست پیدا نکنند، به نظر جنابعلی ممکن است در آینده بین طرفین جنگ و برخورد نظامی پیش آید؟

قطعاً جنگ رخ نخواهد داد، چون امروز سیاستمداران و دولتمردان راهکارها و اهرم‌های زیادی در اختیار دارند که می‌توانند از آنها استفاده کنند. امروز سخن از انسانیت، عقلانیت و حقوق بشر است و کشورهای غربی که خود را ملزم به رعایت حقوق بشر می‌دانند و حکومت دموکراسی دارند نمی‌توانند به این آسانی به گزینه جنگ و حمله نظامی بپردازند و مردم دنیا و افکار عمومی ملت‌های جهان امروز از جنگ و رویارویی نظامی تنفر و انزجار دارند و قبلاً نیز در خصوص حمله به افغانستان و عراق، اعتراض مردم را ملاحظه کردیم و در نهایت جنگ، عواقب و تبعات منفی زیادی برای طرفین درگیر خواهد داشت، بنابراین احتمال وقوع جنگ و برخورد نظامی بین ایران و غرب بسیار ضعیف و حتی می‌توان گفت بعید است.

من بخشی از نظریات و دیدگاه جنابعلی در مورد دفاع از آزادی بیان و قلم را مطالعه کرده‌ام. آیا فکر می‌کنید حقوق بشر در ایران رعایت می‌شود؟

به نظر بنده نه تنها در ایران بلکه در هیچ کدام از کشورهای اسلامی حقوق بشر به طور کامل رعایت نمی‌شود، امروز مطبوعات به راحتی توقیف می‌شوند، روزنامه نگاران و نویسندگان مقالات دستگیر و زندانی می‌شوند، تعدادی از دانشجویان مدت‌های طولانی است که در بازداشت بسر می‌برند، حتی آزادی‌های قانونی که در قانون اساسی نیز به آن تصریح شده است، مردم از آن محروم هستند. با این وضعیت چگونه می‌توانیم باور کنیم که حقوق بشر در ایران رعایت می‌شود.

جنابعلی به عنوان یک عالم دینی و مرجع تقلید شناخته شده‌اید؛ آیا می‌توانید اقدامی انجام دهید که این وضعیت بهتر شود؟

خیر! ما فقط در جامعه می‌توانیم فعالیت فکری و فرهنگی داشته باشیم و صرفاً به فرهنگ سازی بپردازیم. ما تلاش می‌کنیم قوانین اسلام را که برگرفته از متون فقه شیعه می‌باشد را برای مردم بیان کنیم و غیر از این مورد کاری از دست ما بر نمی‌آید.

با توجه به سال‌های نسبتاً طولانی که از انقلاب می‌گذرد، آیا نظام جمهوری اسلامی باید کاری کند که روحانیت و علما به امور سیاسی وارد شوند یا اینکه از سیاست دور شوند؟

عملکرد جمهوری اسلامی خصوصاً بعد از رحلت حضرت امام

جنابعالی از رئیس جمهور (احمدی نژاد) چه انتظاری دارید؟

انتظاری که مردم ایران از ایشان دارند این است که اکنون که بر طبق قانون اساسی ریاست قوه مجریه را برعهده گرفته‌اند سعی کنند قوانین مصوب توسط نمایندگان مجلس شورای اسلامی را به اجرا در آورند و مانند زمان حضرت امام (ره) تمام امور بر مدار قانون باشد چون در آن هنگام واقعاً قانون بر جامعه حاکمیت داشت.

جنابعالی چه نصیحت و پیامی برای رئیس جمهور دارید؟

اگر ایشان به پیشرفت علمی و اقتصادی کشور تمایل دارند باید با فراخوان مقالات علمی در کشور از صاحبان فکر و اندیشه دعوت به عمل آورند و نظرات صاحب نظران، اندیشمندان و دانشمندانی که در زمینه‌های مختلف تخصص دارند می‌تواند در ارائه راهکارهای علمی و راهبردی کمک کند تا دولت، سیاست‌های کلی و برنامه‌ریزی کلان برای اداره هر چه بهتر کشور را انجام دهد.

آیا جنابعالی نگران این وضعیت هستید؟

به هر حال چنانچه بر اساس سیاست‌های اشتباه و ناکارآمد که از سوی دولت اعمال می‌شود، کشور دچار مشکلات و بحران شود، یا تحریم اقتصادی اعمال شود، خدای ناخواسته حمله نظامی صورت گیرد که بعید است، قبل از هر چیز این مردم ایران هستند که مجبورند تاوان سنگین این فشارها و ناملایمات را تحمل کنند و عقلائیّت و خرد و منطق به ما حکم می‌کند که راه صحیح و راهکار مناسب را انتخاب کنیم.

اگر وضعیت کشور به بحران کامل منجر شود، آن وقت شما فکر می‌کنید چه انتظار خاصی از عالمان دینی هست؟

قوای سه گانه، مجریه، مقننه و قضائیه در قبال ملت ایران پاسخگو هستند، چون آنها طبق مسئولیت سنگینی که به دوش دارند باید به وظیفه و مسئولیت خودشان عمل کنند تا وضعیت کشور به حالت بحران کامل نرسد، وگرنه مردم از عالمان دینی و مراجع انتظار خاصی ندارند.

برای من جای تعجب است که چطور به حرف شما گوش نمی‌دهند. شاید به این علت است که شما یک عالم و مرجع مستقل هستید و آزادانه مطالب خود را بیان می‌کنید؟

بنده در طول زندگی خود هیچ وقت حاضر به تملق کسی نبودم و کارهایی را که نادرست و خلاف قانون تشخیص دادم تأیید نکردم. سال‌های نسبتاً طولانی در حوزه درس امام و در محضر ایشان تلمذ کردم و در دوران نهضت و انقلاب و مبارزه حضور داشتم و پس از پیروزی انقلاب نیز در خدمت انقلاب و حضرت امام (ره) بودم و در مسئولیت‌های مهم انجام وظیفه کردم و ایشان نیز در مورد بنده آن بیانات را داشتند و با توجه به گذشت

خمینی (ره) این گونه بود که در حوزه دین، افرادی را پرورش داد که با سیاست‌های نظام موافق و همسو هستند. طبیعی است این افراد مانند مسئولان اجرایی در درون نظام، سیاست‌های کلی را توجیه می‌نمایند و از آن دفاع می‌کنند و از سوی دیگر تعدادی از روحانیون مستقل که با برخی از سیاست‌ها و راهکارهایی که اعمال می‌شود موافق نیستند، قطعاً از امور سیاسی و سیاست فاصله می‌گیرند و کنار می‌روند.

به نظر جنابعالی آیا در حال حاضر حقوق زنان همان طور که در قوانین جمهوری اسلامی آمده است رعایت می‌شود؟

مشکلی که در ارتباط با حقوق اساسی جامعه که به زنان مربوط می‌شود وجود دارد این است که حقوق مدنی در ایران حدود ۶۰ - ۷۰ سال قبل نوشته شده است. در آن زمان با توجه به برداشتی که روحانیون بزرگوار از قوانین فقهی داشتند این قانون مدنی را تدوین کردند که حقوق زنان در آن به طور کامل بیان نشده است. بنابراین با توجه به شرایط آن روز قانون مدنی و حقوق خانواده تنظیم شده است و در حال حاضر با توجه به شرایط کنونی در جامعه، باید در قانون مدنی بازنگری و تجدید نظر به عمل آید تا تأمین کننده حقوق کامل زنان باشد، لذا پس از پیروزی انقلاب خبرگانی که در جریان تدوین قانون اساسی بودند یکسری محدودیت برای بانوان قرار دادند مانند اینکه امروز زنان نمی‌توانند قاضی یا رئیس جمهور شوند، در حالی که به نظر بنده زنان مانند مردان می‌توانند تمام مسئولیت‌های دولتی و مناصب دینی را عهده دار شوند و جنسیت نمی‌تواند مانع دستیابی افراد به پست‌های دولتی و مناصب دینی در جامعه باشد. البته برداشتهای شخصی، برخوردهای سلیقه‌ای و بینش سیاسی نیز موجب محرومیت زنان از حقوق اجتماعی شده است.

به نظر جنابعالی علت این نحوه پینش یا تلنگر در جامعه چیست؟

بالاخره از گذشته تا امروز افرادی بودند که در حوزه این تفکر و بینش را داشتند مانند همین نظارت استصوابی یا تفسیر قانون اساسی که مثلاً واژه «رجل سیاسی» را در بحث انتخاب رئیس جمهور فقط به مردان اختصاص می‌دهد و زنان را شامل نمی‌شود و به نظر می‌رسد این مسائل ناشی از سابقه طولانی نظام‌های استبدادی بر ایران است.

چرا بعضی از افراد این گونه فکر می‌کنند و به عقب برمی‌گردند؟

به هر حال بشر به دنبال علائق و خواسته‌ها و ریاست و مقامات دنیوی است. پیروی از هواهای نفسانی باعث می‌شود که به حقوق افراد جامعه و مسئله عدالت اجتماعی فکر نکنند و صرفاً به منافع شخصی و گروهی خودشان بیندیشد.

سالیان طولانی آن طور بنده را مورد لطف و عنایت خویش قرار دادند و اعلام کردند در مباحثات ما شرکت می‌کردند و من از معلومات ایشان حظ می‌بردم. حال چگونه است که این آقایان امروز به نظرات و سخنان بنده گوش نمی‌دهند؟!

Spanish TV network

با توجه به شناختی که از جنابعالی داریم چنانچه انتقاد سازنده نسبت به رئیس جمهور آمریکا هست بیان فرمایید؟

چنانچه دولت آمریکا بخواهد بر مشکلاتی که امروز در سطح جهان وجود دارد غلبه کند یا موضوع پرونده هسته‌ای ایران را می‌خواهد پیگیری کند، باید با حسن نیت و صداقت به گفتگو و مذاکره با مسئولان کشور پردازد و مذاکره مستقیم بین مقامات دو کشور بهترین راهکار برای حل این موضوع است.

Spanish TV network

به نظر جنابعالی آیا آمریکا نگران قدرتمند شدن ایران در منطقه نیست؟

آمریکا به توانمندی‌های ایران در منطقه واقف است و ظاهراً این

عهده دارند جواب بدهند و سایر مسئولان و قدرتمندان باید فکر کنند و بیندیشند که چرا این وضع پیش آمده است. به هر حال این معضل مربوط به اغلب کشورهای دنیا است و تلاش همه کشورها را طلب می‌کند تا با یک راهکار و راه حل اساسی این معضل از جامعه بشری رفع بشود.

Spanish TV network

یکی از دلایلی که سبب پیروزی رئیس جمهوری فعلی در انتخابات ریاست جمهوری شد این بود که ادعا کرد به مردم فقیر می‌خواهد کمک کند؟ ارزیابی جنابعالی در این زمینه چیست؟

شاید یکی از علت‌ها این باشد ولی تبلیغات وسیع، حمایت و پشتیبانی قدرتمندان سیاسی از وی و برخی نسبت‌های ناروا و توهین به بعضی از افراد نیز در برنامه تبلیغاتی ایشان بود که بی‌تأثیر نبود.

Spanish TV network

جنابعالی برای مردم دنیا که سخن شما را می‌شنوند چه پیامی دارید؟



موضوع را پذیرفته است، چون در بعضی موارد برای حل برخی مسائل میانجی‌گری و وساطت ایران را پذیرفته است.

Spanish TV network

آیا داشتن بمب اتم توسط ایران می‌تواند یک راه حل باشد؟

خیر، داشتن سلاح اتمی به مصلحت هیچ کس نیست، نه تنها ایران بلکه هیچ کشوری حق ندارد به تولید و ساخت سلاح اتمی اقدام کند، چون از دیدگاه اسلام استفاده از این نوع سلاح حرام است.

Spanish TV network

اگر ایران به سلاح اتمی دست پیدا کند، ممکن است دولت آمریکا به ایران احترام بگذارد؟

ما چنین احترامی را نمی‌خواهیم. از نظر اسلام نمی‌توان به چنین سلاحی دست پیدا کرد. احترامی که در سایه عقلانیت، خرد جمعی، احترام به قوانین و معاهدات بین‌المللی و با تکیه بر اصل تفاهم و همزیستی مسالمت آمیز بدست آید، ارزشمند است.

Spanish TV network

در گذشته مناطق جنوبی شهر تهران که فقیر بودند اعتبار هم داشتند، چرا در حال حاضر که جمهوری اسلامی هست نیز این گونه است؟

این سؤال را باید افرادی که مسئولیت مبارزه با مواد مخدر را بر

در حال حاضر وظیفه همه انسانهاست که آگاهی و شناخت انسان‌ها را افزایش دهند تا آنان بیدارتر شوند و نسبت به حقوق اساسی که دارند آگاه گردند و تمام دولت‌ها و ملت‌ها وظیفه دارند تا کمک کنند تا ظلم و ستم از جوامع انسانی برطرف گردد. امیدوارم روزی فرا برسد که تمام مردم حق حاکمیت بر سرنوشت خود را بدست آورند و هیچ ملتی زیر یوغ و سلطه قدرت‌های بزرگ نباشد.

Spanish TV network

در مورد مذاکره و گفتگو بین ایران و آمریکا، اگر این کشور ادعا کند که حاضر به مذاکره نیست، به نظر جنابعالی چگونه می‌توان این بهانه را از دست دولت‌مردان آمریکایی خارج کرد؟

هر دو کشور چنانچه بخواهند برای حل و فصل مشکلات موجود بین خودشان بدون هیچ پیش شرطی، صادقانه و به طور شفاف با یکدیگر گفتگو کنند و مردم خود را از روند پیشرفت مذاکرات آگاه کنند. ولی گاهی اوقات چنین به نظر می‌رسد که هر دو طرف از این وضعیت راضی هستند و اصلاً تمایلی به انجام گفتگو ندارند، لذا این قدرتمندان سیاسی هستند که این بهانه‌ها را بوجود می‌آورند.



دکتر سید صادق حقیقت و روایتی از جامعه مسلمانان آمریکا



دکتر صادق حقیقت

اشاره: دکتر صادق حقیقت

نظریه پرداز حوزه اندیشه سیاسی اسلام، حضور علمی در دانشگاه بین المللی فلوریدا (FIU) آمریکا داشت و فرصتی

برای او فراهم کرد تا بتواند از نزدیک وضعیت مسلمانان آمریکا را ببیند. خلاصه‌ای از گفت و وی با شفقتا در باره دین و دین داری و وضعیت مسلمانان آمریکا خواندنی است.

* مجموعاً حدود ۳۱۰۰ مسجد و مرکز اسلامی در آمریکا وجود دارد، ۵۲۵ مرکز در ایالت کالیفرنیا، ۵۰۷ مرکز در نیویورک و ۳۰۲ مرکز در تگزاس است بنابراین پراکندگی مراکز اسلامی وابسته به نوع ایالت و پراکندگی مسلمانان در این ایالت‌هاست، شاید بتوان گفت که حدود ۲/۱ میلیون ایرانی در آمریکا زندگی می‌کنند که اکثر آنها در ایالت کالیفرنیا هستند و به خاطر این تجمع، مراکز اسلامی در کالیفرنیا بیش از ایالت‌های دیگر است، ایالت‌هایی مانند فلوریدا، مسلمانان و ایرانیان کمتری دارد و مراکز اسلامی در آنها کمتر هستند؛ تعداد کل مسلمانان در آمریکا کاملاً مشخص نیست و ادعای دو میلیون تا ۱۰ یا دوازده میلیون شده، ولی اوباما گفته تعداد مسلمانان در آمریکا ۷ میلیون نفر است که می‌شود ۲ درصد جمعیت آمریکا، برخی مدعی شدند که جمعیت مسلمانان در آمریکا حدود ۱ درصد است، همین جا عرض کنم که بسیار جای تعجب دارد که در کشوری که همه چیز کامپیوتری و مشخص است چرا باید تعداد مسلمانان مشخص نباشد! به نظر می‌رسد که در این عدم اعلام دقیق تعداد مسلمانان، تعمدی در کار باشد تا مشخص نباشد که تعداد مسلمانان چقدر هست.

* پیش بینی شده که بین سال‌های ۲۰۵۰ تا ۲۰۷۰؛ یعنی بین این دو دهه، تعداد مسلمانان از مسیحیان بیشتر خواهد شد، اینکه این پیش بینی درست است یا خیر، مطمئن نیستیم، اما مطمئن هستیم که رشد جمعیت مسلمانان در آمریکا و کل غرب بیش از رشد مسیحیان هست، علت آن هم مشخص است که مسلمانان به فرزندآوری اعتقاد دارند، خصوصاً کسانی مانند افغانستانی‌ها و پاکستانی‌ها چهار تا پنج فرزند می‌آورند، اما بسیاری از خانواده‌های غربی فرزند ندارند و بسیاری هم تک

فرزند هستند.

* جامعه آمریکا مذهبی‌تر از جامعه اروپاست. دینداری در اروپا حدود ۵۰ درصد و در آمریکا حدود ۷۰ درصد است. علاوه بر آن نهاد خانواده در آمریکا قوی‌تر از اروپاست.

* دو مساله متضاد در آمریکا وجود دارد، اینکه بی‌دینی در حال رشد است و روی دیگر سکه این است که دینداری هم در حال رشد است، چطور این دو مساله با هم جمع می‌شوند، به این صورت که صورت کلی جامعه به شکل بی‌دینی پیش می‌رود، مظاهر بی‌دینی در جهان روبه افزایش است، مانند مساله هم جنس گرایی و حتی مساله عدم اعتقاد به خداوند، ولی در عین حال دینداری هم در بین قشری از مردم روبه افزایش است. پدیده‌ای است در غرب که احساس می‌کنند می‌توان معنویت گرا بود، ولی مذهبی نبود، نوع معنویت غیر دینی، شعار آنها این است که شما برای معنویت نیاز نیست که به خداوند اعتقاد داشته باشید همین که امید و عشق به هم نوع خود داشته باشید، کافی است.

* آمریکا کشور جذابی است، اولاً از نظر اقتصادی، آمریکا سرزمین فرصت‌هاست، در اروپا فرصت‌های اقتصادی و رشد اقتصادی افراد نوآور، چندان زیاد نیست؛ مساله‌ای که به فرصت‌های اقتصادی آمریکا کمک می‌کند، تراکنش مالی بسیار زیاد در آمریکاست که امکان استفاده و بهره‌وری از طرح‌های جدید و پول ساز را بسیار می‌کند، نکته‌ای که باز باید به این مساله اضافه کرد، رشد علمی آمریکاست که در بسیاری از زمینه‌ها در رتبه اول جهان قرار دارد، به طور مثال دانش ژنتیک در کشورهای اروپایی بسیار رشد کرده، اما در آمریکا رشد بیشتری دارد؛ خصوصاً با توجه به اینکه به شکل بسیار زیادی پول ساز است بنابراین بسیاری از افراد که حتی در اروپا زندگی می‌کنند تمایل به مهاجرت به آمریکا دارند، نه تنها مهاجرت از کشورهای جهان سوم به آمریکا وجود دارد بلکه از اروپا هم به آمریکا این مساله وجود دارد، به طور کلی می‌توان گفت که اگر کسی در سن میانسالی و بازنشستگی باشد و بخواهد یک زندگی آرامی داشته باشد، اروپا با توجه به وجود سیاست‌های دولت رفاهی مانند بیمه، حقوق بازنشستگی مناسب‌تر است، اما اگر کسی جوان و نوآور باشد، طرح و ابداع داشته باشد و به دنبال پیشرفت مادی باشد، آمریکا برای او بهتر است، در کنار این مسایل، می‌توان به مسایل دیگری از جمله زیبایی و خوب بودن آب و هوا در ایالت‌های آمریکا به عنوان یک عامل فردی اشاره کرد.

* مجموعاً می‌توان گفت که مسلمانان، مسیحیان و یهودیان در

آمریکا در آرامش هستند. در غرب و به خصوص در آمریکا از افراد نمی‌توان در مورد سه مساله سوال کرد چرا که حالت توهین آمیز دارد، اولاً نمی‌توان از "سن" کسی سوال کرد، دوماً نمی‌توان از "میزان درآمد" کسی سوال کرد و سوماً نمی‌توان از "مذهب" کسی سوال کرد بنابراین برای بسیاری از افراد در محل کار مشخص نیست که فلان کارمند چقدر درآمد دارد، سن او چقدر است و به کدام مذهب تعلق خاطر دارد.

* این مساله هم فرهنگ است و هم قانون؛ قانون به این معنا که اگر کسی غیر از این رفتار کند و بخواهد به کسی اهانتی کند یا آزادی مذهبی کسی را مورد حمله قرار گیرد از نظر اعتقادی و بدنی می‌تواند به پلیس شکایت کند، پلیس بلافاصله حاضر می‌شود و مساله را بررسی می‌کند؛ فرهنگ هم هست یعنی در طول قرن‌ها این فرهنگ به شکل انباشتی تجمیع شده تا به اینجا رسیده که یک نفر غربی اینگونه رفتار می‌کند که به کسی تعرضی نمی‌کند، نکته جالبی که باید بگویم این است که من در طول یک سالی که در آمریکا زندگی کردم، یک نگاه آلوده به کسی ندیدم، یک نگاهی که یک پسر جوان بخواهد به یک دختر جوان داشته باشد، ندیدم، در حقیقت نگاه آلوده نیست، این نوع نگاه‌ها اولاً غیر قانونی است یعنی اگر پسری به دختری خیره شود، آن دختر می‌تواند به پلیس شکایت کند و هم فرهنگ است؛ یعنی افراد شخصاً این کار را انجام نمی‌دهد و این مساله به شکایت نمی‌رسد.

* یکی از اتفاقاتی که در طول فرصت مطالعاتی یکساله در آنجا شاهد بودم، این بود که گروهی ناشناس در ایالت فلوریدا، قبرهای یهودیان در گورستان‌های یهودی‌ها را تخریب کردند، اما مسلمانان برای اینکه نشان دهند این خرابکاری آنها نیست؛ ۹۱ هزار دلار جمع‌آوری کردند و برای بازسازی قبرستان یهودیان اختصاص دادند بنابراین ارتباط بین مسلمانان، یهودیان و مسیحیان و حتی اشخاص بی‌دین بسیار خوب است و با همزیستی مسالمت آمیز با یکدیگر زندگی می‌کنند.

* سمیناری به نام MESA راجع به خاورمیانه در بوستون بود، من در آن سمینار شرکت کردم، در خیابان‌های بوستون که قدم می‌زدم به کلیسایی برخورد کردم که بخشی از انجیل را روی یک بلبوردی بالای سر کلیسا زده بود که همسایه خود را همانند خود دوست بدارید، جالب بود که در پرائنز نوشته بود "همسایه مسلمان خود را" یعنی اگر همسایه شما مسلمان هم هست همانند خودتان باید او را دوست بدارید.

* اصالتاً مراکز اهل سنت با مراکز شیعه جدا هستند یعنی مراکز اسلامی که نام بردیم، مشخص است که چه تعداد شیعه و چه تعداد اهل سنت هستند، ولی این بدین معنا نیست که هیچ شیعه‌ای به مراکز اهل سنت نیاید یا برعکس؛ در حقیقت مشارکت از هر دو طرف وجود دارد، علت آن این است که کسانی که در غرب زندگی می‌کنند، مشکلشان شیعه یا سنی

بودن نیست، مشکل بی‌دینی است؛ بدین معنا که جوانان آنها ممکن است که از میان ادیان دینی، هیچ دینی نداشته باشند و فقط زندگی مادی مدنظر آنها باشد یا اینکه جذابیت صوری و تبلیغات مسیحیان باعث شود که از اسلام به مسیحیت تغییر دین دهند، خانواده‌های مسلمان اعم از شیعه و سنی، مشکلشان تجدد، مدرنیته، بی‌دینی و تغییر دین است. شیعیان و اهل سنت اعتقاد و مراکز خود را دارند، ولی تعارض چندانی هیچ‌گاه به گوش نمی‌خورد که شیعیان با سنی‌ها بحث کنند یا درگیر شوند، این مسایلی که در جهان سوم و خاورمیانه هست، در جهان اول رنگ و بوی خود را از دست می‌دهد چون شکل مسایل تغییر می‌کند.

* مسلمانان به علت‌های مختلف نسبت به ترامپ نظر منفی دارند؛ اولاً ترامپ یک سیاست مدار برجسته نیست، ثانیاً یک شخص آکادمیک مانند اوباما نیست، تحصیل کرده نیست و نوع سخن او پوپولیستی است و بعضاً همراه با حرمت افراد و کرامت انسان نیست و علاوه بر این، خود او اعلام کرده که من با اقلیت‌ها در آمریکا اعم از مسلمانان، ایرانیان، مکزیک‌ها و دیگران و به طور کلی مهاجران مشکل دارم حتی او به زنان در کمپین‌های انتخاباتی خود توهین کرد؛ بنابراین نوع گفتار او مشخص می‌کند که با اقلیت‌ها و مهاجران مشکل دارند لذا مسلمانان هم از این جهت که نوع گفتار او گفتار همراه با کرامت نیست و هم به خاطر فشاری که به مسلمانان به خصوص ایرانیان می‌آورد، با او موافق نیستند.

* جامعه آمریکا یک جامعه دموکراتیک هست و هر کسی در ظاهر می‌تواند از آزادی بیان برخوردار باشد، من در دانشگاه‌های مختلف شاهد تظاهرات ضد ترامپ بودم، در خود واشنگتن به مناسبت روز زن تظاهرات بزرگی برگزار شد که به تظاهرات ضد ترامپ تبدیل شد. در دانشگاه هاروارد شخصاً در تظاهرات ضد ترامپ شرکت کردم، هیچ کسی مورد تعرض و آزار قرار نمی‌گیرد و این آزادی برای آنها وجود دارد که عقیده خود را ابراز کنند مثلاً در تظاهرات واشنگتن جان کری هم شرکت کرده بود.

* در آمریکا مانند سایر کشورهای غربی و کشورهای اروپایی در برگزاری مراسم مذهبی و دینی محدودیتی برای کسی وجود ندارد، به عنوان مثال مرکزی که من به عنوان امام جماعت حضور داشتم، مرکز مسیحی و کلیسا بود که مسلمانان خریدند و آن را تبدیل به مرکز اسلامی کردند، شاید در فرهنگ ما چنین چیزی اجازه داده نشود که یک مسجد تبدیل به کلیسا شود، شاید شرعاً هم مشکل داشته باشد ولی برای آنها مشکلی ندارد که یک کلیسا خریده شود و تبدیل به یک مرکز اسلامی شود مثلاً دهه محرم و صفر و در طول سال برنامه‌های مذهبی در این مرکز داشت.

* آمریکا مدینه فاضله و جامعه بدون مشکل نیست، تصویری که

شاید برای برخی از جوانان ایرانی باشد که مثلاً آمریکا یک مدینه فاضله است که هیچ مشکلی در آن وجود ندارد، این درست نیست، آمریکا مانند هر کشور دیگری مشکل خاص خودش را دارد، به طور مثال تبعیضی که علیه سیاهان اعمال می‌شود، خود اوپاما، چندین بار ابراز کرده که ما باید از نظر قوانین و در عمل این تبعیض‌ها را برداریم یا مثلاً فرض کنید وجود اسلحه در آمریکا، کسی با مجوز می‌تواند اسلحه داشته باشد ولی اسلحه وقتی در خانه شما وجود داشته باشد یک جوان ۱۳ ساله ممکن است که اسلحه را بردارد و در مدرسه دبیرستان ببرد و استفاده کند و تیراندازی‌ها و اتفاقاتی که هر از گاهی

می‌بینیم، رخ دهد؛ شاید اوپاما در طول ۸ سال ریاست جمهوری خود، یک بار گریه کرد و آن زمانی بود که به این مساله اشاره کرد که من می‌خواستم قانون آزاد بودن اسلحه را بردارم و قول آن را به شما دادم، ولی نتوانستم. این مساله از اختلافات موجود بین جمهوری خواهان و دموکرات‌هاست؛ جمهوری خواهان چون سهام کارخانجات اسلحه سازی را دارند تمایل به وجود اسلحه حتی در آمریکا دارند ولی دموکرات‌ها مخالف وجود اسلحه در جامعه هستند بنابراین در آمریکا مشکلات خاص این کشور بزرگ وجود دارد و قابل انکار نیست و نمی‌توان گفت که آمریکا کشور بدون مشکل است.

زهرا اشراقی و ناگفته‌هایی از بیت امام



زهرا اشراقی

زهرا اشراقی، نوه دختری امام، دختر مرحوم آیت‌الله شهاب‌الدین اشراقی در گفت‌وگویی با روزنامه شرق: * خانمشان [خانم امام] هم سیاسی نبودند، حتی

ضدسیاست هم بودند. خانم درعین حال که سیاسی نبودند، خیلی مقتدر، محکم و صبور بودند. به نظر من خانم شخصیت مثبتی داشت. ایشان هم از خانواده متمولی بودند، بابابزرگشان وزیر خزانه داری زمان قاجار بود. خانواده امام هم در زندگی شخصی خیلی متمول بودند. حتی می‌توانم بگویم خانواده امام خیلی شیک پوش تر و متمول تر از خانواده خانم بودند، اما این موضوع را هم بگویم، با اینکه خانم از خانواده ثروتمندی بود، اما وقتی با امام در نجف زندگی می‌کرد، در یک خانه خیلی کوچک ساکن بودند. هیچ‌وقت هم از خانم شکایتی در این باره نشنیدم.

* خانم علاوه بر ظاهر زیبا و سواد بالا، شاعر و سخنور خوبی هم بودند. بعد از فوت آقا، چهره‌های سیاسی مختلفی به خانه امام رفت‌وآمد داشتند، اما در مقابل خانم کم می‌آوردند. من همیشه می‌گویم زندگی سیاسی و طلبگی امام باعث شد که خانم خیلی [مطرح نشود]. حتی معتقدم اگر در فضای دیگری بودند، قطعاً سیمین دانشور دیگری بودند.

* قم بودیم. مدرسه مهرگان، مدرسه خوبی بود. یکی، دو مدرسه معروف در قم بود که یکی از آنها هم مهرگان بود. با وجود اینکه مدیر مدرسه طرفدار شاه بود، ولی از بابا خیلی حساب می‌برد،

در واقع می‌ترسید. یادم هست، نفیسه را به دلیل انتقادی که به آموزگار (نخست وزیر وقت) مطرح کرده بود، اخراج کردند، ولی مدیر مدرسه به خاطر ترس از بابا، نفیسه را دوباره به مدرسه بازگرداند.

* با دیگر چهره‌ها از جمله همسران اعضای نهضت آزادی مثل همسر آقای بازرگان و سحابی ارتباط بیشتری داشتیم. از افرادی که با آنها رابطه خانوادگی داشتیم، خانم دکتر حبیبی بودند که هنوز هم با او در ارتباط هستیم. ما با خانم بازرگان رفت‌وآمد زیادی داشتیم. سبک ایشان را دوست داشتیم، آنها خانوادگی همه خاص بودند. به همین خاطر، وقتی خانم به منزل آنها می‌رفتند، من هم سعی می‌کردم که با خانم همراه شوم.

* در مشکلاتی که درباره بنی صدر پیش آمد و کمیته حل اختلاف سه نفره تشکیل شد، بابای من با پیشنهاد آقا، به عنوان نماینده بنی صدر انتخاب شد. به بابا در ماجرای شورای حل اختلاف خیلی ظلم شد. وقتی که فوت کرد، می‌گفتند که او نماینده بنی صدر بوده، ضدانقلاب بوده و از این حرف‌ها خیلی زدند. تا اندازه‌ای که نمی‌گذاشتند مراسم عزا برگزار کنیم. حتی معلوم نبود که اجازه بدهند مراسم تشییع هم برگزار شود.

* به هیچ‌وجه من هیچ‌وقت از سوی بابا، امر و نهی ندیدم. ۱۲ یا ۱۳ سالم که شد، به من گفت: «زهرا جان تو دیگر بزرگ شدی و...» می‌خواست نصیحت کند، فقط این را گفت که «... گول نخور، حواست به آبروی خانوادگی هم باشد و گول هرکسی را نخور» همین و تمام. حتی حاضر بود ما را تک و تنها بفرستد شهر دیگری تا درس بخوانیم. خانواده بسته‌ای نبودیم.

* وقتی دانشگاه قبول شدم گزینش، من را رد کرد. من آن موقع ازدواج کرده بودم. به خاطر نمره انضباط و رأی به بنی صدر بود. به امام خبر دادم و گفتم: آقا من می‌خواهم از این مملکت بروم.

گفتند: که چرا؟ چه شده. گفتم: جایی که نمی توانم ادامه تحصیل بدهم برای چه بمانم؟ گفتند: مگر چه شده؟ گفتم: می گویند به بنی صدر رأی دادی. خب شما هم احتمال دارد به بنی صدر رأی داده باشید. گفتند: اینکه دلیل نشد برای رد کردن. گفتم: اگر نتوانم ادامه تحصیل بدهم می روم. فوراً دایی (سیداحمدخمینی) را صدا زدند و گفتند احمد برو ببین چه شده... اما مثل من تعداد زیادی بودند که مجبور به ترک وطن شدند. مریم را هم رد کرده بودند. مریم، دختر مرحوم دایی مصطفی. او هم مثل من به اتهام ضدانقلابی بودن رد شده بود. برجسب ضدانقلاب از اول انقلاب به ما خورده بود (خنده).

* الان هم همین طور است! من مجلس هفتم ثبت نام کردم. پسر آقای... به من زنگ زد، به من گفت که حاج آقا می گویند شما انصراف بدهید، چون قرار است رد صلاحیت شوید. گفتم: خب رد کنید، چرا انصراف بدهم؟ به نقل از باباش گفت: خیلی بد است شما رد صلاحیت بشوید، زشت است. گفتم: زشت این است که شما نوه امام را حذف کنید. من تا دیروز و امروز شک داشتم که انصراف بدهم ولی حالا که خبر دادید، شهادت ردصلاحیت کردن را داشته باشید.

* روز خواستگاری یک شلوار زرشکی پوشیده بودم، یک صندل پوشیده بودم که آن هم زرشکی بود. فراتر از آنچه معمولاً ظاهر می شدم، حاضر شدم تا در مجموع متوجه نحوه و سبک پوشش من بشوند.

* اگر دو روز به دیدن امام نمی رفتیم، می پرسید چرا نیامدی یا مثلاً اگر دخترم فاطمه را که آن زمان یکی، دو سال داشت؛ همراه خود نمی بردم، می پرسید چرا «فوتول» را نیاوردی؟ فاطمه را «فوتول» صدا می کرد. من هم هنوز فاطمه را به این اسم در تلفنم ثبت کرده ام. امام بعد از انقلاب هیچ گاه مسافرت نرفت. ۱۰ سال در خانه بود.

* امام یک بار در قم بودند که قلبشان ناراحت شده بود. سران

کشور درباره یک ماجرای که به درستی به خاطر ندارم محتوای آن چه بود، جلسه را در منزل ما برگزار کردند. تیم پزشکی هم بیرون منزل بود تا اگر اتفاقی برای امام افتاد، حاضر باشند. امام در طبقه دوم منزل بودند. در اتاق ایشان، یک کمد بود و من پشت آن کمد پنهان شده بودم! می خواستم بدانم چه خبر است! فقط به یاد دارم اتفاق بدی افتاده بود که نمی خواستند امام در جریان باشد اما بنی صدر هم که در آن جلسه حاضر بود، آن خبر را به امام گفت. بعد همه او را شمامت کردند که چرا این خبر را گفتی. حتی گفته بودند که آن روز امام در جریان اخبار نباشد و رادیو را هم از اطراف ایشان دور کرده بودند. من یادم است که وقتی شنیدم بنی صدر آن خبر را می گوید، پیش خودم گفتم چرا این خبر را اعلام کرد؟!

* یکی از نوه های آقا را که آستین کوتاه پوشیده بود در پارک ارم گرفته بودند و می خواستند دست او را رنگ بزنند. ما اینها را انتقال می دادیم. مثلاً دختر و پسری را در پارک بازداشت کرده بودند. می خواستند آنها را از دانشگاه اخراج کنند که وقتی امام متوجه شدند، گفتند آن مسئول باید اخراج شود، به آنها چه ربطی دارد.

* من همیشه روایت های منتقدانه را با امام مطرح می کردم. گاهی نسبت به طرح این روایت ها از من ایراد می گرفتند. می گفتند مسائل انتقادی را به امام نگو، چون قلب امام بیمار بود.

* یک روز یک دست لباس مشکلی پوشیدم و به دانشگاه رفتم. عصر همان روز هم پیش آقا رفتم. آقا گفت چرا عزادار هستی؟ چرا مشکلی پوشیدی؟ گفتم از دانشگاه شما می آیم! گفت چرا دانشگاه من؟ گفتم اگر غیر از این بیوشم اذیت می کنند. بعد نگاهی به کفش هایم انداختم و گفت کفش هایت چرا این مدلی است. گفتم آقا به خدا گیر می دهند. گفت برو بگو خمینی گفته این رفتار که انسان داشته باشد و لباس خوب نپوشد، این ریاکاری است.

"دختر شایسته جهان اسلام" از نیجریه

پای بندی به آموزش های اسلامی یکی از شرایط اصلی مسابقه «دختر شایسته جهان اسلام» است. داوطلبان شرکت در رقابت «دختر شایسته جهان اسلام» از کشورهای نظیر اندونزی، نیجریه، مالزی، بنگلادش، برونئی و ایران درخواست هایشان را به صورت ویدئویی ارسال کرده بودند که در نهایت شرکت کنندگان از میان ۱۰۰ ویدئوی ارسالی انتخاب شدند. نماینده نیجریه، برنده عنوان «دختر شایسته جهان اسلام» این مسابقه را بسیار متفاوت از «دختر شایسته جهان» دانسته و گفت: «در آن مسابقات زنان اندامشان را به نمایش می گذارند و

ابابا عایشه اجیبالا، ۲۱ ساله از نیجریه به عنوان «دختر شایسته جهان اسلام» معرفی شد. او پس از اعلام نتیجه به خبرگزاری فرانسه گفت: «ما می خواهیم نشان دهیم که یک زن مسلمان می تواند زیبا و با استعداد باشد و پوشش اسلامی به هیچ وجه مانع او نمی شود.»



همه چیز حول زیبایی بدن می‌گردد. اما در مسابقه دختر شایسته جهان اسلام زیبایی درونی، انسانیت و هوش و پیامی که هر نامزد به جهان می‌دهد، مهم است.»

معصومه ابراهیمی، ۲۷ ساله فارغ‌التحصیل مدیریت صنعتی و طراحی، نیز از کشور ایران در این رقابت‌ها شرکت کرده بود. رقابت‌های «دختر شایسته جهان اسلام» از سوی انجمن «زنان مسلمان» و با حمایت صنعت مد اندونزی برگزار می‌شود. اکا شانتی، مؤسس این انجمن هدف از راه‌اندازی چنین رقابت‌هایی را ایجاد «آلترناتیو اسلامی» در مقابل رقابت‌های دختر شایسته جهان توصیف می‌کند. بیش از ۵۰۰ دختر از کشورهای اسلامی درخواست‌های خود را برای شرکت در این مسابقه ارسال کرده

بودند. پای‌بندی به آموزه‌های اسلامی یکی از ملاک‌های اصلی برای پذیرفتن داوطلبان بوده است. برای نمونه دختران باید توضیح می‌دادند به چه دلیل حجاب را به عنوان پوشش خود برگزیده‌اند. جایزه نفر اول این مسابقه مبلغی در حدود ۱۶۰۰ یورو به همراه یک سفر زیارتی به مکه است. دختر شایسته جهان اسلام همچنین اجازه دارد که با استفاده از اسم این انجمن از پروژه‌های کمک‌دوستانه پشتیبانی کند. برای دور نهایی این مسابقه دختران باید سه روز تمام خود را از نظر معنوی آماده می‌کردند. این آمادگی شامل برخاستن از خواب در ساعت ۳ و نیم بامداد و حضور به موقع در نیایش صبحگاهی بود. (دین آنلاین از دویچه وله)

حفظ اعتقادات در باره جزم‌اندیشان مذهبی

صحت اخلاقی بیشتری مشاهده کنند، بیشتر بر تفکراتشان مهر تأیید زده می‌شود. اما در افراد غیرمذهبی دغدغه‌های اخلاقی باعث می‌شود کمتر احساس اطمینان کنند.»

جرد فریدمن، یکی از پژوهشگران تحقیق می‌افزاید: «پژوهش حاکی از آن است که ممکن است افراد مذهبی روی بعضی از اعتقادات خود سخت‌پافشاری کنند، خصوصاً آنهایی که با استدلال تحلیلی مغایر به نظر می‌رسد، چراکه احساسات اخلاقی آنها این اعتقادات را تقویت می‌کند.»

پژوهشگران می‌گویند همدلی و همدردی معمولاً چیز خوبی است، اما اگر اخلاقیات صورت افراطی به خود بگیرد، می‌تواند خطرناک باشد.

جک می‌گوید: «تروریست‌هایی که در خیالات واهی خود به سر می‌برند، فکر می‌کنند که کارشان اخلاقی است. آنها معتقدند که اشتباهات را تصحیح و از امری مقدس مدافعه می‌کنند.»

جک می‌گوید در منتهی‌الیه دیگر، ملحدان جزم‌اندیش قرار دارند. ملحدان طرفدار تفکر انتقادی هستند، اما احتمال دارد از بینش لازم برای دیدن نقاط مثبت دین محروم باشند. آنها فقط این طور به دین نگاه می‌کنند که دین با تفکر تحلیلی و علمی آنها در تضاد است.

محققان عنوان داشتند که یافته‌های آنها که در نشریه «دین و سلامت» منتشر شده بر پژوهش‌های قبلی آنها صحت می‌گذارد؛ مبنی بر این که انسان‌ها دارای دو شبکه مغزی هستند، یکی برای همدلی و همدردی و دیگری برای تفکر تحلیلی. آنها می‌گویند ظاهراً بر ذهن جزم‌اندیشان مذهبی همدلی و همدردی غالب است، اما بر ذهن ملحدان شبکه تحلیلی غلبه دارد.

(دین آنلاین)

به گزارش دین آنلاین به نقل از ایندیندنت، افراد مذهبی با وجود شواهد مخالف بعضی از اعتقادات خود را حفظ می‌کنند، زیرا براساس مطالعه جدیدی که صورت گرفته، این اعتقادات ارتباط تنگاتنگی با قطب‌نماهای اخلاقی آنها دارد.

بنا به اظهارات محققان، افراد

جزم‌اندیش حتی هنگامی که کارشناسان خلاف اعتقادات آنها را ثابت می‌کنند، باز هم با کمال اطمینان اعتقادات خود را حفظ می‌کنند؛ چراکه اعتقاداتشان دارای بُعد احساسی و عاطفی است. اما در مقابل، ملحدان هیچ دیدگاه مثبتی درباره دین ندارند، زیرا در ذهن آنها تفکر تحلیلی حاکم است.

پژوهشگران «دانشگاه کیس وسترن رزرو» واقع در ایالت اوهایو با ۹۰۰ نفر از افراد مذهبی و غیرمذهبی مصاحبه کردند و ویژگی‌های شخصیتی‌ای را که منجر به ایجاد جزم‌اندیشی می‌شود مورد بررسی قرار دادند. تعدادی از افراد ملحد، مسیحی، هندو، بودیست، یهودی، مسلمان و پیروان نوزده دین دیگر مورد نظر سنجی قرار گرفتند. آنها به این نتیجه رسیدند که در هر دو گروه افرادی که دارای مهارت‌های استدلالی بیشتری هستند، در باورهای خود اصرار و سرسختی کمتری دارند. اما این دو گروه به لحاظ میزان تأثیرگذاری دغدغه‌های اخلاقی بر تفکراتشان با هم متفاوت هستند.

آنتونی جک، دانشیار فلسفه و یکی از مؤلفان پژوهش می‌گوید: «زیرساخت احساسی به افراد مذهبی کمک می‌کند تا نسبت به اعتقادات خود اطمینان بیشتری داشته باشند؛ هرچه در چیزی



اخلاق حاکم بر تلگرام

آرش جمشیدپور



یکی از مسائل اخلاقی نوظهور مسئله اخلاق شبکه‌های اجتماعی است. پرسش این است که آیا افعال اختیاری ما در شبکه‌های اجتماعی مشمول داور اخلاقی قرار می‌گیرند یا نه. شکی نیست که برخی

رفتارها در شبکه‌های اجتماعی به سادگی می‌توانند موضوع داور اخلاقی باشند. برای مثال، انتشار عامدانه اخبار نادرست می‌تواند مشمول داور اخلاقی باشد. اما در این نوشتار، موضوع بحث من مواردی از خطاهای اخلاقی است که ما معمولاً در تلگرام مرتکب آن‌ها می‌شویم و چندان بدان‌ها توجه نمی‌کنیم. من این موارد را در چارچوب مقولاتی طرح می‌کنم تا دسته‌بندی روشنی از موارد نقض اخلاق فراهم شود.

پیش از ارائه مقولات غیراخلاقی در تلگرام، اشاره به این نکته ضروری است که من مطلقاً نمی‌خواهم به بحثی که در ادامه می‌یابد جنبه حقوقی بدهم. شبکه‌های اجتماعی در وضعیت فعلی هم در خطر اضمحلال و سرکوبی اند و من سر آن ندارم که با طرح این بحث بهانه‌ای به دست شیفتگان و تشنگان ممیزی بدهم. بحث من فقط در چارچوب اخلاق است و مخاطبان سختم نه ممیزان مجازی که آدمیان اخلاقی اهل تمیز هستند. هدف من این است که کاربران تلگرامی را قانع کنم که از ارسال برخی مطالب خودداری کنند. با این توضیحات، مواردی از خطاهای اخلاقی تلگرامی را در چارچوب چند مقوله طرح می‌کنم:

۱. پیش‌پافتادگی شر: برخی از ویدیوها و گیف‌ها شرور و رنج‌های جهان را به موضوعاتی برای سرگرمی و تفریح بدل می‌کنند. برای مثال، ویدیویی را می‌دیدم که در آن عده‌ای می‌کوشیدند شخصی آتش گرفته را با لگد کردن پاهای او خاموش کنند. در زیر ویدیو، این «شرح تصویر» (caption) نوشته شده بود: وقتی این شخص رو بردن پیش دکتر، گفت این ده درصد از سوختگی، و نود درصد از کوفتگی مُرده (نقل به مضمون). در واقع، سازنده و فرستنده چنین ویدیویی، حادثه سوختن و جراحت یا مرگ یک انسان را بدل به موضوعی برای خنده و سرگرمی خود ساخته است. از این دست ویدیوها و گیف‌ها در فضای تلگرام فراوان است و شکی نیست که ارسال چنین مطالبی اخلاقاً نارواست.

۲. یکی از پرکاربردترین ویدیوهای ارسالی در تلگرام مربوط به کودکان است. ویدیوهای بسیاری را می‌بینیم که در آن کودکان شکلک در می‌آورند، یا در مقابل ناظم و معلم حرف‌های مضحک و خنده‌دار می‌زنند و نمونه‌هایی از این قبیل. گمان می‌کنم در برخی از این موارد ارسال چنین ویدیوهایی می‌تواند به شخصیت روانی کودکان در آینده آسیب بزند. برای مثال، چند سال پیش کودکی در برنامه‌ای تلویزیونی کلمه‌ای تابو را بر زبان آورد و ویدیوی این اتفاق در سراسر اینترنت پخش شده بود. تصور می‌کنم آن کودک خردسال، که اکنون دیگر باید نوجوان شده باشد، امروز از دیدن ویدیوی مربوط به خودش چندان شادمان نشود. بنابراین، در ارسال ویدیوهای مربوط به کودکان محتاط‌تر باشیم.

۳. بخشی از ویدیوهای ارسالی به تیپ‌ها و لغزش‌های کلامی و گاف‌های مجری‌های تلویزیونی مربوط می‌شود. نمونه اخیر این مطلب مربوط به یکی از مجری‌های تلویزیونی است که در میانه برنامه عزاداری، غافل از این که دوربین در حال فیلم گرفتن از اوست قهقهه‌ای سر داد. ارسال ویدیوهایی از این دست که بار روشنگرانه خاصی هم ندارند می‌تواند به زندگی کاری چنین افرادی لطمه بزند و آن‌ها را با مشکلاتی مواجه کند. به نظر من، نمی‌ارزد که به خاطر لذت کوتاه و آنی خود، زندگی افراد دیگر را در مخاطره قرار دهیم.

۴. بخش زیادی از ویدیوهای سرگرم‌کننده تلگرامی به اتفاق مضحک و مسخره مربوط است. در ویدیویی واقعی، مردی را می‌بینیم که موشی در زیرشلوار وی رفته است و وی می‌کوشد با درآوردن و پوشیده دوباره زیرشلوار موش را بیرون کند. من شخصاً گمان نمی‌کنم بسیاری از افراد مایل باشند که چنین ویدیویی از خودشان در کانال‌های تلگرامی دست به دست بچرخد. برخی افراد در چنین مواردی استدلال می‌کنند که چنین فیلم‌هایی را دوستان و نزدیکان این افراد می‌گیرند و بنابراین لابد خود آن افراد هم با پخش این ویدیوها مشکلی ندارند. اما این استدلال چندان موجهی نیست. ما نمی‌توانیم حتی به شکل ظنی هم بدانیم که چنین افرادی از پخش ویدیوی مربوط به خودشان راضی‌اند. در فقدان چنین اطمینانی، کار محتاطانه‌تر آن است که از ارسال چنین ویدیوهایی خودداری کنیم.

۵. بخشی از ویدیوهای رایج ویدیوهایی‌اند که تقطیع شده‌اند و مخاطبان را در مورد فحواي کلام گویندگان به اشتباه می‌اندازند. برای نمونه، چندی پیش ویدیویی منتشر شده بود که در آن یک روحانی شیعی با مجری تلویزیون درباره پرسش‌های فقهی

عجیب و غریب و مضحکی سخن می گفتند. یکی از دوستان کنجکاو و خبره به من خبر داد که این ویدیو تقطیع شده است و آن روحانی شیعی در واقع پرسش و پاسخ‌های مضحک و احمقانه برخی فقهای وهابی را نقل می کرد. بنابراین، در ارسال ویدیوهایی این چنین محتاط باشیم و در صورت امکان بکوشیم ویدیوی اصلی را بیابیم.

۶. گهگاه در تلگرام خبر فوت برخی افراد نقل و سپس تکذیب می شود. چندی پیش خبر آمد که... فوت شده است. هر چند این مورد در قیاس با موارد قبلی کمتر غیراخلاقی است، اما انتشار چنین اخباری چه بسا از نظر درگذشتگان فرضی کاری نادرست باشد. بنابراین، در ارسال اخبار فوت‌شدگان عجله نکنیم! ۷. اخبار نادرست مضحک قابلیت عجیبی برای انتشار گسترده دارند. اخیراً خبر نادرست اما مضحکی در تلگرام می چرخید. یک قاضی در پاکستان شخصی را به خاطر خروج باد معده اش در مسجد، به اعدام محکوم کرده بود! همان دوست کنجکاو مرا مطلع کرد که این خبر کذب محض است. البته نمونه بالا نمونه‌ای مبالغه‌آمیز است که آدمی بدون بررسی بیشتر هم می تواند به کذب آن پی ببرد. اما اخبار دیگر که اینقدر مضحک و نامعقول نیستند معمولاً پذیرش بیشتری می یابند. مختصر این که در انتشار چنین مطالبی محتاط باشیم.

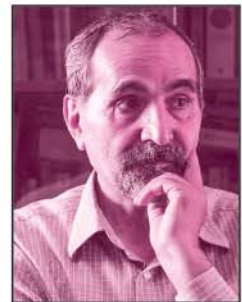
می توان با تأمل و جستجوی بیشتر نمونه‌های دیگری هم طرح کرد، اما این فهرست مختصر می تواند نقطه آغاز حساسیت اخلاقی ما به مطالب ارسالی در تلگرام باشد. از طرف دیگر، وقتی

به کاربردهای سودمند و تأثیر عظیم تلگرام بر پیشبرد ارزش‌ها و آرمان‌های اخلاقی - سیاسی می اندیشیم، در می یابیم که ارسال مطالبی از نوع بالا تا چه حد می تواند تأثیرات مثبت تلگرام را محدود کند و حیات اجتماعی ما را در مخاطره قرار دهد. دریغ است که این ابزار روشنگری، ارتقای آگاهی جمعی، بهبود وضعیت فرودستان، نقد اجتماعی، نقد قدرت و... را صرف سرگرمی‌ها و تفریحاتی مبتذل کنیم که نه تنها فی‌نفسه ارزش چندانی ندارند، بلکه با اصول اخلاقی ما هم در تضادند. جان کلام من این است که اکنون تلگرام می تواند ایفاگر چنین نقشی باشد، اگر ما بتوانیم آن را بدل به ابزاری اصلاح‌گرانه بکنیم؛ اگر بتوانیم شبکه‌های اجتماعی را بدل به ابزاری برای آفرینش جهانی دموکراتیک بکنیم. فراموش نکنیم که تلگرام در دو انتخابات اخیر، در عمومی کردن فجایعی مثل وضعیت گورخواب‌ها، در رسوا کردن مفسدان مالی، در عقب نشانیدن تشنگان قدرت و در پاسخگو کردن برخی مسئولان چه نقش پررنگی داشته است. از این روی، باید روش استفاده درست، اخلاقی، بهینه، ثمربخش و اصلاح‌گرانه آن را بیاموزیم و بیاموزانیم.

و نهایتاً، سخنی با اهالی تفریح و سرگرمی. در تلگرام مطالب سرگرم‌کننده‌ای که منافاتی با اصول اخلاقی ندارند به وفور یافت می‌شود. ویدیوها و گیف‌های مربوط به حیوانات بهترین نمونه‌های مطالب سرگرم‌کننده‌اند. به جای لذت بردن از رنج آدمیان، می‌توان با گیف‌های ساده حیوانات انبساط خاطر یافت! (نیلوفر)

پاسخ به پرسشی درباره کم‌رنگ شدن دینداری مردم

تقی آزاد ارمکی



در جامعه ایران ظاهراً این تصور عمومی وجود دارد که هر چه پیشتر می آییم، دینداری مردم کم‌رنگ‌تر می‌شود. بسیاری معتقدند اعتقاد و عمل دینی در متولدین دهه‌های ۱۳۷۰ و ۱۳۸۰، عمیقاً کاهش یافته است. ابتدا کمی درباره سحت و سقم این تصور عمومی توضیح می‌فرمایید؟

در پاسخ به این سؤال باید بحث

آماری بکنیم. به نظر من میزان دینداری در جامعه ایران افت نکرده است. این طور نیست که در گذشته نود درصد جامعه ما دیندار بوده باشند و الان این رقم، به علت رویگردانی متولدین دهه‌های ۷۰ و ۸۰، به پنجاه درصد رسیده باشد. دینداری در

جامعه ما افت و خیز و بالا و پایین داشته است اما در کل دینداری در جامعه ایرانی همیشه در همین حد و حدود بوده است. یعنی ما در این زمینه شاهد تغییرات عمده‌ای نیستیم. آنچه که در دهه‌های ۴۰ و ۵۰ رخ داد، این بود که بخشی از آن نسل تحت تأثیر آموزه‌های خاصی دیندارتر شدند و یا دیندارتر جلوه کردند. چنانکه بخشی از نسل متولدین دهه‌های ۷۰ و ۸۰، تحت تأثیر عوامل خاصی، چنان رفتار می‌کند که به نظر می‌رسد از دینداری فاصله گرفته است. ولی جریان عمومی جامعه، از این حیث تغییرات چندانی نداشته. مثلاً درصد شرکت‌کنندگان در مناسک عاشورا پس از انقلاب بیشتر شده است. و یا درصد افرادی که مسجد می‌روند، الان کم‌وبیش مثل دوران پیش از انقلاب است. الان هم همان طیف و همان تیپ و همان آدم‌ها به مسجد می‌روند و خمس و صدقه می‌دهند و... ما در این بحث

دین مسئله نیست. جامعه سنتی در پی حفظ میراث خودش است؛ حتی اگر این امر در لفاف دین اتفاق بیفتد. خدا و دین مسئله جامعه مدرن است. در جامعه سنتی، طبیعت و الزام های اجتماعی حرف اول را می‌زدند.

شما یک جامعه مدرن در جهان نشان بدهید که نسبت به دو قرن قبل دیندارتر شده باشد.

همین جامعه ایران. جامعه آمریکا.

ایران امروز نسبت به دوران قاجاریه دیندارتر است؟

بله، کاملاً دیندارتر است. آمریکای امروز هم نسبت به پنجاه سال پیش دیندارتر است.

در آمریکا، اهالی لاس و گاس همه کار می‌کنند، یکشنبه‌ها یک ساعت هم کلیسا می‌روند.

بکنند! مردم دیروز هم همه کار می‌کردند ولی کارهای آدم های امروز توسط رسانه‌ها در معرض دید همگان قرار می‌گیرد. آنچه که دیروزیان انجام می‌دادند، این قدر به چشم نمی‌آمد. من در آمریکا زندگی کرده‌ام و جامعه آمریکا و کانادا را می‌شناسم. این کلیشه‌ای که در ذهن من و شماست که جوامع گوناگون در حال حرکت به سمت بی‌دینی‌اند، کلیشه غلطی است.

این دینداری جدید، غلظت دینی اش کمتر از دینداری صد سال پیش است.

چون سنت از آن زودده شده است. ساحت سنت کنار رفته و ساحت دین همچنان باقی است. ما سنت و دین را مخلوط می‌کنیم و یکی می‌گیریم. به همین دلیل پیامبر و ائمه نماد سنت می‌شوند نه نماد دین.

شما چندین بار به "تغییر دینداری" اشاره کردید. این تغییر دینداری، آیا به معنای حرکت به سمت دین حداقلی نیست؟

دین حداقلی در جامعه ما همیشه وجود داشته. در کنارش چیزهایی دیگری هم وجود داشته که متعلق به سنت بودند ولی ما اسم آن‌ها را دین می‌گذاشتیم. در دوره انقلاب اسلامی هم نوعی فرصت طلبی اتفاق افتاد و پاره‌ای از علائق سنتی، به جد به عنوان موردینی معرفی شدند. روشنفکران و جامعه شناسان هم سنت و دین را، به اشتباه، یکی گرفتند و کم‌رنگ شدن سنت را مصداق کاهش دینداری و تحقق سکولاریسم دانستند، افراد سنتی هم فریاد برآورد که ای وای! جامعه بی‌دین شد. (دین آنلاین)

باید به رشد جمعیت ایران توجه کنیم. پیش از انقلاب جمعیت ما تقریباً سی میلیون نفر بود ولی الان حدود هشتاد میلیون نفر است. قبلاً شهرهای غیرمترکز داشتیم اما الان شهرهای مترکز و مترکم داریم. اگر پنجاه سال پیش هم شهرهای بزرگ و پرجمعیت امروزی را داشتیم، همین چیزهایی که نشانه بی‌دینی قلمداد می‌شوند، در آن شهرها هم دیده می‌شدند. کمالینکه در تهران دهه ۱۳۵۰، مشروب‌فروشی‌ها و مراکز فحشا نمود ویژه‌ای داشتند. به نظر من این تصور که دینداری در جامعه ایران کاهش یافته است، چندان صادق نیست. بویژه جامعه یک پوشش حداقلی داشته و این حد از پوشش را قبول دارد. داخل نهاد روحانیت بر سر حد پوشش دعوا وجود دارد و این دعوا بین مردم هم جاری می‌شود. بخشی از جامعه ما به پوشش اعتقاد ندارد ولی کلیت جامعه به پوشش اعتقاد دارد. تفاوت بین علما در مسئله حجاب بسیار بنیادی است. این اختلافات به وسیله دینداران منتقل می‌شود به نظام اجتماعی. اتفاقاً بچه‌های دینداران ما بیشتر تغییر حجاب داده‌اند تا بچه‌های کسانی که حساسیت‌های دینی بالایی نداشته‌اند. اینکه پژوهش اجتماعی عمده‌ای نداریم که مؤید این تصور باشد. چنین مدعایی بیشتر از سوی کسانی مطرح می‌شود که به شدت مذهبی‌اند و جامعه را کاملاً دینی می‌خواهند. در حالی که قرار نبوده که جامعه ایران کاملاً دینی باشد. اگر این انتظار را کنار بگذاریم، بویژه در قبال شهر تهران، این دغدغه تا حدودی منتفی خواهد شد. یعنی می‌پذیریم که ما با جامعه‌ای نسبتاً دینی مواجه‌ایم.

شما می‌فرمایید دینداری جامعه ما کمتر از گذشته نیست. به نظر شما، الان آن دسته از متولدین دهه ۷۰ که وارد بازار کار شده‌اند و درآمد دارند، اکثراً خمس و زکات می‌دهند؟

شما فکر می‌کنید اکثر شاغلان جوان دهه‌های ۴۰ و ۵۰ خمس و زکات می‌دادند؟ این تصور اشتباه است که آن‌ها خمس و زکات می‌دادند و این‌ها نمی‌دهند. یک جمعیت خاصی در آن دوران خمس و زکات می‌دادند. حالا باید پرسید که آن جمعیت الان هم خمس و زکات می‌دهد یا نه.

تغییر نحوه دینداری تقریباً به معنای کم‌رنگ شدن زندگی به سبک دینی است. البته چیزهایی از دین باقی می‌ماند اما نه با وسعت و غلظت سابق.

این تغییر سنت است نه کنار رفتن دین. جامعه دیروز ما سنتی بود و جامعه امروزمان مدرن است. این طور نبوده که جامعه دیروزمان دینی بوده باشد و جامعه امروزمان بی‌دین. شاخص عمده سنت الزاماً دینداری نیست. از نظر من، دین و دینداری مسئله جامعه مدرن است نه جامعه سنتی. در جامعه سنتی اصلاً

بازوی جنگاوران یا عقل سیاستمداران؟

علی زمانیان



چه نیازی به افتخار آفرینی است؟ و هر ملتی به چه چیزی افتخار می‌کند؟ عامل افتخار و سرفرازی، ربط و نسبت محکمی با ساختار اجتماعی و فرهنگی دارد. ارزش‌هایی که بدان افتخار می‌شود از متن و مرکز فرهنگ

زاده می‌شود. از این رو در هر دوره‌ای از تاریخ و در هر فرهنگ و ساختار اجتماعی، عامل «افتخار» با سایر دوره‌ها متفاوت بوده است. آن چه موجب افتخار در دوره‌ی کشاورزی و روستا نشینی و یا زندگی بادیه نشینی و زیست عشایری می‌شده است، اساساً در زندگی مدرن صنعتی، ارزش خود را از دست داده است و عامل و علت دیگری جای آن را گرفته است.

به عنوان مثال، در زمانه بادیه نشینی و ساختارهای مبتنی بر جنگ و گریز، آن چه موجب افتخار و سبب سرفرازی می‌شده است، داشتن روحیه‌ی جنگاوری و سلحشوری، شجاعت و نترسیدن از میدان جنگ بوده است. رویارویی قبایل و طوایف و یا مواجهه ملت‌ها با یکدیگر در سایه‌ی شمشیر، فرهنگ پهلوانی و سلحشوری را تولید می‌کرده است. نژاد، قومیت، تاریخ پیشینیان و دین، از عوامل دیگری بوده است که مرزبندی‌های محکم و پولادین ایجاد می‌کرد. مرزی که باید از آن نگاهیانی کرد و آن را پاس داشت. این عناصر به افراد کمک می‌کرد که هویت شان را بسازند و بدان افتخار کنند.

اما امروزه آن عناصر هویت ساز که مرزی غیر قابل نفوذ می‌ساخت و سبب افتخار و سرفرازی می‌شد، سست و کم رنگ شده است. به این معنا که، تاریخ و گذشته اقوام، دین، نژاد و قومیت و... نه سبب افتخار می‌شوند و نه عامل شرمندگی. عناصر سنتی «افتخار» و یا علل «شرمندگی»؛ در جهان جدید با تحول و دگرگونی عمیقی روبرو شده است. آن فرهنگ سلحشوری و پهلوانی در نظامات سنتی، بشدت کمرنگ شده و دیگر نمی‌تواند عاملی برای افتخار کردن باشد. امروزه آن چه موجب افتخار و سرفرازی می‌شود، سطح توسعه، تکنولوژی و علم و مدنیت است. جریان فردگرایی عهد جدید، همه آن ارزش‌های جمعی و افتخار آفرین سنتی را دچار فرسودگی چاره ناپذیر کرده است. با توجه به عوامل احترام برانگیز و عزت آفرین که منزلت یک

ملتی را نزد دیگر ملل افزایش می‌دهد، می‌توان سه سنخ جوامع را از یکدیگر متمایز کرد. سه سنخ جوامع عبارت است از:

۱. سنخ اول، جوامعی است که هنوز ارزش‌های عصر بادیه نشینی و شبانی و نظامات سنتی را بر دوش می‌کشند. در این جوامع، افتخار به پیشینه تاریخی، نژاد، قومیت، زبان، دین و از همه مهمتر، داشتن روحیه جنگاوری و سلحشوری، رواج داشته است. ساکنان آن دوره‌ها، هر گونه مواجهه با سایر ملت‌ها و دولت‌ها را از دریچه‌ی این ارزش‌ها تنظیم می‌کردند. ایستادن و پایداری، رخ به رخ شدن و به تعبیر روزمره آن، کم نیارودن، محکم بودن، ارزش والایی دارد. آن چه برای آنان افتخار آفرین بود، رزم و پیکار، مقاومت و سلحشوری در میدان نبرد با دشمن است. ساکنان این جوامع، باید با چشم‌های باز می‌خواهیدند زیرا دشمن همواره در کمین بوده است. «دشمن» و بیگانه، از آن واژگان پرمصرف در این فرهنگ است.

تیپ ایده آل این فرهنگ، انسان جنگجو و قهرمان‌هایی است که آماده هر گونه جنگ و جدال است.

۲. سنخ دوم، فرهنگ امروزی و مدرن است که از آن ارزش‌های عصر پیشین بیرون آمده است و افتخارات خود را نه از عناصر سنتی که از میزان پیشرفت و توسعه اش بدست می‌آورد. امروزه، علم و هنر و تکنولوژی اش را به رخ دیگران می‌کشد و با این مولفه‌های مدرن است که بر دیگران سروری می‌یابد و بدان‌ها افتخار می‌کند. اگر عزت و احترام در سنخ اول، با جنگاوری و قدرت نظامی بدست می‌آید، در فرهنگ مدرن، عزت معنایی مدرن می‌یابد و از زمین دیگری شکوفه می‌کند. در گفتمان مدرن عزت، رشد، توسعه، تکنولوژی و علم سبب خودنمایی و افتخار می‌گردد.

تیپ ایده آل چنین فرهنگی، انسان معقول و جامعه‌ی رشد یافته است.

۳. سنخ سوم، اما می‌توان جوامعی با فرهنگ سنخ سوم را مورد توجه قرار داد که از دوگانه عزت و ذلت و یا افتخار و شرمندگی بیرون آمده اند. آنان موضوع عزت و احترام و افتخار را بلاموضوع کرده اند. این سخن بدان معنا نیست که ذلت پذیرند، بلکه در زمین دوگانه افتخار و ذلت بازی نمی‌کنند. به سخن دیگر، رویکردشان خلق افتخار و یا گریز از ذلت نیست. زیرا «افتخار»، اساساً در جهت گیری نسبت به دیگران تولید می‌شود. یعنی «افتخار»، زمانی معنا می‌یابد که من خودم را در برابر دیگری می‌بینم و می‌خواهم به او بگویم که من چنین و یا چنانم. اما اگر

که می‌خواهند آسوده‌تر و ایمن‌تر بزنند. از آن خط کشی‌های دوگانه و تضادهای خصمانه بیرون می‌آیند و می‌توانند فرهنگی خلق کنند که دیگر نیازی به افتخار کردن نداشته باشند. "افتخار"، کالایی است که خریدار ندارد بلکه آن چه که مهم می‌شود کوشش برای ساختن و آبادانی است و تلاش برای آن که مصایب و مشکلات را حل و فصل نمایند. تیپ ایده آل این جوامع، شهروند فعال و کوشایی با داشتن روحیه بالا برای کار و تولید است.

(نیولوفر)

دیگری در میان نباشد، افتخار، از بنیان منتفی می‌شود. در این نوع جوامع (مانند ژاپن)، نه از آن افتخارات سلحشوری جنگجویان سامورایی خبری است و نه بر طبل افتخارات نوین می‌کوبند. به جای آن ارزش‌های جنگاوری و یا خود را برای دیگران نمایش دادن و افتخار کردن به خویش، آن چه مهم می‌شود، تلاش برای «بهتر زیستن» است. «بهبودی زندگی و کاهش رنج و آلام شهروندان». تلاشی بزرگ برای توسعه اما نه برای آن است که این توسعه را به رخ دیگران بکشند و بدان افتخار کنند و یا سبب سلطه بر دیگران شوند بلکه برای آن است

بی تفاوتی اجتماعی

آسیب شناختی یاد می‌شود که مانعی مهم در برابر مشارکت سیاسی و اجتماعی و نیز از پیامدهای شهرنشینی در دوران مدرن به شمار می‌رود. صاحب نظران تعریف‌های گوناگونی را در مورد بی تفاوتی ارائه داده‌اند که در این میان، تعریف مشترک «هارولد کاپلان» و «بنیامین سادوک» از بی تفاوتی، تعریفی جامع، کارآمد و خلاصه است. این دو جامعه شناس، بی تفاوتی را رفتاری می‌دانند که در وضعیتی از نبود یا بی‌اعتنایی به احساس درونی و عاطفه انسانی، بی‌علاقگی و سطح اندک درگیری هیجانی نسبت به گرفتاری و نیاز به همراهی دیگران در محیط پیرامونی بروز می‌کند و می‌تواند با نشانه‌هایی از افسردگی یا روان‌گسیختگی اشتراک‌هایی داشته باشد. شماری از صاحب نظران از مفاهیمی چون «مشارکت» و «درگیری» برای تعریف بی تفاوتی بهره جسته‌اند. در واقع، مشارکت و درگیری به دلیل تقابل و تضاد مفهومی، نمایاننده نیمه پر لیوان معنایی بی تفاوتی هستند.

در مورد زمینه‌های بروز بی تفاوتی، همچون بسیاری از پدیده‌های اجتماعی اجماعی وجود ندارد، اما می‌توان عوامل چنین رفتاری را در سه دسته طبقه بندی کرد:

۱. **نخستین دسته** از عوامل بروز بی تفاوتی زیر عنوان عوامل روانشناختی قرار می‌گیرد. احساس عزت نفس به معنای اعتبار قابل بودن برای خود، نیاز به دوست داشتن، دوست داشته شدن، رفتار خوب با دیگران و دریافت پاسخ متقابل و مناسب این رفتار در کنار احساس کارایی و اثرگذاری، اعتماد به دیگر شهروندان، نهادهای مدنی و حاکمیت، و مسوولیت پذیری از زمینه های روانی لازم برای مشارکت است. در برابر، احساس درماندگی، بی‌قدرتی، مفید نبودن، غفلت و... می‌تواند به بی تفاوتی دامن بزند.

۲. **دسته دوم** عوامل بی تفاوتی به زمینه های اقتصادی و

محمد باقر تاج الدین

بی تفاوتی اجتماعی (Social Apathy) یکی از عناصر نامطلوب فرهنگ مدرن است که با تأکید بیش از حد بر ترجیحات شخصی و منافع فردگرایانه در زندگی شهری معاصر نمود یافته و همچون



مانعی در ایجاد برقراری ارتباطات مثبت اجتماعی و نیز افزایش مشارکت شهروندان در امور اجتماعی قرار گرفته، به تضعیف یا حتی توقف فرآیند توسعه ملی منجر می‌شود.

جامعه شناسان عواملی همچون رشد صنعت و تکنولوژی، توسعه ارتباطات اجتماعی، افزایش افسارگسیخته جمعیت، حرکات وسیع جمعیتی، گسترش فرهنگ شهرنشینی، مجاورت فرهنگ‌ها و خرده فرهنگ‌های متفاوت، رشد ارتباطات موزاییکی، عقلایی شدن رفتار انسان، گسترش منطق خشک محاسبه‌گری، فردگرایی، ضعف نهادها و اعتقادات مذهبی، سکولاریسم و از بین رفتن هویت‌های گروهی و محلی را از جمله عوامل موثر بر بروز این پدیده بر شمرده و معتقدند جوامع امروزی دوره‌ای از بحران در روابط انسانی را پشت سر می‌گذارند. کناره گیری افراد و بی‌توجهی آنها نسبت به محیط پیرامون خود، بی تفاوتی نسبت به هموعان و بیگانگی و بی تفاوتی نسبت به مسائل اجتماعی از جمله مباحثی بوده که جامعه شناسان و اندیشمندان سیاسی مختلف اگرچه به صراحت شاید از واژه بی تفاوتی یاد نکرده‌اند اما با عناوین مختلف آن را مورد تحلیل و بررسی قرار داده‌اند.

در متون جامعه شناسی از رفتار بی تفاوتی به عنوان پدیده‌ای

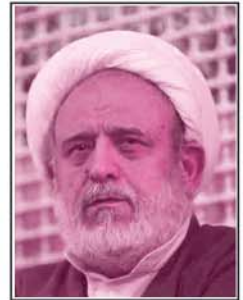
اجتماعی باز می‌گردد و با ظرفیت‌های اقتصادی فرد و جامعه، پایگاه اقتصادی یا اجتماعی شهروندان، ویژگی‌های ساختار و نظام اقتصادی کشور، شغل و میزان درآمد افراد، سطح برخورداری از آموزش، آگاهی و نیز وابستگی‌های قومی، نژادی، زبانی و... همپیوند است.

۳. دسته سوم، مربوط به ویژگی‌های سیاسی جامعه است و از این رو چگونگی توزیع قدرت، ساختار سیاسی و قانونی کشور، قواعد کسب قدرت، وضعیت دموکراسی، آزادی بیان، احزاب و... در ریشه یابی بی‌تفاوتی یا مشارکت مورد بررسی قرار می‌گیرد. در جامعه ایران با روند رو به رشد شهرنشینی، افزایش جمعیت، افزایش فردگرایی، گسترش محاسبه‌گری، ضعف نهادهای مدنی، ضعف ساختارهای اقتصادی، فرهنگی و سیاسی موجب بسط و گسترش بی‌تفاوتی اجتماعی شده است. به عنوان نمونه در کلان‌شهری مانند تهران به خوبی می‌توان مشاهده نمود که انبوهی از شهروندان در طول روز در متروها، خیابان‌ها و کوچه‌ها در رفت و آمد هستند و نسبت به بسیاری از امور، حوادث و مشکلات اجتماعی‌ای که برای دیگران در سطح شهر بروز می‌کند بی‌تفاوتی نشان می‌دهند. از این‌ها مهم‌تر این همه دروغ، تهمت زنی، زد و بندهای مالی، رشوه، تضییع حقوق، بی‌عدالتی، و دهها

مشکل دیگر را می‌بینند اما بی‌تفاوتی از کنار آنها می‌گذرند و گویی هیچ مشکلی وجود ندارد یا آنها را ندیده‌اند. بی‌تفاوتی اجتماعی در جامعه در حال بازتولید شدن است و می‌رود که به الگویی همگانی تبدیل شود و علاوه بر نقش عوامل فردی و شخصی در بروز این پدیده شوم و ناگوار، عوامل ساختاری نقش مهم‌تری بازی می‌کنند. به عبارت دیگر، ساختارهای اقتصادی، فرهنگی و سیاسی در جامعه به موانع مهمی در تقویت مشارکت‌پذیری، ایجاد همبستگی اجتماعی، تقویت اعتماد اجتماعی، جامعه‌پذیری مطلوب و ادغام اجتماعی تبدیل شده‌اند. از این رو افراد جامعه به عنوان کنش‌گران اجتماعی هر چه بیشتر به سمت فردگرایی، تنهایی، انزوا، از خودبینی‌گانی کشیده شده و نتیجه چنین وضعیتی بی‌تفاوتی اجتماعی خواهد بود. بی‌تفاوتی اجتماعی فقط در کوچه و خیابان و فضاهای عمومی نیست که مشاهده می‌شود، بلکه در سازمان‌ها، دانشگاه‌ها و حتی خانواده‌ها هم روز به روز گسترده‌تر می‌شود. به عنوان مثال اگر برای یکی از کارکنان یک سازمان مشکلی به وجود بیاید سایر همکاران چندان دغدغه بر طرف کردن مشکل ایشان را ندارند و بی‌تفاوتی از کنارش می‌گذرند. (نیلوفر)

ساخت جهنم به دست خود ماست؛ به خدا نسبت ندهیم!

حسین انصاریان



دونفر در محضر پیغمبر عظیم‌الشان اسلام می‌آیند و هر کدامشان مالکیت یک قطعه زمین را ادعا می‌کنند؛ این دو به پیغمبر گفتند که این شش دانگ زمین برای ماست؛ پیغمبر

فرمودند: یک سند ملکی که مال دونفر نمی‌شود! شما می‌گویید شش دانگ برای من است و هیچ چیزش برای این نیست؛ تو می‌گویی شش دانگ برای من است و هیچ چیزش برای این نیست! واقعاً زمین برای کدام هایتان است؟ یکی از این دو نفر شاهد و دلیلش قوی‌تر بود، پیغمبر حکم دادند که زمین برای توست و جلسه تمام شد؛ آن دو بلند شدند که بروند، پیغمبر اکرم آن را که زمین را قضاوت کرد به نام او باشد، صدایش زد و فرمودند: اگر زمین واقعاً برای تو نباشد و من به حکم خدا و با شاهد و بینه، زمین را به تو دادم، بدان که: «انا قضی لک بقطعه

من النار»، من یک قطعه از آتش جهنم را با حکم خود در دامن تو گذاشته‌ام و خیال نکن که من حکم دادم، زمین برای توست، زمین برای تو شده است؛ اگر برای تو نیست، این را بدان که حکم من قطعه‌ای از آتش دوزخ را ملک تو کرده و از این قطعه آتش در قیامت هم نجات پیدا نمی‌کنی.

پروردگار عالم حتی به انبیاء خود برای حکم در پرونده، مطلقاً اجازه نداده که از علم غیبشان استفاده کنند؛ همچنان که در قضاوت‌های داود و سلیمان بیان شده، خداوند دستور داده که برابر با اسناد، مدارک، شواهد و بینهات حکم کنند چون اگر بخواهند براساس باطن حکم کنند، بسیاری بی‌آبرو می‌شوند و هويت و شخصیت آنها خرد می‌شود و من دلم نمی‌خواهد آبروی بندگانم در دنیا برود؛ بالاخره بندگان من از دسترس قدرت من خارج نیستند و نمی‌توانند از حکومت من فرار کنند.

آبروداری پروردگار بسیار مسئله مهمی است و ای کاش، همه ما مانند خداوند آبروی یکدیگر را حفظ می‌کردیم؛ در میان ما انسان‌ها، شخص مال مردم خور، متجاوز، ستمکار و بی‌تقوا وجود دارد و خوبی در هیچ کجای مملکت ما مطلق نیست، نمی‌توان به گروه خاصی برچسب زد، انسان بد، بی‌تقوا، بی‌وَرع در تمام

صنفاها وجود دارد و انسان خوب هم هست؛ قرآن مجید در ارزیابی آدم‌های خوب و بد می‌گوید: خوب‌ها خیلی کم هستند و این ارزیابی پروردگار است. بالاخره خداوند ما را از همه بهتر می‌شناسد؛ ما را خلق کرده و درون، برون، خلوت و جلوت ما را می‌داند و قضاوت او صحیح‌ترین قضاوت است.

قرآن مجید در قضاوت بسیار عادل است: «فریق فی النار و فریق فی الجنة»، گروهی بهشتی و گروهی دوزخی هستند؛ قرآن نمی‌گوید که همه دوزخی هستند بلکه یک قضاوت آرام، بی‌خشم و کینه و عادلانه دارد، «اما الذین سعدوا فی الجنة، اما الذین شقوا فی النار»، خداوند خطاب به کسانی که اهل سعادتند، یعنی مؤمن واقعی و بهشتی هستند؛ آنهایی که اهل شقاوت هستند و نسبت به خدا تکبر دارند یا قبولش ندارند یا حرفش را گوش نمی‌دهند، می‌فرماید: آنها اهل دوزخ هستند و خودشان هم خودشان را دوزخی کرده‌اند. در حقیقت کسانی که اهل شقاوت و بی‌دین شدند، خودشان اهل تیره‌بختی شدند و با دست خودشان، داغ تیره‌بختی را به پرونده زندگی‌شان زدند و جهنمی هستند. بسیار جالب است که پروردگار عالم در این سی‌جزء قرآن، اصلاً ساخت جهنم را به خود نسبت نمی‌دهد.

آیات مربوط به دوزخیان این‌گونه ختم می‌شود: «بما كانوا يعملون»، اینها همواره بد کردند، خلاف داشتند، به بندگان من ظلم داشتند و مجموع اعمال خودشان، آتش خودشان در قیامت است؛ یعنی خدا آتشی فراهم نکرده چون خدا، خدای آتش و خشم نیست، اگر در قرآن مجید می‌بینید که درباره بنی‌اسرائیل می‌فرماید: «و بائوا بغضب من الله»، معنای این غضب، نه اینکه خدا مثل ما از دست یهود عصبانی شده و از کوره در رفته بلکه غضب به معنای عذابی است که خودشان پیش خدا ذخیره کردند، پرده که کنار می‌رود و قیامت برپا می‌شود، ذخیره‌هایشان به خودشان برمی‌گردد. خدای ما خدای رحمت، مغفرت، کرم، محبت، عشق، صدق و وفاست و شناخت او طول هم نمی‌کشد؛ هزار اسم از اسامی پروردگار در دعای جوشن کبیر جلوه رحمت و محبت پروردگار است.

امیرالمؤمنین می‌فرمایند: کسی که بهشت را باور دارد، برای به‌دست آوردن آن زحمت می‌کشد و امام صادق می‌فرمایند: کسی که دوزخ را باور دارد، خود را از افتادن در حرام‌ها، شهوات حرام، مال حرام، حرف حرام، اخلاق حرام و حرکات حرام حفظ می‌کند. (شفقنا)

سه درس از اندونزی برای جهان اسلام

۲. اسلام در اندونزی، هم از نظر سرزمینی و هم از نظر جمعیتی، دست بالا را دارد. بنابراین اگرچه مشاجراتی درباره ساخت کلیسا - یا گاهی هم درباره ساخت مسجد در مناطق مسیحی نشین - در جریان است، مسلمانان برای حفظ بقای خود به جنگ نیازی ندارند. گاهی این امر موجب مباحثات اندونزیایی‌ها شده است. برای مثال، مؤسس یکی از مدارس شبانه روزی می‌گوید: «در خاور میانه ۳۰ کشور با یک فرهنگ وجود دارد، اما در اندونزی یک کشور با صدها خرده‌فرهنگ داریم.»

۳. البته، به بیان ادریس شهاب (سردبیر مجله تمپو) «اندونزی هم، مانند هر کشور دیگری، چهره زشتی برای پنهان کردن دارد.» اکس‌ترم این سخن را نقل می‌کند تا نشان دهد در اندونزی هم مواردی از حوادث هولناک یا چالش‌های دینی وجود دارد، نظیر عملیات‌های انتحاری که موجب قتل صدها نفر شدند یا مسلمانان احمدی که از این سو و آن سو در معرض آزار و اذیتند. با این حال، او معتقد است «اندونزیایی‌ها شهوت جنگ افروزی بر سر دین ندارند.» از این رو، با همه گستردگی و تنوع، در این کشور نوعی «هماهنگی دینی» را شاهدیم.

(دین آنلای)

کوبین اکس‌ترم دانش آموخته روزنامه‌نگاری است و در حوزه اخبار ادیان فعالیت می‌کند. او در جاکارتای اندونزی، مستقر است و در یادداشت‌های اخیرش به مباحث مذهبی در این کشور می‌پردازد. اکس‌ترم می‌کوشد سه نکته درباره اندونزی را برجسته کند و اسلام جاری در آن کشور را الگویی متفاوت از تلقی منفی غرب نشان دهد. او احساس می‌کند اندونزی به نوعی شایسته عنوان «دولت اسلامی» است و جهان اسلام می‌تواند سه درس از آن بیاموزد:

۱. در این کشور، وزارت امور دینی مسئول برقراری «هماهنگی» میان ادیان است. بنابراین، اگرچه نزدیک به پنجاه هزار مدرسه اسلامی در این کشور وجود دارد، آنها به دقت تحت نظرند تا جریان‌های افراطی در آنها ریشه نکنند. می‌توان موفقیت یا عدم موفقیت این نظارت را بررسیید، اما مدیران برخی از این مدارس مدعی‌اند هیچ‌گاه از دل این مدارس افرادی به سبک و سیاق جریان‌های جهادی بیرون نمی‌آید.

